



تبرستان

www.tabarestan.info

چاپ سوم

تظالم قضای عصر صفوی

دکتر ویلم فلور
ترجمہ دکتر حسن زندیہ





نظام قضایی عصر صفوی

دکتر ویلم فلور

مترجم: حسن زندیه



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

زمستان ۱۳۸۸

Floor, Willem M.

فلور، ویلم

نظام قضایی عصر صفوی / ویلم فلور؛ مترجم حسن زندیه. - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵.

۱۸۴ ص.: مصور. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۶۹. گروه تاریخ؛ ۲۰)

ISBN: 964-7788-05-3

بها: ۱۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. [۱۴۱] - ۱۵۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.
نمایه.

۱. قضاوت - ایران - تاریخ - قرن ۱۰-۱۲. ۲. اوقاف - ایران - تاریخ - قرن ۱۰-۱۲. ۳. ایران - تاریخ - صفویان ۹۰۷-۱۱۴۸ ق. الف. زندیه، حسن، ۱۳۴۵ - مترجم. ب. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
ج. عنوان.

۹۵۵ / ۰۷۱

ع ۸ / ۱۱۷۹

م ۸۱ - ۴۱۷۰۱

کتابخانه ملی ایران



نظام قضایی عصر صفوی

مؤلف: دکتر ویلم فلور

مترجم: حسن زندیه

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

ویراستاران: محمد جواد شریفی - حمیده انصاری

حروفچینی و صفحه‌آرایی: اداره نشر و ویرایش پژوهشگاه

چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۸

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: قم - سبحان

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای بلوار امین، بلوار جمهوری اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ☎ تلفن: ۲۱۱۱۱ - ۲۵۱ (انتشارات ۲۹۰۶۰۲۰)

نماین: ۲۸۰۳۰۹۰ و ۲۹۰۹۲۱۰، ص. پ. ۲۷۱۸۵-۲۱۵۱ ☐ تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اُسکو ☎ تلفن: ۶-۶۶۴۶۰۹۲۵

فهرست مطالب

۵	 سخن پژوهشگاه
۷	 مقدمه‌ی مؤلف بر ترجمه
۹	 مقدمه‌ی مترجم

بخش اول: نظام قضایی عرفی عصر صفوی

۱۴	 خلاصه
۱۵	 مدخل
۱۷	 نظام محکمه
۳۰	 دیوان بیگی
۳۲	 دیوان بیگی چه کسی بود؟
۴۱	 ساختمان دادگستری
۴۴	 مقامات محکمه
۴۶	 گردش کار محکمه
۴۹	 ترجیح محکمه‌ی عرف
۵۰	 کیفیت قضا
۵۳	 صدور حکم
۵۷	 احکام قصاص
۵۸	 محکمه‌ی استیناف
۵۹	 اجرای احکام
۶۹	 مجازات به عنوان درس عبرت
۶۹	 زندان
۷۱	 حرم یا بست
۷۲	 دادرسی در ایالات
۷۵	 کلانتر یا شهردار
۸۰	 نقیب یا رییس سادات
۸۲	 احداث یا پلیس شهر
۸۴	 محتسب، ناظر اخلاق عمومی، بازرس سیار اوزان و مقیاس‌ها
۸۸	 یارغو یا قاضی پلیس

تشکیلات قضایی روستایی	۹۰
نتیجه	۹۰

بخش دوم: صدر یا رئیس تشکیلات مذهبی، قضایی و اوقاف در عصر صفوی و سایر اعضای نهاد مذهبی

مقدمه	۹۴
وظایف قضایی	۱۰۲
متولی موقوفات	۱۰۸
کارکنان اداری موقوفات	۱۱۱
وظایف متفرقه	۱۱۴
صدر چه کسی بود؟	۱۱۴
ملاً باشی	۱۱۹
سایر مقامات مذهبی	۱۲۱
شیخ الاسلام	۱۲۱
وظایف و اهمیت شیخ الاسلام	۱۲۲
قاضی	۱۲۷
قاضی عسکر	۱۳۵
قاضی احداث یا قاضی پلیس	۱۳۸
سایر مناصب مذهبی	۱۳۸
سایر سردفتران اسناد رسمی	۱۳۹
نتیجه	۱۴۰

فهرست راهنما	۱۴۱
منابع فارسی	۱۴۱
منابع خارجی	۱۴۵
اسناد خارجی	۱۴۸
تحقیقات جدید به زبان لاتین	۱۴۸
فهرست اعلام	۱۵۲
نمایه‌ی نام اشخاص	۱۵۲
نمایه‌ی مکان‌ها	۱۵۸
نمایه‌ی مناصب، مشاغل و اصطلاحات دیوانی	۱۶۱
نمایه‌ی نام قبایل، طوایف، ملل و نحل	۱۸۳
نمایه‌ی کتاب‌ها	۱۸۶

سخن پژوهشگاه

تبرستان
www.tbrstan.info

پژوهش در علوم انسانی [به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی] در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیتهای عینی و فرهنگ و ارزشهای اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهشها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیتهای جامعه از یک سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسایل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی (ره) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیتهای آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

کتاب حاضر به عنوان منبع کمک درسی برای دانشجویان رشته «تاریخ»، «تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی»، «حقوق» و «فقه و مبانی حقوق اسلامی» در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد تهیه شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی، دیگر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند گردند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود یا همکاری، انتقاد و پیشنهادهای خود، این پژوهشگاه را در راستای ارتقای سطح علمی پژوهش‌ها و عرضه هر چه بهتر کتاب‌ها و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه علمی یاری فرمایند. در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از زحمات مترجم گرامی، جناب آقای حسن زندیه تشکر و قدردانی نماید.

مقدمه‌ی مؤلف بر ترجمه

تلاش برای گسترش عدالت، یکی از کهن‌ترین و اصیل‌ترین تعهدات و وظایف مدنیت بوده است و جوامع درباره‌ی نحوه‌ی تبیین و دستیابی به آن، بحث‌ها و گفت‌وگوهای مفصلی انجام داده‌اند. همه‌ی جوامع آرزو دارند تا به عدالت دست یابند، ولی فقط بعضی‌ها به این مقصد نایل آمده‌اند. به نظر می‌رسد عدالت، معیاری منطقی است که با آن می‌توان پادشاه خوب را مشخص نمود. شاهانی که واقعاً در راستای بسط عدالت تلاش می‌کردند، در اذهان نسل‌های بعد به عنوان شاه عادل تجلی می‌نمودند. عدالت همواره، در طول تاریخ، گریز پای بوده و هست؛ به همین دلیل، تجزیه، تحلیل و فهمیدن چگونگی برخورد جوامع با این مسئله از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. در ایران اسلامی، انتظار می‌رفت که شاهان بر مبنای قانون، دلیل و سنت اسلامی عمل کنند، تا جامعه‌ای بر مبنای عدالت ایجاد نمایند؛ زیرا ملت‌ها دارای اهداف سیاسی و مذهبی-اجتماعی‌ای هستند که توسط گروه‌های مختلف به گونه‌های متفاوتی استنباط شده و به کار گرفته می‌شوند؛ از این رو، بین گروه‌ها، بر سر نحوه‌ی رسیدن به اهداف، کشمکش دایمی وجود دارد.

در تعامل این برداشت‌ها و تفسیرهای مختلف، نظام قضایی دوگانه‌ای در ایران، همانند سایر کشورهای مسلمان، توسعه و تحول یافته بود. در یک طرف، محاکم شرع وجود داشت که علما در رأس آن قرار گرفته بودند و در طرف دیگر، محاکم عرف بود که صاحب‌منصبان دولتی بر آن ریاست می‌کردند. صلاحیت قضایی این محکمه‌های نوع دوم همواره موضوع مورد مناقشه بود. در صحنه‌ی عمل نیز بین این دو نوع محاکم، یک تقسیم کار وجود داشت؛ محاکم شرع موضوعات مربوط به احوال شخصیه را و محاکم عرف (دولتی)، جرائم علیه دولت و نظم و امنیت عمومی را رسیدگی می‌کردند.

در عصر صفوی، اداره‌ی محاکم عرف بر عهده‌ی دیوان بیگی بود، که نمایندگان ایالتی

هم داشت. شاه برای نظارت بر محاکم شرع، صدر را منصوب می‌کرد که نه تنها در رأس اداره‌ی محاکم مذهبی قرار داشت، بلکه به کلیه‌ی مسائل اداری - مالی مربوط به مذهب و طبقه‌ی مذهبی رسیدگی می‌کرد. من برای شناخت بیشتر و بهتر از چگونگی کارکرد این نظام، دو مقاله نوشته‌ام که بخش‌های کاملی از مطالعاتم هستند و در کتابم، تحت عنوان: ساختار دولت صفوی (Safavid Government institution) (Costa Mesa: Mazda 2001) منتشر شده‌اند. این دو مقاله با هم، عناصر مشخصه و عوامل اصلی نظام قضایی عصر صفوی را تجزیه و تحلیل می‌کنند و نشان می‌دهند که صاحب‌منصبان عمده چه کسانی بودند؟ این نظام قضایی چگونه عمل می‌کرد؟ و چه وسایل و امکاناتی را در اختیار داشت تا بتواند در راستای گسترش عدالت بکوشد و موفق باشد؟ حال، بسیار خرسندم که آقای حسن زندیه لطف نموده و این دو مقاله را به فارسی ترجمه کرده‌اند، تا این دو بخش - که نظام قضایی عصر صفوی و تأثیر متقابل ساختارهای عرفی و مذهبی را تجزیه و تحلیل می‌کند - به سهولت در اختیار علاقه‌مندان به مطالعات عصر صفوی قرار گیرد. اقدام شایسته‌ای که آقای زندیه انجام داده‌اند این است که نه تنها تمام ارجاعات مرا بررسی و در موارد لازم سؤال کردند تا آنها را تصحیح و تنقیح نمایم، بلکه متن ترجمه را به رؤیت من رساندند تا آن را مطالعه نمایم؛ من نیز این کار را انجام دادم و می‌توانم با رضایت قلبی کامل این کتاب را برای انبساط خاطر و تنویر افکار تان معرفی نمایم.

ویلم فلور

۳ سپتامبر ۲۰۰۲

مقدمه‌ی مترجم

عدالت و انصاف از مقولات گهرباری است که بشر همواره آن را جست‌وجو می‌کرده، اما در حکم کیمیایی بوده که هرچه بیش‌تر می‌جسته، کم‌تر می‌یافته است. همان قدر که عدل و انصاف مفاهیمی والا، آرمانی، خواستنی و موافق طبع سلیم آدمی است، گو این که زیاده‌خواهی، قانون‌گریزی و کُرّ و فرهای فراقانونی نیز در طبایع بعضی از آدمیان نهادینه و جزء عادت ثانوی آنان شده است؛ از این‌رو در تواریخ، جوامع بشری چونان آوردگاهی است که بین دو قطب داد و بیداد، ستم ستیزی و ستم‌گری، حاکم و محکوم، فرمان‌ده و فرمان‌بر تقسیم شده است.

انبیا، اولیا و صلحا بر حسب آیین و رسالت خود؛ برخی سلاطین، حاکمان و امرا برای رعیت‌نوازی، استقرار نظم و امنیت در جامعه‌ی تحت امرشان و به تبع آن، دوام و بقای حکومتشان، در این باره گام‌هایی برداشته و در مسیر بسط عدالت، احقاق حق و قطع ید ظالمان به کامیابی‌هایی نیز نایل آمده‌اند؛ اما همیشه دشواریهایی نیز بر سر راه بوده است. در واقع، دادرسی، قضاوت، تشکیلات قضایی و کم و کیف آن، جزء ضروری تاریخ مدنی و فرهنگی هر جامعه است که باید پژوهشگران تاریخ به کندوکاو آن بپردازند، اما متأسفانه، این بُعد از تاریخ ایران، یعنی مطالعه‌ی نظام‌ها و ساختارهای حقوقی و قضایی، چندان نظر محققان و پژوهشگران این رشته را به خود معطوف نداشته و به اندازه‌ی تاریخ سیاسی، اقتصادی و... مورد کاوش قرار نگرفته است و شاید بتوان آن را حلقه‌ی مفقوده‌ای در مطالعات تاریخی دانست.

وجود چنین حلقه‌ی مفقوده‌ای علل خاص خود را دارد؛ فراخی دامنه‌ی تحقیق از یک سو، و پراکندگی، گسیختگی، و کمی و کاستی منابع و متون کلاسیک از سوی دیگر، در شکل‌گیری این حلقه بی‌تأثیر نبوده‌اند. گویا منابع و متون تاریخی، مطابق سبک و سیاق

معمول تاریخ‌نگاری سنتی، پرداختن به امور روزمره‌ی سیاسی و توجه ویژه به اصحاب قدرت و نقش محوری آنان در روند امور، اولویت داشته و به این بُعد از حیات اجتماعی کمتر پرداخته شده است.

علت دیگر آن، وضعیت تداخلی و بین‌رشته‌ای این مبحث است که پرداختن به آن، ولو از منظر تاریخی، نیازمند مطالعات حقوقی و بهره‌گیری از دانش حقوق دانان است. و شاید به همین جهت دانشمندان علم حقوق آن را جزء مباحث تاریخی دانسته و پژوهشگران تاریخ نیز این موضوع را خارج از فعالیت‌های علمی خود قلمداد نموده و چنان که باید و شاید بدان نپرداخته‌اند.

با اذعان به تمامی این تنگناها و مشکلات، گزیری از مطالعه و شناخت این بخش از تاریخ نیست. در خصوص نهاد دادرسی، تشکیلات قضایی و مواردی دیگر، در صدر اسلام، دوره‌ی خلفای راشدین، خلفای اموی و عباسی، به‌ویژه از سوی محققان عرب، تحقیقاتی صورت پذیرفته است و از آن‌جا که کشور ایران هم جزئی از قلمرو خلفا و امپراطوری اسلام به شمار می‌رفته است، این مطالعات و نتایج آن، تا حدودی و برای دوره‌ای، قابل تطبیق و تسری به جامعه‌ی ایران نیز هست؛ اما با شکل‌گیری حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل، ساز و کار دیوان‌سالاری ویژه‌ای در ایران برقرار گردید که تحقیق و تفحص خاص خود را می‌طلبد و تاکنون این امر به طور جدی و جامع محقق نشده است و دوره‌ی صفوی هم، علی‌رغم کفایت نسبی منابع و عنایت ویژه‌ی محققان داخلی و خارجی، از این قاعده مستثنا نیست.

بر اهل فن پوشیده نیست که برای فهم کامل تاریخ عصر صفوی گزیری از مراجعه به آثار سیاحان اروپایی و اسناد و مدارک اروپاییان، که در این دوره در ایران بوده‌اند، نیست؛ چنان‌که دکتر فلور -صفوی‌شناس مشهور هلندی- در پیش‌گفتار کتاب برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان خاطر نشان می‌سازد، این مدارک به منزله‌ی یک گنجینه‌ی سرشار اطلاعاتی درباره‌ی امور اداری، مالی و سیاسی این دوره است. البته دسترسی به این منابع دشوار است؛ چون غالباً چاپ نشده و به خطی ناخوش نگاشته شده‌اند؛ به علاوه این که، بسیاری از محققان، به سبب دور بودن از بایگانی و ندانستن همه‌ی زبان‌هایی که برای استفاده از مدارک و اسناد لازم است، دشواری‌هایی بر سر راه دارند.

این مزیقه‌ها برای آقای فلور کم‌تر وجود داشته است؛ او منابع فارسی عصر صفوی را

در اختیار دارد و از آثار سیاحان اروپایی زبان استفاده می‌کند که نارسایی‌ها و مشکلات آثار ترجمه شده‌ی فارسی را ندارند، علاوه بر این بایگانی اسناد کمپانی هند شرقی هلند (واک)* - قدرتمندترین و مهم‌ترین طرف معاملات خارجی ایران در سال‌های ۱۱۸۰-۱۰۱۲ هـ/ ۱۷۶۶-۱۶۰۳ م- بر روی او گشوده است. مجموعه‌ی این عوامل، به تحقیقات او، ویژگی خاصی بخشیده است.

نظام قضایی عرفی دوره‌ی صفوی*** بخش اول از متن حاضر، موضوع بدیع و جالبی است که دکتر فلور، با دقت و وسواس در آن پژوهش نموده است.

بخش دوم تحت عنوان صدر یا رئیس تشکیلات مذهبی، قضایی و اوقاف در عصر صفوی و سایر اعضای نهاد مذهبی**** است. این بخش، گرچه پژوهش مستقلی است، اما از آنجا که دقیقاً در راستای بخش اول و مکمل آن محسوب می‌شود، ضمیمه‌ی بخش اول گردیده و هر دو بخش در قالب یک اثر و با عنوان نظام قضایی عصر صفوی به جامعه‌ی علمی کشور تقدیم می‌شود.

ترجمه‌ی این متن با سایر متون تاریخی که مشتمل بر رویدادها و حوادث تاریخی است، کمی تفاوت دارد. در این جا ضرورت داشت به اصطلاحات و عبارات دیوانی و بار معنایی و مفهومی آنها توجه ویژه‌ای مبذول گردد، تا منظور نویسنده به خوبی رسانده شود؛ از این رو، بیش‌تر ارجاعات، با منابع اصلی، از جمله: دستورالملوک و تذکرةالملوک، که از امتهات متون دیوان‌سالاری عصر صفوی و بعد از آن هستند، و تواریخ عصر صفوی تطبیق داده شده است.

از آن‌جا که مؤلف محترم در این پژوهش از ترجمه‌ی انگلیسی برخی از متون عصر صفوی، هم‌چون: تاریخ عالم آرای عباسی و تذکرةالملوک بهره گرفته است، بهتر آن دیدم که در مواردی، برای نقل صحیح‌تر، متن فارسی آن کتابها را در ترجمه بیاورم؛ البته سعی من بر آن بود که حتی الامکان به روانی و سبک و سیاق ترجمه خللی وارد نشود.

نام سفیران و سیاحان خارجی با علامت * مشخص و تلفظ لاتین آنها در پاورقی آورده شده و با توضیح مختصری، زمان حضور آنان در ایران مشخص گردیده است، تا

* The Verenigde Oost-indische compaynie (VOC).

*** FLOOR, WILLEM, "Safavid Judicial System", Studia Iranica, Tome 29 - 30.

**** FLOOR, WILLEM "The sadr or head of the Safavid religious administration, judiciary and endowments and other members of the religious institution" (ZDMG) BAND 150, 2000.

خواننده بدانند که توصیفات آنان مربوط به چه مقطع زمانی از سلسله‌ی صفویان است. تمام تاریخهای میلادی متن، با استفاده از تقویم تطبیقی ۱۵۰۰ ساله‌ی هجری قمری و میلادی، اثر فردینالد و وستفند، با سال‌های هجری قمری تطبیق گردید.

در پایان برخورد فرض می‌دانم از محقق ارجمند، جناب آقای دکتر فلور، صمیمانه تشکر کنم که افزون بر تحقیق این اثر، ترجمه آن را نیز مطالعه نموده و با تذکرات دقیق خود، آن را از هر گونه لغزش و اشتباهی پیراستند.

از حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای رسول جعفریان، مدیر محترم گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، نیز تشکر می‌کنم که علاوه بر مطالعه و ارزیابی ترجمه، زمینه‌ی انتشار آن را فراهم نمودند.

هم‌چنین از استاد ارجمند، جناب آقای دکتر منصور صفت‌گل نیز سپاس‌گزارم که ارزیابی و مطالعه‌ی این اثر را تقبل نموده و حمایت و موافقت خود را با انتشار این پژوهش اعلام داشتند. از دوستان گرامی، آقایان: حمید خدایاری و سید محمد رضا موسوی - مدرسان برجسته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی - که همواره این جانب را با تذکرات سودمند خود یاری نموده‌اند، سپاس‌گزارم و توفیق همه‌ی این عزیزان را از درگاه خداوند بزرگ مسئلت دارم.

امید است این کتاب، زمینه‌ساز مطالعات عمیق‌تری در نظام‌های حقوقی، تشکیلات قضایی، نهادها و سازمان‌های دادرسی در دوره‌های مختلف تاریخ ایران باشد.

حسن زندیه

دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی

دانشگاه شهید بهشتی تهران، تابستان ۱۳۸۱

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش اول:

نظام قضایی عرفی عصر صفوی

در این بخش از پژوهش، کارکرد نظام قضایی عرفی دوره‌ی صفوی تجزیه و تحلیل شده است. تا نیمه‌ی سده‌ی هفدهم میلادی، شاه هنوز نقش مهمی را در امور قضایی ایفا می‌کرد؛ از آن پس، دیوان بیگی، نماینده‌ی تام‌الاختیار شاه در حقوق عمومی، و نیز، نمایندگان شاه در سطوح پایین‌تر به اکثر امور قضایی رسیدگی می‌کردند. در این پژوهش، نقش دیوان بیگی مورد بحث قرار گرفته است و بیش‌تر کسانی که متصدی این مقام بودند شناسایی شده‌اند و کارکرد نظام محکمه، بازجویی، کیفیت تشکیلات قضایی و ماهیت احکام و اجرای آنها به بحث گذاشته شده است. صرف‌نظر از نظام قضایی مرکزی، تشکیلات قضایی در ایالات هم که به وسیله مقامات سطوح پایین‌تر، نظیر کلاتر، نقیب، أحداث، محتسب و یارغو اداره می‌شد، مورد بررسی قرار گرفته است. نتیجه این که، نقش دیوان بیگی، در مقایسه با حکام شرعی، چنان استحکامی یافته بود که کسی نمی‌توانست مقام برجسته‌اش را به چالش بکشد.

مدخل

در عصر صفوی، شاه تشکیلات قضایی را مقرر و معین می‌کرد؛ چرا که او، در زمینه‌ی مذهبی، در شؤون مختلف عرفی، کیفری، سیاسی، تا حدی و برای دوره‌ای از سلطنت صفویان، تنها مصدر اقتدار و صلاحیت بود؛^۱ البته شاه به همه‌ی موارد قضایی رسیدگی نمی‌کرد و قادر به انجام چنین کاری هم نبود؛ بنابراین، او به مأمورانی که مسؤولیت قضایی نواحی کاملاً مشخصی را به آنها واگذار کرده بود، متکی بود. مقام عالی قضایی امیر دیوان بیگی یا دیوان بیگی بود که نماینده‌ی تام‌الاختیار شاه در حقوق عمومی، به‌ویژه در حقوق کیفری محسوب می‌شد. دیوان بیگی درباره‌ی مسائل مالی و درآمدهای مالیاتی با صدراعظم، و در مورد برخی موضوعات کیفری با صدر مشورت می‌کرد. صدر و افراد تحت فرمان او متصدی امور مذهبی یا حقوق شرعی بودند، که عمدتاً حقوق خصوصی را شامل می‌شد. این دو مقام حکومت مرکزی (دیوان بیگی و صدر) نمایندگانی در ایالات و ولایات داشتند که به امور قضایی رسیدگی نمایند.^۲ بنابه روایت هربرت - که در سال ۱۰۳۹ ه‍.ق/۱۶۲۹ م نگارش یافته است - حقوق سلطنتی «برای تمیز بین حقوق عرفی و شرعی میان رعایا به کار گرفته می‌شد. به همین منظور، در اکثر ایالات و ولایات، قضات و سایر صاحب منصبان قضایی منصوب می‌شدند که از جانب شاه اجازه داشتند اشخاص را احضار، و از شهود بازجویی نمایند. اینان دعاوی طرفین را می‌شنیدند و در مورد آن تصمیم می‌گرفتند و برای جرایم مدنی و کیفری حکم صادر می‌کردند».^۳

معمولاً مردم سعی می‌کردند از مراجعه به نظام قضایی رسمی خودداری کنند؛ از این رو، بیش‌تر مسائل در درون خانواده، محله‌های شهر، صنف، روستا یا قبیله حل و فصل می‌شد. بزرگی خاندان، تا اندازه‌ای، بر فرزندان و خدمتکارانش اقتدار و نفوذ داشت؛

1. Francis Richard (ed.), *Raphael du Mans, missionnaire en Perse au XVII^e s.*, 2 vols, Paris, 1995, vol. 2, p. 18.

2. *Don Juan of Persia, a Shi'ah Catholic 1560-1604*, transl. G. Le Strange, London, 1926, p. 46.

3. Thomas Herbert, *Travels in Persia, 1627-1629*, ed. W. Foster, New York, 1929, p. 229.

همین‌طور کدخدا و ریش سفید بخش‌های شهر (محله)، اتحادیه‌ی صنفی (صنف) یا روستا از همان اختیارات و مسؤولیت‌های مشابه برخوردار بود؛^۱ هم‌چنین در نواحی قبیله‌ای، بزرگ خانواده و رئیس طایفه، نسبت به رفتار و کردار افراد تحت فرمان خود مسؤولیت و اختیار داشت و می‌توانست، در صورت نیاز، به اقدامات اصلاحی دست بزند؛ به علاوه، تعدادی از مقامات دولتی (داروغه، کلانتر، احداث، محتسب) وظیفه‌ی اختصاصی داشتند که بر رعایت قوانین معین در زندگی عمومی نظارت کنند. این قوانین از قیمت‌ها و اوزان تا سرقت و هم‌چنین قوانین مربوط به روابط شخصی را نیز شامل می‌شد.

بنابراین، همه‌ی فرقه‌ها یا گروه‌های مذهبی، مطابق آداب و رسوم خود، تشکیلات قضایی خودشان را به وجود آورده، رویه‌ی قضایی خود را، به اندازه‌ی مسائل عرفی، در موارد کیفری نیز اعمال می‌کردند و در اکثر موارد، سایر محاکم سلطنتی مزاحمتی برای آنان ایجاد نمی‌کردند. در ضمن این رسم مشاهده شده است که نه تنها افرادی از ملیت‌های مختلف، بلکه صاحب‌منصبان و خارجیانی که به ایران آمده بودند (نظیر: سفرای شاه‌زاده‌ها، میهمانان شاه و غیره) از همان امتیازات برخوردار می‌شدند و نه تنها در مورد خدم و حشم خود و خانه‌هایشان، بلکه در خصوص همه‌ی کسانی هم که در خدمت آنها بودند، به همان طریق عمل می‌کردند؛ از این رو، من پیتر و دلاواله^{*}، به‌عنوان میهمان شاه، از حق اجرای عدالت در موارد ضروری برخوردارم و آن‌طور که دلم بخواهد در مورد خدم و حشم خودم، در بیرون و داخل خانه، خواه مسیحی، خواه مسلمان، تصمیم می‌گیرم.^۲

هم‌چنین قوه‌ی قهریه می‌توانست اختلافات بین اشخاص را فرو بنشانند، به این شرط که از حاکمان محلی کسب اجازه شده باشد؛ برای نمونه، یک فرستاده‌ی خودسر پرتغالی، به‌نام فرانسیسکو داکوستا^{***}، یک پسر بچه‌ی عیسوی مسلمان شده را در سال ۱۰۱۰ ه.ق. / ۱۶۰۱م از خانه‌ی یک ایرانی به چنگ آورد. آن ایرانی به وزیر اصفهان شکایت کرد؛ او

1. Jean Chardin, *Voyages*, ed. L. Langles, 10 vols., Paris, 1811, vol. 6, pp. 77, 119.

Pietro della Valle جهان‌گرد ایتالیایی، که در سال ۱۰۲۵ ه.ق، دوره‌ی زمام‌داری شاه‌عباس اول، به اصفهان آمد و تا سال ۱۰۳۲ ه.ق در ایران بود. ر.ک: سفرنامه‌ی پیتر و دلاواله، ترجمه‌ی شعاع‌الدین شفا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج دوم، ۱۳۷۰، مقدمه‌ی مترجم. (م)

2. Pietro della Valle, *I viaggi...*, ed. F. Gaeta and L. Lockhart, Rome. 1972. vol. I. p.31;

هم‌چنین ر.ک:

Anonymous ed., *A chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal mission of the seventeenth and eighteenth centuries*, 2 vols., London. 1939. vol. I, p.253. (از این پس با *Carmelites* ذکر می‌شود.)

*** Francisco Da Costa.

هم اجازه داد که از قوه‌ی قهریه برای استرداد پسر بچه استفاده کنند، به شرط آن‌که صدمه‌ای به شخص داکوستازده نشود و بالاخره در کشمکشی که بیش از ۳۰۰ نفر در آن بودند، فرستاده‌ی پرتغالیان توانست حمله را دفع کند.^۱

هنگامی که در سال ۱۱۰۶هـ/ق/۱۶۹۴م، خلیفه‌ی ارمنی جلفا در صدد اقدام شدیدی علیه کشیشان کاتولیک برآمد، سفیر لهستان، برای خنثی نمودن تحرکات او، ۱۲ سرباز به جلفا فرستاد.^۲

نظام محکمه

در دوره‌ی صفوی دو نوع محکمه وجود داشت: یکی محکمه‌ی حقوق عمومی یا عرف، که عمدتاً به جرایم کیفری رسیدگی می‌کرد؛ دیگری محکمه‌ی مذهبی یا شرعی، که مسائل و مرافعات مذهبی و مدنی را حل و فصل می‌نمود.

«جرایم مربوط به حقوق مدنی و سایر موارد، توسط قضات عرف رسیدگی می‌شد که می‌بایست حقوق دان باشند. این قاضی، قاضی عرف نامیده می‌شد. دیوان بیگی بر قضات عرف ریاست داشت که او هم می‌بایست در خصوص حقوق اسلامی، آشنایی کامل داشته باشد».^۳ محکمه‌ی عرف عمدتاً به تمام اقداماتی که علیه دولت انجام می‌گرفت، رسیدگی می‌کرد. از جمله‌ی این موارد می‌توان به جرایم سیاسی (خیانت، تعدی)، مالی (اختلاس، رشوه و ارتشا)، اداری (نزاع میان مقامات عالیه) و کیفری (قتل، سرقت) اشاره نمود. معمولاً دیوان بیگی بر محکمه‌ی سلطنتی، دیوان عالی یا دیوان‌خانه ریاست داشت و سایر مقامات، نظیر وزیر اعظم یا نمایندگان، ناظر قصر سلطنتی (ناظر بیوتات)، صدر (رییس نهاد مذهبی) و دیگران که حضورشان در محکمه بستگی به ماهیت جرم و جنایت متهم داشت، دیوان بیگی را یاری می‌کردند. خیانت به پادشاه و جرایم مالی بزرگ معمولاً در محکمه‌ای که به ریاست شخص شاه تشکیل می‌شد مورد رسیدگی قرار می‌گرفت.^۴

در قرن شانزدهم نشستن شاه بر مسند قضاوت، برای رسیدگی به جرایم مهم مدنی و

1. *Carnelites*, vol. 1, p. 91.

2. Anne Kroell, *Nouvelles d'Ispahan 1665-1695*, Paris, 1979, p. 85.

3. Adam Olearius, *Vermehrte neue Beschreibung der moscowitischen und persischen Reyse*, ed. D. Lohmeier, Schleswig, 1656/Tubingen, 1971, p. 675.

4. N. Sanson, *The Present State of Persia*, London, 1695, p. 129; Chardin, vol. 6, p. 98.

منجم، ملاجلال الدین، روزنامه‌ی عباسی یا روزنامه‌ی ملاجلال، تصحیح سیف‌الله وحیدنیا، تهران ۱۳۶۶.

کیفری، رویه‌ی غیر معمولی نبود؛ و در دوره‌ی شاه اسماعیل اول، یک محکمه یا یارغو برای رسیدگی به کارهای حاکمان خودسر پدید آمد.^۱

به علاوه، روایت شده است که شاه طهماسب اول در سال ۹۴۷ ه.ق/ ۱۵۴۰ م «از قصر خود فرود آمد و آنها (قورچیان) را بازجویی نموده، به قضاوت پرداخت و آنها هم متقابلاً سعی کردند خود را در برابر اتهامات وارده تبرئه کنند».^۲ هم‌چنین شاه طهماسب اول، شخصاً، تعدادی از بزرگان را که می‌خواستند بین او و همایون* - که برای ملاقات با او آمده بود - اختلاف بیفکنند، تنبیه نمود.^۳

به هر حال، شاه طهماسب اول، بعد از این که در سال ۹۷۱ ه.ق/ ۱۵۶۳ م یک بحران روحی را تحمل کرده بود - چنان‌که دالساندري** خاطر نشان می‌سازد - اجازه نمی‌داد رعایا نزد او راه یابند؛ مردم از این کار، سخت ناراضی بودند؛ زیرا «بر حسب آداب و رسوم آن کشور، وقتی نتوانند پادشاه خود را ببینند، با زحمت بسیار دادخواهی می‌کنند و فریادشان به گوش دادرسان نمی‌رسد؛ بنابراین، آنها، که تعدادشان کمابیش به هزار نفر می‌رسد، روز و شب، برای احقاق حق خود، در برابر قصر با صدای بلند می‌گیرند. شاه هم فریادها را می‌شنود و معمولاً دستور می‌دهد که دادخواهان را دور کنند و می‌گوید که داوران در کشور نایبان من‌اند و رسیدگی به کارهای محاکم با ایشان است و توجه ندارد که

۱. قاضی احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی، خلاصة التواریخ، به تصحیح احسان اشراقی، مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ج ۱، ج اول، ۱۳۵۹، ص ۱۵۰ و خواندمیر، حبيب السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، ۴ ج، کتاب‌فروشی خیام، ج سوم، ۱۳۶۲، ج ۴. صص ۵۶۳-۵۶۴ و ۵۶۶.

2. A. H. Morton, *Mission to the Lord Sophy of Persia (1539-1542)*, SOAS, London, 1993, p. 35.

* ناصرالدین همایون، پسر بابر از امپراطوران مغول در هند است که در سال ۹۳۷ ه.ق به قدرت رسید و تا سال ۹۴۷ ه.ق فرمان‌روایی کرد. شیرشاه سوری بن اسماعیل او را نزدیک شهر قنوج شکست داد و بدین وسیله سلاطین سوری افغان بر هند قدرت یافتند. و همایون برای بار دوم در سال ۹۶۲ ه.ق برای مدت کوتاهی به قدرت رسید. ر.ک: نسب‌نامه خلفا و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلام، زامباور، ترجمه‌ی محمدجواد مشکور، کتاب‌فروشی خیام، ۲۵۳۶ ش، ص ۴۴۲. و این ایام مصادف با فرمان‌روایی شاه طهماسب (۹۸۴-۹۳۰ ه.ق) در ایران است. برای اطلاع تفصیلی از مناسبات همایون با شاه طهماسب ر.ک: تاریخ روابط ایران و هند (در دوره‌ی صفویه و افشاریه ۱۱۵۸-۹۱۶ ه.ق/ ۱۷۴۵-۱۵۱۰ م)، ریاض الاسلام، ترجمه‌ی محمدباقر آرم - عباسقلی غفاری فرد، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۷۳.

3. Jouher, *Private Memoirs of the Moghul Emperor Hodayun*, Transl. Charles Stewart, Calcutta, 1832 [1975], p. 72.

** d'Allesandri وینچنتیو دالساندري، سفیر ونیز، در سال ۱۵۷۱ م به دربار شاه طهماسب در قزوین آمد و سالی چند در دربار ایران به سر برد. ر.ک: تاریخ ایران بعد از اسلام، عبدالحسین زرین‌کوب، مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۷۳، ص ۱۰۴. (م)

این ناله‌ها از جور و ستم قضات و حکامی به آسمان می‌رود که معمولاً در کوچه و رهگذر کمین می‌کنند تا مردم را بکشند. این چیزی است که من خود دیده‌ام و بسیاری دیگر از مردم نیز این مطلب را به عنوان حقیقت به من گفته‌اند که، در دفاتر ثبت تظلمات، اسامی بیش از ده هزار نفر که در هشت سال آخر سلطنت شاه طهماسب اول به قتل رسیده‌اند، نوشته شده است. مسبب اصلی این مصیبت قضات هستند که چون وجهی به آنان پرداخت نمی‌شود، مجبورند رشوه* دریافت کنند و از آن‌جا که می‌بینند شاه طهماسب

* رشوه از مقولات و سوسه انگیزی است که همواره در طول تاریخ حیات اجتماعی بشر برای قضات مشکل آفرین بوده است و طبعاً قضات عصر صفوی هم، همانند اسلاف و اخلاف خود، از این قاعده مستثنا نبوده‌اند. **پروین اعتصامی** در زمهری شعرایی است که روی‌گرد ویزه‌ای به مسائل اجتماعی دارند و عناوین و اصطلاحاتی هم چون قاضی، داروغه، محتسب، عسس و... در دیوان او به کرات به کار برده شده است. گفت‌وگوی **دزد و قاضی** در بیان او خواندنی است:

خلق بسیاری روان از پیش و پس
دزد گفت از مردم آزاری چه سود
گفت، بدکار از متافق بهتر است
گفت، هستم همچو قاضی راهزن
گفت، در همیان تلبیس شماست
گفت، می‌دانیم و می‌دانی چه شد
گفت، بیرون آر دست از آستین
مالی دزدی، جمله در انبار توست
من ز دیوار و تو از در می‌بری
گر یکی باید زدن، صد می‌زنی
در ره شرعی تو قطع‌الطریق
تو ربا و رشوه می‌گیری به زور
خودگرفتنی خانه از دست یتیم
تو سیه‌دل، مدرک و حکم و سند
دزد عارف دفتر تحقیق برد
خودفروشان زودتر رسوا شوند
شحنه ما را دید و قاضی را ندید
تو بدیدی، کج نکردی راه را
راستی از دیگران می‌خواستی؟
با ردای عجب، عیب خود مپوش
می‌بُرد آن‌گاه ز دزد گاه، دست
نیت پاکان چرا آلوده بود؟
دزدی حکام روز روشن است
دیو قاضی را به هرجا خواست برد

برد دزدی را سوی قاضی عسس
گفت قاضی کاین خطاکاری چه بود؟
گفت، بدکردار را بد کیفر است
گفت، هان برگوی شغل خویشتن
گفت، آن زرها که بُردستی کجاست
گفت، آن لعل بدخشانی چه شد؟
گفت، پیش کیست آن روشن نگین
دزدی پنهان و پیدا، کار توست
تو قلم بر حکم داور می‌بری
حد به گردن داری و حد می‌زنی
می‌زنم گر من ره خلق، ای رفیق
می‌برم من جامه‌ی درویش عور
دست من بستی برای یک گلیم
من ربودم موزه و طشت و نمد
دزد جباهل، گر یکی ابریق برد
دیده‌های عقل گر بینا شوند
دزد زر بستند و دزد دین رهید
من به راه خود ندیدم چاه را
می‌زدی خود، پشت پا بر راستی
دیگر ای گندم نمای جو فروش
چیره دستان می‌ربایند آن چه هست
در دل ما حرص، آلاش فزود
دزد اگر شب، گرم بیغما کردن است
حاجت از ما را ز راه راست برد

توجه و اعتنایی به امور قانونی ندارد، بر حرص خود می‌افزایند؛ از این رو، در تمام راه‌های مملکت ناامنی پدیدار گشته است و مردم در خانه‌های خودشان در معرض خطرهای زیادی قرار دارند و تقریباً همه‌ی قضات به خودشان اجازه می‌دهند که دامن تقوا را به لوٹ سیم و زر آلوده کنند.^۱

چنین اوضاعی می‌تواند توجیه کند که چرا شاه اسماعیل دوم (سلطنت ۹۸۵-۹۸۴ هـ ق/۱۵۷۷-۱۵۷۶) محکمه‌ای را به وجود آورد که مردم آسان‌تر بتوانند حقوق خود را استیفا نمایند و حتی از این حد هم فراتر رفت و مأمور ویژه‌ای برای انجام این وظیفه و یک منشی برای رسیدگی به امور مردم فقیر و ستم‌دیده (پروانچی عجزنو مساکین) برگزید^۲ این انتصاب تداعی کننده‌ی منصبی است که در دوره‌ی حکومت اوزون حسن آق قویونلو (متوفی ۸۷۸ هـ ق/۴۷۳ م) به وجود آمد. در دوره‌ی زمام‌داری اوزون حسن، شاکیان تهی دست می‌توانستند عرایض خود را به یک گماشته‌ی عمومی (پروانچی عجزه و مساکین) تقدیم نمایند که او هم به عنوان وکیل مدافع و میانجی عمل می‌کرد. چنان‌که جان ر. پری^۳ خاطر نشان می‌سازد، این منشی هم‌چون سخن‌گوی واقعی مردم (وکیل الرعایا) عمل می‌کرد.^۴ متأسفانه، اطلاعات ما در مورد این منشی عصر صفوی بسیار اندک است. در اواخر عصر صفوی، پروانچی مأموری بود که کلیه‌ی احکام احضار را که از دیوان عدالت بنیان، بر طبق نوشته‌ی عالی‌جاه دیوان بیگی صادر می‌شد، به مهر مهرآثار می‌رسانید.^۵ هم‌چنین دوره‌ی زمام‌داری شاه اسماعیل دوم کوتاه و آشفته بود و مشکلات

1. Travel to Tana and persia by J. Barbaro and A. Contarini, ed. Lord Stanley, Hakluyt no, 49, 2 vols. in one, London, 1873, part 2, P216; Camelites, Vol. 1, pp. 45-46.

۲. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۶۲۷.

۳. John r. Perry وی در باب تاریخ ایران تحقیقاتی انجام داده است و کتاب تاریخ ایران بین سالهای ۱۷۷۹-۱۷۴۷ (کریم خان زند) اثر اوست که علی محمد ساکی آن را ترجمه کرده است. (م)

3. Perry, John, "Justice for the underprivileged: the ombudsman tradition of Iran", *Journal of the New Eastern Studies* 37/3 (1978), pp. 203-215 [208].

هم‌چنین ر.ک:

John E. Woods, *The Aqquyunly, Clan, Confederation, Empire*, Chicago, 1976. pp. 122, 267.

۴. میرزا رفیعا، دستورالملوک، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، ضمیمه‌ی ش ۵ و ۶، سال ۱۶، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۲۲.

متن دستور الملوک به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه در شماره‌های مختلف مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، به شرح ذیل، به چاپ رسیده است و از آن‌جا که ارجاعات مؤلف با این صفحات

سیاسی و اجتماعی، که کشور را به تباهی کشانده بود، مرتفع نگشت. پیامد این وضعیت و جنگ داخلی (۹۹۲-۹۸۴ ه‍.ق/۱۵۸۴-۱۵۷۶ م) که بعد از مرگ شاه طهماسب اول روی داد، این بود که عدالت و امنیت بیش از پیش دست خوش بی‌ثباتی گردید. اصلاحاتی که بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن شاه عباس اول صورت گرفت، اداره‌ی کشور را سامان بخشید. او نه تنها خودش قابل دست‌رسی بود، بلکه به این مهم توجه نمود که قضات رشوه‌خوار و مأمورانی را که ناعادلانه با مردم رفتار می‌کنند، تحت تعقیب قرار دهد؛ هم‌چنین، به همت او، مجدداً امنیت را برقرار گردید.^۱ روایت شده است که «شاه عباس اول، بارها در قصر سلطنتی در حضور شاه‌زادگان و اعیان مملکتش، مراجعات مختلفی را قضاوت کرده است. توضیح این که، او در اجرای عدالت خیلی سخت‌گیر بود؛ با کهران و مهتران یکسان برخورد می‌کرد؛ هنگامی که مأموران از طریق رشوه و سفارش، برخلاف حقیقت و پاکی، دادخواست‌های رعایایش را معطل نگه می‌داشتند، از حلق آریز نمودن قضای القضاات و اهمه‌ای نداشت؛ و من بارها شاه‌عباس را بر روی اسب در حال قضاوت میان افراد فقیر دیده‌ام. وانگهی او دزدان و آدم‌کشان را به سختی تنبیه می‌کرد؛ چنان‌که مردم، برای مدتی، اخباری مبنی بر دزدی یا آدم‌کشی نمی‌شنیدند».^۲

مردم برای شکایت از مأموران حکومتی می‌توانستند همیشه، به صورت فردی و گروهی، مستقیماً به شاه دست‌رسی داشته باشند. اگر عریضه‌ای به شاه می‌رسید، اتخاذ

→ هم‌خوانی ندارد، به همان صورتی که در متن انگلیسی ارجاع داده شده است، عیناً آورده می‌شود و هرجا علامت اختصاری DM ذکر می‌شود، منظور دستورالملوک است، با همان ارجاعاتی که مؤلف قید نموده است.

شماره‌ی اول و دوم، سال شانزدهم، صص ۶۲-۹۳.

شماره‌ی سوم، سال شانزدهم، صص ۲۹۸-۳۲۲.

شماره‌ی چهارم، سال شانزدهم، صص ۴۱۶-۴۴۰.

شماره‌ی پنجم و ششم، سال شانزدهم، صص ۵۴۰-۵۶۴ (م)

۱. منشی، اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه و فهرست‌ها به کوشش ایرج افشار، مؤسسه‌ی مطبوعاتی امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۱۱۰۶.

2. S. Purchas, *Hakluytus Posthumus or Purchas His Pilgrims*, 20 vols., Glasgow, 1905, vol.8, pp.515-516.

«او در اجرای عدالت بسیار سخت‌گیر است و در این راستا هیچ توجهی به علقه‌های شخصی خود ندارد؛ اما بیش‌تر از این جهت با آنها سخت‌گیری می‌کند که درس عبرتی برای دیگران باشد».

تصمیم مقتضی در مورد آن منوط به حکم و فرمان شاه بود.^۱ شاکیان سعی می‌کردند به شاه دست‌رسمی پیدا کنند؛ بنابراین، وقتی او سوار اسب می‌شد که از قصر بیرون برود، خواه این که بخواهد قصر را ترک کند یا به آن برگردد، یا هنگامی که قصد مسافرت به داخل کشور را داشت، مردم خود را به او می‌رساندند. این آسان‌ترین روش استیفاف دادن بود، مشروط بر این که بتوانند از میان صفوف غلامانی که، هم‌چون حایل، گرد شاه حلقه زده بودند، بگذرند. چنان که شاردن* می‌نویسد: هیچ کس را طرد نمی‌کردند و شاه مقرر کرده بود



شاه عباس کبیر**

I. A. D. Papazian, *Persidskie dokumenty Marenadarana I. Ukazy, vypusk vtoroi (1601-1650)*, Erevan, 1959, doc. 3; see also DM, p. 45.

* Chardin, جهان‌گرد شهیر فرانسوی، نخستین بار در سال ۱۶۶۴م، پاریس را به قصد مشرق زمین و ایران ترک کرد و شش سال در مشرق زمین اقامت نمود و مشاهدات خود را تحت عنوان تاج‌گذاری شاه سلیمان، تألیف نمود. بار دوم در سال ۱۶۷۱م مسافرت خود را آغاز کرد و تا سال ۱۶۷۷م ادامه داد. قسمت عمده‌ی سفرنامه‌ی خود را در این دوره نوشته و این ابهام روزگار فرمان‌روایی شاه سلیمان بوده است. ر.ک: سیاحت‌نامه‌ی شاردن، ترجمه‌ی محمد لوی عباسی، انتشارات امیرکبیر، ج دوم، ۱۳۴۹، ج ۱، مقدمه‌ی مترجم و مصنف. (م)

** همان‌یون، غلامعلی، اسناد مصوّر اروپاییان از ایران، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، تصویر شماره‌ی ۷۴. (م)

که یکی از ملازمانش، غالباً ایشیک آقاسی باشی، عریضه‌ها را جمع آوری کند.^۱ حتی اروپاییان از این روش دست‌رسی مستقیم استفاده می‌کردند و مشکلات خود را به عرض شاه می‌رساندند. در سال ۱۰۴۲/ه‍.ق/۱۶۳۲م آنتونیو دلکورت،* مدیر کمپانی هند شرقی هلند در ایران، هنگام بازگشت شاه صفی به شهر، دهنی اسب او را گرفت و از شاه تقاضا کرد که برای فرونشاندن نزاع بین او و بستانکاران مداخله کند.^۲ یک بار دیگر هم، در سال ۱۰۵۹/ه‍.ق/۱۶۴۹م زنان به چنین اقدامی دست زدند؛ یعنی هنگامی که شاه عباس دوم عازم قندهار بود، از او تقاضا کردند که مردان و حیوانات بارکش به آنها مسترد گردند. خواجه‌گان شاه بانیزه‌های بلند به زنان حمله کردند؛ چنانچه شاه غالباً از اسب فرو می‌افتاد.^۳ غالباً تعداد شاکسانی که خواهان رسیدگی به بی‌عدالتی‌ها بودند به صدها و هزاران نفر می‌رسید و معمولاً در مقابل قصر سلطنتی تجمع می‌کردند.^۴ گاهی شاکسان چنان پیش می‌رفتند که به شاه بد و بی‌راه می‌گفتند. نمونه‌ی این اقدام را می‌توان در دوره‌ی سلطنت شاه سلطان حسین مشاهده کرد. شاکسان عبارت بودند از: روستاییان، صنعتگران و حتی ملاهای معترض به برخی بی‌عدالتی‌ها.^۵

شاه، گاه‌گاهی سعی می‌کرد دریابد که آیا مردم از کارگزاران او شکایتی دارند؛ به عنوان مثال، ملاجلال منجم اظهار می‌دارد که شاه عباس اول، شخصاً، به شکایات مردم ستم‌دیده و تهی‌دست مناطقی که مورد بازدید قرار داده بود، رسیدگی می‌کرد. گاهی هم از مردم

1. Chardin, vol. 5, pp. 227, 280, 358, 443;

Sanson, p. 107. اما در عمل این کار انجام نمی‌گرفت. * Antonio Delcourt.

2. H. Dunlop, *Bronnen tot ...*, The Hague, 1930, p. 394.

3. J. Andersen und V. Iversen, *Orientalische Reisbeschreibungen in den Bearbeitung von Adam Olearius*, Schleswig, 1669/Tubingen, 1980, p. 155.

4. Chardin, vol. 5, p. 280; see also Rohrborn, K.-M., *Provinzen und Zentral-gewalt Persiens im 16. und 17. Jahrhundert*, Berlin, 1966, p. 66.

کتاب اخیر با مشخصات ذیل به فارسی ترجمه شده است:

نظام ایالات در دوره صفویه، رهبرین، ترجمه‌ی کیکاووس جهان‌داری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹. (م)
۵. فلور، ویلم، بر افتادن صفویان، برآمدن محمود افغان، مترجم ابوالقاسم سری، انتشارات توس، ج اول، ۱۳۶۵، ص ۲۵.

در ترجمه‌ی فارسی همین کتاب، در صفحه‌ی ارجاعی، این تقسیم‌بندی وجود ندارد، بلکه آمده است: «... سپس شاه برآن شد که از شهر بیرون رود و با این‌که سپاهیان او را همراهی می‌کردند و اعتمادالدوله کوشید مردم را آرام کند، اما زنان و کودکان قاذورات و کثافات به سوی شاه پرتاب کردند و او ناچار به کاخ پادشاهی بازگشت». (م)

دعوت می‌شد که شکایات خود را مادامی که محکمه‌ی سلطنتی در منطقه مستقر است، تسلیم نمایند. «محکمه‌ی سلطنتی اینک در این ایالت حضور دارد. هر کس از میان شما مردم که مرافعه‌ای با دیگری دارد، باید به محکمه‌ی سلطنتی مراجعه کند.»^۱ یک روز، هنگامی که شاه سواره از میان شهر (استرآباد) می‌گذشت، فریاد زنان و سایر افراد بی‌دفاع را شنید که از ظلم و بی‌عدالتی سیاه‌پوش* با صدای بلند گریه می‌کردند.^۲ هنگامی که شاه عباس اول در سال ۹۹۹هـ/۱۵۹۰م به اصفهان آمد، از مردم دعوت کرد چنانچه هر گونه شکایتی از کارگزاران و مأموران حکومتی دارند، عرایض خود را به او بدهند. بعضی از مردم خود را در حواشی خیابان نمایان ساختند و گمانی دیگر از دروازه‌های قصر (به رسم دادخواهی) به دنبال احقاق حق خود بودند. شاه شکایت ایشان را به سمع ترخم و اشفاق شنید، قضایا را بررسی و بعضی از تیول‌داران و مقامات را از کارهایشان برکنار کرد.^۳ در کاشان مردم به رسم دادخواهی فریاد برآوردند. شاه صدای عدالت‌خواهی آنها را شنید و دستور مقتضی را صادر کرد. موضوع مورد بررسی قرار گرفت و معلوم شد که مأموران مالیاتی فشار زیادی بر مردم وارد کرده‌اند. شاه هم آن ناحیه را به املاک خاصه یا زمین‌های سلطنتی تبدیل نمود.^۴ نمونه‌ی مشابه در گیلان بود. شاه عباس اول دستور داد منادی (جارچی) فریاد بزند که هر کس شکایتی دارد، حاضر شود و عرض نماید. حدود ۲۰،۰۰۰ نفر نمایان شدند؛ بنابراین، شاه به قضاوت پرداخت. بهزاد بیگ را ریسمان در پا کرده، سرازیر از ریسمان آویختند و یک یک عاملان او را، سر و پا برهنه، به درگاه می‌آوردند و حبس و قید می‌فرمودند.^۵

«وقتی که شاه جهت هواخوری یا مشق بیرون می‌رفت، فقیرترین مخلوق دنیا هم می‌توانست عریضه‌ی خود را به او تقدیم دارد. شاه شکایات رسیده را می‌خواند و دستور

1. Papazian, *Persidskie dokumenty*, doc. 3.

* سیاه‌پوشان گروهی بودند که در دوره‌ی صفویه در استرآباد زندگی می‌کردند و گه گاه دست به عصیان و طغیان می‌زدند، به حدی که اسکندر بیگ منشی این رویه‌ی عصیانگری و قتل و غارت را رسم سیاه‌پوشی می‌نامد. سرانجام شاه عباس اول آنان را سرکوب و مطیع ساخت. ر.ک: منشی، اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، ج اول، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۸۴۵-۹۳۲-۹۳۳. (م)

2. R. M. Savory (transl.), *History of Shah 'Abbas the Great*, 2 vols, Boulder, 1978, vol. 2, p. 771.

۳. افوشته‌ای نظنزی، محمود بن هدایت الله، نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار، به اهتمام احسان اشراقی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج دوم، ۱۳۷۳، صص ۴۵۳-۴۵۴. ۴. همان، صص ۴۶۰-۴۶۱.

۵. فومنی گیلانی، ملا عبدالفتاح، تاریخ گیلان، به تصحیح و تحشیه‌ی منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۲۰۳ و ۲۰۶-۲۰۷.

می‌داد که ثبت گردد؛ و هیچ درخواست و عریضه‌ای را معمولاً دوبار نزد او نمی‌بردند.^۱ جان کارترایت،^۲ یک بازرگان انگلیسی، نیز گزارش می‌کند که شاه عباس اول معمولاً با بزرگان و اعیان مملکتش در محکمه می‌نشست. او به‌ویژه نسبت به قضاتی که رشوه می‌گرفتند، سخت‌گیری می‌نمود و در بسیاری مواقع از اسب فرو می‌آمد تا برای مردم تهی‌دست دادخواهی کند.^۳ صرف نظر از این حقیقت که نظر شاردن در مورد قابلیت دست‌رسی به شاه جهت تقدیم عرایض مثبت بود، واضح است که این رویه همیشه معمول و مجری نبوده است. در حقیقت غلامان هم چون دیواری دور شاه را گرفته بودند و اگر کسی به یکی از آنان رشوه‌ای می‌داد، به طریق می‌توانست به شاه دست‌رسی پیدا کند. مطابق گزارشی که در سال ۱۰۱۷ هـ.ق/ ۱۶۰۸ م ثبت شده است، در واقع، هنگامی که شاه عباس اول نمی‌خواست در تماس مستقیم با مردم باشد: «دستور می‌داد اعلام کنند که هیچ کس خود را با خطر مرگ مواجه نسازد؛ دادخواهان می‌توانند عرایض خود را برای او بنویسند و هنگامی که می‌خواهد از قصر بیرون برود، او را همراهی نکنند؛ چرا که هیچ کس نباید به دنبال او راه بیفتد».^۴ شاه عباس اول در سال ۱۰۱۹ هـ.ق/ ۱۶۱۰ م دستور مؤکد صادر کرد که هیچ کس حق ندارد هنگامی که او سوار اسب می‌شود و از قصر بیرون می‌رود، عریضه‌ای به او تسلیم نماید. او دستور داد که عرایض باید از مسیر اداری ارائه گردد؛ یعنی عرایض باید در حضور صدر به دیوان بیگی داده شود. هم‌چنین متهمین نیز غالباً مردان مقتدري بودند که با پرداخت مستقیم پاداش و یا ایجاد رابطه با مشاوران سلطنتی، می‌توانستند درخواست نمایند که احکام به نفع آنان صادر شود.^۵

شاردن گزارش می‌دهد که نه شاه صفی اول و نه شاه عباس دوم هیچ‌کدام تلاش نمی‌کردند که به طور منظم خودشان را درگیر امور محکمه نمایند.^۵ به هر حال، منابع

1. A. Sherley, *Sir Anthony and his Persian adventures*, ed. Sir E. Denison Ross, London, 1933, p. 231;

Don Juan, p. 47.

هم‌چنین ر.ک:

۲ John cartwright, او یک کشیش پروتستان بود که در سال ۱۰۰۹ - ۱۰۰۸ / ۱۶۰۰ م، یعنی دوره‌ی زمامداری شاه عباس اول، همراه یک بازرگان لندنی به نام جان میلندهال از حلب عازم هند شدند، اما کارترایت از ایران دورتر نرفت. ر.ک: سیوری، راجر، ایران، عصر صفوی، ترجمه‌ی کامبیز عزیزی، نشر مرکز، ج چهارم ۱۳۷۴، ص ۱۰۹ (م).

2. Purchas, vol. 8, pp. 515-516.

3. Garmelites, vol. 1. p. 159.

4. Sanson, pp. 112-113.

5. Chardin, vol. 5, p. 342.

ایرانی روایت می‌کنند که در سال‌های ۱۰۶۵-۱۰۶۴ ه.ق/ ۱۶۵۵-۱۶۵۴ م شاه عباس دوم، شخصاً، هفته‌ای سه مرتبه در محکمه‌ی سلطنتی (دیوان عدالت) حضور می‌یافت: روزی را به بررسی شکایات نظامیان و کارکنان درباره اختصاص داده بود، روز دیگر به عرایض رعایا و مظلومان ممالک محروسه نظر می‌کرد و روز سوم برای ارائه‌ی هدایای (پیشکش) ملوک، خوانین و سلاطین اطراف و اکناف لحاظ شده بود.^۱ شاه عباس دوم به شکایات مردم از کارگزاران حکومتی رسیدگی می‌کرد؛ اگر آنها محکوم می‌شدند که به مردم ستم و تعدی روا داشته‌اند، گاهی از مناصب خود عزل و روانه‌ی زندان می‌شدند.^۲

به استناد دفاتر شرح وظایف دولت صفوی «این وظیفه‌ی رشتنی وزیر اعظم بود که هر روز به پاسدارخانه (کشیک خانه)‌ی عالی‌قاپو [متعلق به قصور سلطنتی] برود تا مردم بتوانند عرایض خود را به او تقدیم کنند. آنگاه او می‌توانست عرایض را به بخش مربوط ارجاع دهد و هر مشکلی را که در حوزه‌ی اختیارش روی داده است، حل و فصل نماید و آنچه را که به اعلی‌حضرت مربوط می‌شد، به محضرش تقدیم می‌کرد. دستورها (تعلیقه)، آرا (احکام) و تصمیمات مقتضی که در هر مورد می‌بایست صادر شود، به خط او توشیح می‌شد و یک دعاخوان، پس از هر توشیح، برای سلامت وجود مقدس دعا می‌کرد».^۳

در اصفهان، وزیر، شخصاً هفته‌ای یک یا دو بار سواره در میدان شهر حضور می‌یافت. مردم می‌توانستند عرایض و شکایات خود را به صورت مکتوب به او تسلیم نمایند. او این عرایض را فی‌المجلس می‌خواند و سریعاً رأی خود را ابلاغ می‌کرد؛ زیرا این شکایات کوتاه بودند و از اهمیت زیادی برخوردار نبودند. اگر موضوع از اهمیت بیش‌تری برخوردار بود، رسیدگی آن به زمان دیگری موکول می‌شد و شاکی فراخوانده می‌شد تا به حکم صادره تن در دهد.^۴ به هر حال، یک هلندی در سال ۱۰۸۶ ه.ق/ ۱۶۵۷ م می‌نویسد که

۱. وحید قزوینی، محمد طاهر، عباسنامه، به تصحیح و تحشیه‌ی ابراهیم دهگان، ناشر: کتاب‌فروشی داودی اراک، ج اول، ۱۳۲۹، ص ۱۷۵ و ۱۹۰ هم چنین رک:

Algemeen Rijks Archief (ARA), The Hague, VOC 1208, f. 512.

قزوینی، ابوالحسن، فوائد الصوفیه، تصحیح، مقدمه و حواشی مریم میراحمدی، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۶۹ و حسینی فسائی، حاج میرزا حسن، فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه‌ی منصور رستگار فسائی، انتشارات امیرکبیر، ج اول، ۱۳۶۷، ج ۱، صص ۴۸۰-۴۸۴.

۲. وحید قزوینی، محمد طاهر، همان، صص ۱۴۸، ۱۷۴، ۱۸۳ و ۱۹۰-۲۱۶.

3. DM, p. 45.

4. P. Pacifique de Provins, *Le Voyage de Perse*, ed. Godefroy de Paris et Hilaire de Wingene, Assisi. 1939, p. 256.

محمد بیگ، وزیر اعظم، بساط بار عام را، که خود او و اسلافش برای شنیدن تقاضاها و شکایات مردم به طور منظم برگزار می‌کردند، برچید.^۱

اوضاع در دوره‌ی سلطنت شاه سلیمان، که اجازه نمی‌داد کسی مستقیماً به او دست‌رسی داشته باشد، دست‌خوش نابسامانی بیش‌تری گردید. او اطلاعاتی از موارد بی‌عدالتی دریافت نمی‌کرد؛ به‌ویژه هنگامی که متهم از دوستان دیوان بیگی بود؛ این امر مردم را از دادخواهی دل‌سرد می‌کرد.^۲ به علاوه دست‌رسی صوری به شاه هم این گونه بود که عریضه‌نویسان باید مشکلات خود را از طریق اداری پیگیری کنند. در واقع مقامات خاصی حق داشتند از مأمورین عالی مملکتی شکایت کنند؛ به عنوان مثال، [حق] عرض مطالب شمشال، حاکم داغستان و اوسمی، که هم‌چنین صاحب منصبی در داغستان بود، به قورچی باشیان تعلق داشت.^۳ معمولاً دیوان بیگی و صدور (رییس نهاد مذهبی) بیش‌تر عریضه‌ها را دریافت می‌کردند؛ بنابراین، اگر کسی می‌خواست علیه حاکمی شکایت کند، می‌بایست شکایت خود را ابتدا با دیوان بیگی مطرح نماید.^۴ شاه اسماعیل اول، طی فرمانی در سال ۹۱۸ ه‍.ق/۱۵۱۳-۱۵۱۲ م از جمله وجوهاتی که بازرگانان و اصناف محترفه اصفهان را از پرداخت آن معاف نمود، دروب سلطان (دروازه‌های شاه) بود؛ یعنی آنان را از پرداخت وجهی که هنگام تسلیم عریضه می‌بایست پرداخت می‌کردند، معاف نمود. شاه طهماسب اول، احتمالاً به خاطر آن که این مسأله رعایت نمی‌شد، چندین بار این امتیاز را در سال ۹۷۱ ه‍.ق/۱۵۶۴-۱۵۶۳ م تجدید نمود.^۵

مقامات موافقت کردند تا جایی که ممکن است اخبار نامناسب را از شاه مخفی نگه دارند؛^۶ به عنوان مثال، ۲۵ روز طول کشید تا شاه سلیمان را از حمله‌ی پرتغالی‌ها به بندر کنگ در سال ۱۰۸۶ ه‍.ق/۱۶۷۵ م آگاه کردند؛^۷ در نتیجه، بسیار دشوار بود که مردم فقیر عرایض خود را به شاه برسانند. مسافرت به اصفهان پرخرج بود. معطلی زیاد، و رویه‌ی

1. VOC 1224, f. 316 (3/9/1657).

2. Sanson, pp. 111-112.

3. DM, p. 48.

4. DM, pp. 56-57.

۵. هنرفر، لطف الله، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، چاپخانه‌ی زیبا، ج دوم، تهران، ۱۳۵۰، صص ۸۹-۱۵۷.

6. Chardin, vol. 9, pp. 243, 250; Kaempfer, Engelbert, *Am Hofe des persischen Gross-konigs (1684-1685). Das erste Buch der Amoenitates exoticae in deutscher Bearbeitung*, hrsg. v. Walter Hinz, Leipzig, 1940, p. 40.

7. Chardin, vol. 9, pp. 243, 250; Kaempfer, *Am Hofe*, pp. 40, 43, 58.

برای اطلاع از وضعیت مشابه ۴۰ سال بعد، رک: فلور، ویلم، برافزادن صفویان...، ص ۲۳.

دیوان سالاری آن قدر پرهزینه بود که مردم نمی توانستند آن را تحمل کنند. «شاکی باید در شکایت نامه‌ی خود التزام بدهد که اگر معلوم شود شکایت او در مورد خان بی بنیاد است، فلان مبلغ را، بر حسب اهمیت موضوع شکایت، به خزانه‌ی پادشاه بپردازد. اعتماد الدوله [وزیراعظم] و دیوان بیگی، این شکایت را مهر می کنند و مقرّر می دارند که در پنج دفتر جداگانه ثبت شود که شاکی برای هر کدام باید مبلغی بپردازد؛ پس از آن، شاکی شکایت خود را نزد دیوان بیگی می برد و او موضوع را به یکی از رجال و امیران همان ولایت ارجاع می کند و فرّاشی را برای دریافت وجه التزام از یکی از دو طرف متخاصم، که محکوم شود، مأمور می دارد؛ سپس باید شاکی آن را به دیوان خانه ببرد و مهردار سلطنتی شکایت را به حرم سرا می فرستد تا به مهر شاه موشح گردد؛ پس از آن، شاکی همراه فرّاشی که تعیین شده است، عازم ولایت خان می شود. البته شاکی باید مخارج او و حاشیه‌ی او را، تا وقتی که موضوع در محضر کسی که دیوان بیگی معین کرده است به ثبوت برسد، بپردازد. بدین ترتیب، به آسانی می توان قضاوت کرد که خان‌ها با چه بی شرمی و جسارتی می توانند مردم را زیر فشار ظلم و جور خود قرار دهند؛ چون شکایت از اجحاف‌های آنها را تا این درجه دشوار و پرخرج ساخته اند»^۱ بدین ترتیب، نظام قضایی تأثیر و کارایی خود را از دست داد.^۲

مردم باز هم می توانستند تلاش کنند، هنگامی که شاه سلیمان سوار بر اسب از قصر خارج می شود، به او دست رسی پیدا کنند؛ اما اگر کسی موفق می شد چنین کاری را انجام دهد، خوانین می توانستند طالع بینی را با شاه همراه کنند تا شاه را متقاعد کند که ساعت برای پذیرش عرایض سعد نیست. آنها هم چنین نگهبانان سلطنتی را برمی انگیزتند که با چماق هایشان عریضه دهندگان را طرد نمایند، یا عرایض ویژه‌ای را موقوف دارند.^۳ به هر حال حق دست رسی به شاه، در سال ۱۰۹۴ هـ/ ۱۶۸۳ م رسماً منسوخ گردید.^۴ این اقدام، روند مسافرت دادخواهان یا شکایات چیان را به اصفهان توأم با عرایض یا شکایاتشان متوقف نکرد. مأموران دولتی که هم چون دیوار حفاظتی دور شاه را گرفته بودند، قدرت خود را، به عنوان یک منبع درآمد سستی که تحت عنوان رشوه شناخته می شود، به کار می گرفتند و در ازای دریافت پاداش‌های نقدی، قول مساعدت می دادند. یک بذله گوی

1. Sanson, pp. 111-112.

2. Sanson, pp. 111-113; VOC 1297 (1675), f. 1011f.

3. Sanson, pp. 107-108.

4. VOC 1373, f. 862v.

عوام این وضعیت را به شرح ذیل بیان می‌دارد:

آنچه از دزد مانده بود فالگیر برد.^۱

شاردن می‌نویسد که به او گفته شده بود که معمولاً، حداقل، ۷۰۰۰ نفر با عرایضشان در مقابل قصر سلطنتی حاضر بودند و این تعداد گاهی به ۱۰۰۰۰ نفر هم می‌رسید. مدّعیانی که نسبت به نظام قضایی نظر احتیاط‌آمیز داشتند، پیش‌تر برای متوقف ساختن ایدایی که بر ایشان وارد شده بود می‌آمدند، تا به امید دادخواهی نسبت به تقاضای خود.

آنان نه پولی داشتند، نه دوستان مقتدری که راه را بر اعتراض‌آوردن برایشان هموار کنند. راه چاره این بود که بی‌مایه آزاد شوند. هنگامی که مردم برای دادخواهی مقابل قصر تجمع می‌کردند، امکان این بود که یکی از صاحب‌منصبان، یا حتی خود شاه، مشکل آنان را جویا شود و دستور رسیدگی دهد و این راهکار اغلب عملی بود. شاردن یک نمونه‌ی آن را توصیف کرده است.^۲

فرایر* مشاهده کرد که هم فقرا و هم اشراف اعتراض خود را نسبت به عدم تمایل دولت در رسیدگی به شکایاتشان ابراز می‌کردند.^۳ به روایت هلندیان، در سال ۱۰۸۹ هـ ق/۱۶۷۸ اوضاع آن‌چنان به وخامت گرایید که سینی‌های غذایی که فقرا می‌آوردند، برای شاه به قصر برده می‌شد و از سوی دیگر فقرا وزیر و دیوان‌بینگی را به سنگ می‌بستند، به طوری که آنها با اسب‌های خود پا به فرار می‌گذاشتند.^۴

1. Richard (ed.) , vol. 2, p. 295.

2. Chardin, vol. 5, pp. 280-282.

۳. Fryer (John) در سال ۱۰۸۸-۱۰۸۷ ق/۱۶۷۷ م مقارن دوره‌ی سلطنت شاه سلیمان در ایران بوده است. ر.ک:

سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ص ۱۶۲. (م)

3. Fryer, John, *A New Account of East India and Persia Being Nine Years Travels, 1672-1681*, 3 vols., London, 1909-1915 (Hakluyt Second Series), vol. 2, p. 350.

4. VOC 1323 (1678), f. 656r:

هم چنین: فلور، ویلم، بر افتادن صفویان، صص ۲۴-۲۵.

این عبارت کمی مبهم است و مشخص نیست که در آن اوضاع وخیم اقتصادی، فقرا آن سینی‌های غذا را از کجا می‌آوردند و چرا این کار را انجام می‌دادند؛ اما مطالبی که نویسنده در کتاب بر افتادن صفویان و برآمدن محمود افغان نقل کرده، به شرح ذیل است:

و خامت وضع اقتصادی کشور، توسط طبقه‌ی حاکم مورد بررسی قرار گرفت. اینان برای جبران خسارات خود، با سوء استفاده از قدرت، احتکار غله را سازمان دادند. فلاکتی که بر اثر این امر پدید آمد به همان اندازه‌ی وضع بی‌سامان کشور، توجه مردم را به خود جلب کرد. چون خواجه حرم، غله‌ی اصفهان را در انحصار خود گرفته بود، بهای نان چنان گران شد که مردم در ۲۰ فوریه ۱۷۱۵ میلادی دست به شورش زدند.

فقط شاه مستقیماً مسؤولیت رسیدگی به جرایم مأموران عالی‌رتبه‌ی حکومتی را بر عهده داشت؛ از جمله‌ی این موارد، رسیدگی به جرایم قورچی باشی بود که متهم به خیانت نسبت به شاه بود. شاه سلیمان شخصاً برای تعقیب این مأمور مقتدر وارد عمل شد و دستور داد او را به قتل برسانند.^۱ موارد دیگر نشان‌دهنده‌ی این است که مقامات عالی‌رتبه، از مجازات و تنبیه، ولو به صورت جزئی، معاف نبودند؛ در عین حال بیانگر این نیز هست که بی‌نظمی دربار شاه سلطان حسین حد و حدودی نداشت و این تداعی‌کننده‌ی دوران سلطان محمد خدابنده (۹۹۵-۹۸۵ ه‍.ق/۱۵۸۷-۱۵۷۷ م) است.^۲

صفی قلی بیگ، ناظر قصر سلطنتی (ناظر بیوتات) ۳۰ جولای ۱۷۰۲ م از مقامش برکنار گردید. «او را دست‌گیر، و با سرلخت و دست و پای بسته بر خری سوار نمودند و به نزد احداث بردند. در آن‌جا زنجیر سنگینی به گردنش آویختند و شاه تمام دارایی او را مصادره کرد. علت این مجازات، نزاع صفی قلی بیگ با میرزا ربی، مستوفی خاصه بود که در همان بعدازظهر که او را [شخصاً] با چوب زده بود، همان طور دستور داده بود [به غلامانش فرمان داده بود] که میرزا ربی را به چوب ببندند. وزیر اعظم در مورد این روی داد با شاه گفت و گو کرد؛ زیرا این اقدام به منزله‌ی بی‌حرمتی به حریم مقدس قصر سلطنتی قلمداد می‌شد. با میانجیگری شاه قلی خان قورچی‌باشی، شاه نرم شد و فرمان آزادی صفی قلی بیگ را صادر کرد و اموالش را به او بازگرداند.^۳

دیوان بیگی

در اوایل عصر صفوی، تقریباً طی قسمت اعظم قرن شانزدهم میلادی، مقام عالی نظام قضایی و رییس دیوان عدالت (محکمه‌ی سلطنتی حقوق عمومی) معمولاً تحت عنوان [۱] میر دیوان بیگی، بلکه هم‌چنین در قرن هفدهم میلادی بیش‌تر تحت عنوان دیوان بیگی یا دیوان بیگی باشی شناخته می‌شد.^۳

→ شورشیان به شاه و وزیران ناسزا گفته، به کاخ پادشاهی عالی قاپو سنگ می‌پرانندند و به مطبخ سلطنتی آسیب رساندند. اقدام قاطع قولرر آغاسی باشی به شورش پایان داد. شاه به ناظر بیوتات خود، که یکی از مشارکان احتکار غله بود، فرمان داد که به مردم غرامت بپردازد؛ بنابراین، ناظر به مردم سیصد تومان داد و...

(م)

1. Sanson, pp. 86ff.

2. VOC 1679 (12/8/1702) f. 103-104.

۳. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، صص ۶۸۱، ۷۶۳، ۸۴۷ و ۹۷۲؛ برای اطلاع از باشی ر.ک: منجم، ملاجلال،

این منصب را صفویان به وجود نیاوردند. صاحب این منصب در دوره‌ی سلجوقیان تحت عنوان امیرداد یا دادبیگ شناخته می‌شد.^۱ در عصر تیموریان دیوان بیگ یا امیر دیوان، دیوان اعلی را اداره می‌کرد؛^۲ چنان‌که در دوره‌ی حکومت آق قویونلوها نیز در ایران وضع همین گونه بود.^۳ نه تنها سلاطین صفوی، بلکه هم‌چنین حاکمان محلی، نظیر ملک سیستان، یک امیری دیوان به عنوان برجسته‌ترین امیرانش در اختیار داشت.^۴

ابراهیم خان، حاکم لار، یک میر درگاه داشت.^۵ در گرجستان دیوان‌بیگی از سوی والی گرجستان منصوب می‌شد. در سال ۱۰۸۷ ه‍.ق/۱۶۷۶ م و ختانی بارات اغلو* بدین منصب برگزیده شد که پیش از این هم اجدادش این مقام را در اختیار داشتند. او موظف بود موارد قتل و سایر جرایم سنگین (احتمالاً احداث اربعه) را برای صدور رأی به والی تقدیم نماید. در تمام موارد دیگر، دیوان بیگی مبسوط‌الید بود. مطابق معمول، خودش به جرایم رسیدگی، و رأی خود را بنا به تشخیص خود صادر می‌نمود که با حق و حساب (حق و دلیل) معین گشته بود.^۶ احتمالاً مشابه این رویه در سایر مناطق تحت سلطه‌ی والیان اعمال می‌شده است.

دیوان بیگی، مقرب الخاقان و یکی از امرای عظام محسوب می‌شد.^۷ شاهدان اروپایی معاصر صفویان نیز این امر را تأیید نموده‌اند که «قاضی القضاة محاکم اصفهان و تمام محاکم عالی کشور، شخص دیوان بیگی است».^۸ وی نایبی داشت که او را در انجام

→ همان، ص ۲۲۷، هم‌چنین: شاملو، ولی قلی بن داود قلی، قصص الخاقانی، ج ۲، تصحیح و باورقی سید حسن سادات ناصری، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج اول، ۱۳۷۱، ص ۵۴.

1. H. Horst, *Iran unter der HorezmShahs und Gross-seljuken*, Wiesbaden, 1956, p. 93.

2. H. R. Roemer, *Staatsschreiben der Timuridenzeit. Das Sharafnama des 'Abdallah Marwarid in Kritischer Auswertung*, Wiesbaden, 1952, p. 170;

هم‌چنین ر.ک: خواندمیر، همان، ج ۴، صص ۳۹۵، ۴۳۱.

3. Woods, p. 11.

۴. میستانی، ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه محمود، احياء الملوك، به اهتمام منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، صص ۲۰۴ و ۳۱۴؛ هم‌چنین ر.ک: دیوان بیگی، همان، صص ۳۴۰ و ۳۵۶.

5. Savory (transl.), *History*, vol. 2, p. 806.

* Vagtang Baratoghlu.

6. V. S. Puturidze, *Gruzino-persidskie istoricheskie dokumenty*, Tiflis, 1955, doc. 136; هم‌چنین ر.ک: *Ibid.*, *Persidskie istoricheskie dokumenty v knigokhranilishchakh Gruzii*, vol. 3, Tiflis, 1965, doc. 42.

7. *DM*, p. 56-57.

8. Sanson, pp. 129-130.

وظیفه‌اش یاری می‌کرد.^۱ دیوان بیگی تمام مأمورین اجرای احکام را تحت فرمان داشت. احکامش در سراسر قلمرو پادشاهی مُطاع بود و محترم شمرده می‌شد و مرحله‌ی استینافی آرای حکام ایالات، در محکمه‌ی او به عمل می‌آمد. مسند او، پایین تخت شاه، کمی بعد از جایگاه صدر قرار داشت؛ اما با وجود این، مجبور بود هنگام حضور فرمانده کل قشون جای خود را به او بدهد.^۲

دیوان بیگی چه کسی بود؟

از اوایل عصر صفوی، دیوان بیگی یکی از امرای نظام به حساب می‌آمد.^۳ ابتدا صوفیان لاهیجان (خادم بیگ خلیفه و بیرام بیگ قرامانلو) به این منصب گماشته شدند و بلافاصله بعد از جنگ چالدران در سال ۹۲۰هـ/۱۵۱۴م پسر بیرام بیگ (حکیم بیگ) به این مقام منصوب گردید. گاهی امیر دیوان به مرتبه‌ی نایب السلطنه شاه یا وکیل السلطنه هم ارتقا می‌یافت.^۴

شاه طهماسب اول، به سیره‌ی پدر، ابراهیم خان، والی لار را در سال ۹۸۴هـ/۱۵۴۲-۱۵۴۱م به عنوان امیر دیوان انتخاب نمود. مطابق روایت اسکندر منشی، مقام امیر دیوان در آن خانواده باقی ماند. «از بدو تأسیس سلسله‌ی صفوی، حاکمان لار، تحت عنوان امیر دیوان خراج‌گزار شاه بوده‌اند».^۵ در سال ۹۵۷هـ/۱۵۵۰م معصوم بیگ صفوی، که منصب متولی و قورچی‌باشی را در اختیار داشت، به منصب دیوان بیگی گماشته شد و درآمد کاشان (تیول) به او اختصاص یافت. وی مدت چهار سال بر این منصب باقی بود و مهر خود را بر احکام ثبتی و بیاضی می‌زد.^۶ شاه اسماعیل دوم، در سال ۹۸۴هـ/۱۵۷۶م،

→ **دیوان بیگی**، دومین شخص مملکت و نخستین مقام قضایی در ممالک محروسه است.

Chardin, vol. 5, p. 341; Du Mans, Raphael, *Estat de la Perse*, ed. Ch. Schefer, Paris, 1890, p. 18.

۱. نصیری: محمد ابراهیم بن زین‌العابدین، دستور شهیاران، به کوشش محمدنادر نصیری مقدم، مجموعه‌ی انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ج اول، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۱۱.

2. Sanson, pp. 22-23.

۳. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۸۳ و ۳۴۸ و ۳۹۴.

۴. کبک سلطان استاجلو امیر دیوان و وکیل السلطنه، رک: همان، ج ۱، ص ۳۶۴؛ اسماعیل قلی خان، **دیوان بیگی باشی و وکیل**، رک: همان، ج ۱، ص ۴۸۷.

5. Savory (transl.), *History*, vol. 2, p. 806.

۶. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۳۴۴-۳۶۳؛ هم‌چنین رک: ج ۲، ص ۹۷۲.

برادرزاده‌ی خود، ابراهیم میرزا را به مقام دیوان بیگی برگزید.^۱ کمی بعد، این وظیفه بر عهده‌ی شاهرخ خان ذوالفقار، هم‌سلولی شاه گذاشته شد.^۲ امیر حمزه خان دیوان بیگی باشی استاجلو نیز از امرای عظام قلمداد می‌گردید.^۳

جدول شماره ۱: فهرست دیوان بیگیان

بیرام بیگ قرامانلو ^۴	۹۲۰-۹۰۷ ه‍.ق/۱۵۱۴-۱۵۰۱ م
حسام بیگ قرامانلو ^۵	۹۲۰ ه‍.ق/۱۵۱۴ م
امیر هارون، والی لار ^۶	۹۲۰ ه‍.ق/۱۵۱۴ م
کپک [مصطفی] سلطان ^۷	۹۳۰ ه‍.ق/۱۵۲۴ م
؟ ^۸	
محمد خان شرف الدین اوغلو تکتلو ^۹	۹۵۰ ه‍.ق/۱۵۴۴-۱۵۴۳ م
؟	
ابراهیم خان والی لار ^۹	۹۵۷-۹۴۸ ه‍.ق/۱۵۵۰-۱۵۴۱ م

۱. همان، ج ۲، ص ۶۲۳.
۲. همان، ج ۲، ص ۶۲۷.
۳. همان، ج ۲، ص ۶۲۷.
۴. همان، ج ۱، صص ۳۹۴-۳۴۸؛ هم‌چنین عالم آرای شاه اسماعیل، با مقدمه و تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۷.
۵. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۳۹۴-۳۴۸ و منتظر صاحب (مصحح)، همان، ص ۱۲۷. او پسر بهرام بیگ قرامانلو بود.

6. Röhrborn, *Provinzen*, p. 87.

۷. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۳۶۴ او در همان زمان وکیل بود؛ غفاری قزوینی، قاضی احمد، تاریخ جهان آرا، کتاب‌فروشی حافظ، تهران ۱۳۴۳، ص ۳۸۲؛ واله‌ی اصفهانی، محمد بوسف، خلدبرین، به کوشش میرهاشم محدث، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۷۲، صص ۳۳۴-۳۳۱.

K. Röhrborn, "Regierung und Verwaltung Irans unter den safawiden", in H.R. Idris and K. Röhrborn (eds), *Regierung und Verwaltung des Vorderen Orients in Islamischen Zeit*, Handbuch der Orientalistik, Leiden, 1979, p. 24. n. 29.

- * علامت (؟) در جدول به معنی این است که در فهرست دیوان بیگیان خلأ وجود دارد، یا این‌که در این دوره دیوان بیگی وجود نداشته است، یا از خلال منابع موجود نمی‌توان آن را مشخص کرد. (م)
۸. شاملو، ولی قلی بن داود قلی، همان، ص ۵۴. (مهر دیوان). محمد بیگ دیوان بیگی، اصغر منتظر صاحب، همان، صص ۲۵۵-۲۸۲.

9. Röhrborn, *Provinzen*, p. 88.

معصوم بیگ صفوی ^۱	۹۵۷ هـ ق / ۱۵۵۰ م
بدرخان ^۲	۹۵۸ هـ ق / ۱۵۵۱ م
ابراهیم خان والی لار ^۳	۹۷۳-۹۶۱/۹۶۶-۱۵۵۴ م
؟	
ابراهیم میرزا	۹۸۴ هـ ق / ۱۵۷۶ م
شاهرخ خان ذوالفقار ^۴	۹۸۴ هـ ق / ۱۵۷۶ م
امیر حمزه خان استاجلو ^۵	۹۸۶ هـ ق / ۱۵۷۸ م
؟	
سلمان خان ^۶	۹۹۰ هـ ق / ۱۵۸۲ م
علی قلی خان قارداشلو استاجلو ^۷	۹۹۳ هـ ق / ۱۵۸۵ م
اسماعیل قلی خان ^۸	۹۹۴ هـ ق / ۱۵۸۶ م
بکتاش خان افشار ^۹	۹۹۶ هـ ق / ۱۵۸۸ م
خان محمد ^{۱۰}	۱۰۱۱ هـ ق / ۱۶۰۳-۱۶۰۲ م
علی قلی خان ^{۱۱}	۱۰۳۴-۱۰۱۴ هـ ق / ۱۶۲۴-۱۶۰۵ م
آقابیک ^{۱۲}	۱۰۳۶-۱۰۳۴ هـ ق / ۱۶۲۷-۱۶۲۴ م

۱. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۳۴۴.
۲. همان، ص ۳۴۸.
3. Röhrborn, *Provinzen*, p. 88.
۴. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۶۲۷.
۵. همان، ص ۶۸۱.
۶. او پسر شاه علی میرزا و نوهی عبدالله خان استاجلو بود. والهی اصفهانی، محمد بوسف، همان، ص ۶۵۷.
۷. افروشتهای نطنزی، محمود بن هدایت الله، همان، ص ۲۲۴ (دیوان بیگی باشی).
۸. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۸۴۷.
۹. شاملو، ولی قلی بن داود قلی، همان، ص ۱۶۴ (میردیوان).
۱۰. منجم، ملاجلال، همان، ص ۲۲۷ (دیوان بیگی باشی).
۱۱. علی قلی خان شاملو، **دیوان بیگی باشی** در میمنهی سپاه، در سال ۱۰۱۴ هـ ق / ۱۶۰۵-۱۶۰۶ م.
- Savory (transl.) *History*, vol. 2, p. 890.
- دیوان بیگی باشی** هنوز در سال ۱۰۲۵-۱۰۲۴ هـ ق / ۱۶۱۷-۱۶۱۵ م بر منصبش باقی بود.
- ibid.* vol. 2, p. 1104-1105. *Carmelites*, vol. 1, p. 252-253.
- همچنین نصر آبادی، میرزا محمد طاهر، تذکره نصرآبادی، تصحیح و مقابلهی وحید دستگردی، تهران ۱۳۶۱، کتابفروشی فروغی، ص ۲۷.
۱۲. آقابیک، **دیوان بیگی** در سال ۱۰۳۶ هـ ق / ۱۶۲۷-۱۶۲۶ م درگذشت. او جانشین **دیوان بیگی** قبلی بود که در سال

کلب علی بیگ ^۱	۱۰۳۸-۱۰۳۶ ه ق / ۱۶۲۹-۱۶۲۷ م
رستم بیگ (خان) ^۲	۱۰۴۵-۱۰۳۸ ه ق / ۱۶۳۵-۱۶۲۹ م
علی قلی بیگ (خان) ^۳	۱۰۵۲-۱۰۴۵ ه ق / ۱۶۴۲-۱۶۳۵ م
مرتضی قلی بیگ بیجارلو شاملو ^۴	۱۰۵۵-۱۰۵۲ ه ق / ۱۶۴۵-۱۶۴۲ م
اغرلو بیگ قاجار زیاداغلو ^۵	۱۰۶۷-۱۰۵۵ ه ق / ۱۶۵۷-۱۶۴۵ م
صفی قلی بیگ / خان	۱۰۷۴-۱۰۶۷ ه ق / ۱۶۶۳-۱۶۵۷ م
عوض بیگ ^۶	۱۰۷۴ ه ق / ۱۶۶۳ م
عباس قلی بیگ	۱۰۷۷-۱۰۷۴ ه ق / ۱۶۶۶-۱۶۶۳ م
محمد قلی خان ^۷	۱۰۷۷ ه ق / ۱۶۶۶ م
میرآب جای او را گرفت ^۸	۱۰۷۷ ه ق / ۱۶۶۶ م
ابوالقاسم بیگ شاملو ^۹	۱۰۸۱ ه ق / ۱۶۷۱-۱۶۷۰ م
محمد حسن ^{۱۰}	۱۰۸۴ ه ق / ۱۶۷۳ م

→ ۱۰۳۴ ه ق / ۱۶۲۵-۱۶۲۴ م درگذشت. هم چنین منشی، اسکندربیگ، همان، ص ۱۰۶۹.

Savory (transl.) *History*, vol. 2, p. 1294.

۱. بافقی، محمد مفید مستوفی، جامع مفیدی، ج ۳، تصحیح ایرج افشار، انتشارات رنگین، تهران، ۱۳۴۰، ج ۳، ص ۲۱۴؛ یوسف، محمد، ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۱۷، صص ۳۸، ۱۰۰ و ۱۱۶.

۲. یوسف، محمد، همان، صص ۳۰-۳۲؛

Papaziyan, *persidskie dokumenty*, doc, 23;

اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی، خلاصة السیر، زیر نظر ایرج افشار، انتشارات علمی، ج اول، بی تا، ص ۶۱.
۳. یوسف، محمد، همان، ص ۱۳۹؛ سیستانی، ملک شاه حسین، همان، صص ۵۰۹، ۵۲۱؛ اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی، همان، صص ۱۳۹، ۱۴۱ و ۳۱۰.

۴. وحید قزوینی، محمد طاهر، همان، ص ۴۸.

۵. او **داروغه‌ی دفترخانه** بود، و در ۲۸ نوامبر سال ۱۶۴۵ ارتقا یافت.

ARA, Koloniaal Archief (KA) 1057, f. 248.

۶. وحید قزوینی، محمد طاهر، همان، ص ۳۲۴.

7. Chardin, vol. 9, pp. 571-572. او در سال ۱۶۶۶ م درگذشت.

8. Chardin, vol. 9, pp. 572.

۹. مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، تذکره‌ی صفویه کرمان، مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، نشر علم، ج اول، ۱۳۶۹، صص ۳۷۳، ۳۹۱ (پسر جانی خان).

10. Sir John Chardin, *Travels in Persia 1673-1677*, New York, 1927, p. 73.

از این پس تحت عنوان (John Chardin) ذکر می‌شود.

زینل خان ^۱	تا پایان سال ۱۰۹۱ هـ ق/ ۱۶۸۰ م
در سال ۱۶۸۲ هیچ دیوان بیگی ای وجود نداشت ^۲	
؟	
رستم بیگ ^۳	۱۱۰۳ هـ ق/ ۱۶۹۱ م
موسی بیگ ^۴	۱۱۰۶-۱۱۰۴ هـ ق/ ۱۶۹۶-۱۶۹۲ م
علی مراد خان ^۵	۱۱۰۷ هـ ق/ ۱۶۹۶ م
یار محمد ^۶	۱۱۰۸ هـ ق/ ۱۶۹۷-۱۶۹۶ م
صفی قلی بیگ ^۷	۱۱۰۸ هـ ق/ ۱۶۹۷-۱۶۹۶ م
لوان میرزا ^۸	۱۱۱۲ هـ ق/ ۱۷۰۰ م
؟	
صفی قلی خان ^۹	۱۱۲۷-۱۱۲۴ هـ ق/ ۱۷۱۵-۱۷۱۲ م
اسماعیل بیگ ^{۱۰}	۱۱۲۸-۱۱۲۷ هـ ق/ ۱۷۱۶-۱۷۱۵ م

1. R. Matthee, "Administrative Stability and Change in Late- 17th-Century Iran: The Case of Shaykh 'Ali Khan Zanganah", *International Journal of Middle East Studies* 26/1(1994), p.97,n.67.
2. R. Matthee, *Politics and Trade in Late-Safavid Iran: Commercial Crisis and Government Reaction Under Shah Solayman (1666-1694)*, Ph.D. dissertation University of California - Los Angeles, 1991), p. 198; VOC 1373, f. 883 vs. (19 April 1682).
3. Kroell, *Nouvelles*, p. 39.
۴. مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، همان، ص ۶۲۶؛ نصیری، محمد ابراهیم بن زین العابدین، همان، ص ۵۱.
۵. او به فرمانروایی خوچی لو (Kuhgilu) و سرداری عمان منصوب گشت؛ VOC 1586, f. 464 (October 1696/1108)
۶. نصیری، محمد ابراهیم بن زین العابدین، همان، ص ۲۰۲. ۷. همان، ص ۱۷۷.
8. Lockhart, L., *The Fall of the Safavid Dynasty*, Cambridge, 1958, p. 46.
۹. او تا فوریه ی ۱۷۱۵ م بر آن منصب باقی بود. KA 1710 (12 January 1713), f. 390vs.; Floor W., *The Commercial Conflict Between Iran and The Netherlands 1712-1718*, University of Durham Occasional Paper Series no. 37 (1988), p 17. (6 July 1714);
- هم چنین، فلور، ویلم، بر افتادن صفویان....، صص ۲۳-۲۴.
10. KA 1740 (13 April 1715), f. 2375; فلور، ویلم، بر افتادن صفویان....، ص ۲۵، تا آخر April 1715.

جعفر خان ^۱	۱۱۲۸ هـ ق / ۱۷۱۶ م
صفی قلی خان ^۲	۱۱۲۸ هـ ق / ۱۷۱۶ م
محمد قلی خان ^۳	۱۱۳۳-۱۱۳۰ هـ ق / ۱۷۲۰-۱۷۱۸ م
رجبعلی بیگ ^۴	۱۱۳۵-۱۱۳۳ هـ ق / ۱۷۲۲-۱۷۲۰ م
محمد قلی خان ^۵	۱۱۴۵ هـ ق / ۱۷۳۲ م

درست مانند سایر اعضای دیوان سالاری صفوی، دیوان بیگی فراتر از یک کارمند دولتی و درباری بود؛ ابتدا و قبل از هر چیز او یک فرد نظامی بود که در اردو کشی ها حضوری فعال داشت.^۶

محکمه‌ی عرف، جرایم کیفری، نظیر قتل و دزدی را در سراسر ایران قضاوت می‌کرد؛ بنابراین، ضروری بود که دیوان بیگی از تمام مسائل مربوط به قتل، قتل غیر عمدی و تجاوزاتی که در قلمرو پادشاهی روی می‌داد، مطلع باشد. اختیار قانونی او محدود نبود و می‌توانست مأموران خود را به هر نقطه‌ای که لازم می‌داند، بفرستد.^۷ از آن جا که فقط شاه می‌توانست فردی را به اعدام محکوم کند، چنین مواردی را می‌بایست از سراسر کشور به

1. As of June 1716. KA 1789 (22 August 1716), f. 282;

فلور، ویلم، بر افتادن صفویان...، ص ۲۷. او حاکم هرات بود.

۲. او تا آگوست ۱۷۱۶ بر این منصب باقی بود.

KA 1789 (22/8/1716), f. 282; *ibid* (14 november 1716), f. 237;

فلور، ویلم، بر افتادن صفویان...، ص ۲۹. او حاکم تبریز بود، او هم چنین مقام **صاحب نسق** را به دست آورد و دوباره علی قلی خان نامیده شد. پسرش **داروغه‌ی** اصفهان گردید.

3. KA 1805, 3 February 1718, f 265.

او هنوز در سال ۱۷۱۹ م بر منصب خویش باقی بود.

KA 1839, 25 August 1719, f. 95;

تا حدود سال ۱۷۲۰.

KA 1856, 5 April 1721, f. 355.

۴. فلور، ویلم، بر افتادن صفویان...، ص ۱۷۳.

KA 1856, 20 February 1721, f.428.

5. VOC 2255 (30/4/1732), f. 1983.

او هم چنین **توپچی‌باشی** بود.

۶. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۸۳، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۹۴ و ۵۵۹؛ اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی، همان، ص ۶۱؛ یوسف، محمد، همان، صص ۳۰، ۳۲، ۴۸، ۵۲ و ۱۳۹.

7. Du Mans, p. 18; Richard (ed.), vol. 2, pp. 13, 115, 269, 295.

استحضار شاه (یا والی) می‌رساندند.^۱ تصمیم‌گیری برای مجازات‌های عمده و دیگر آشکال حد که توسط محکمه‌ی عرف انجام می‌گرفت و با صدور حکمی شرعی توسط یک قاضی صورت قانونی می‌یافت، عبارت بود از: مکفوف العین و مقطوع الیدین (کورکردن چشم و بریدن دست‌ها).^۲

محکمه‌ی عرف صلاحیت داشت به تمام موارد جرم و جنایت رسیدگی کند؛ به‌ویژه احداث اربعه که عبارت بود از: چهار جرم عمده‌ی: قتل، ازاله‌ی بکارت، کورکردن چشم و شکستن دندان. در چنین مواردی صدور هم می‌باید حضور می‌داشتند.^۳ به نظر می‌رسد که رسیدگی به این جرایم فقط بر عهده‌ی محکمه‌ی دیوان بیگی بوده است. در یک مورد، صلاحیت قضایی برای رسیدگی به جرایم احداث اربعه در قرباغ توسط شاه طهماسب اول به شاهوردی سلطان زیاد اغلو، اولین فرمان‌روای قرباغ از آن خاندان، واگذار گردید.^۴ به هر حال، به نظر می‌رسد این مورد صرفاً یک استثنا بوده است. جرایم کوچک‌تر و تمام موارد بزهکاری را محاکم پایین‌تر رسیدگی می‌کردند.

صدر خاصه در رسیدگی به جرایم بزرگ و ویژه، قاضی راکمک می‌کرد. وظیفه‌ی او این بود که از نظر حقوق شرعی یا مذهبی داوری کند. به هر حال در این محکمه و محاکم پایین‌تر، رأی قضات عرف حکم‌فرما بود. این امر از این حقیقت ناشی می‌شد که قوای اجرایی صرفاً در اختیار دولت بود؛ در نتیجه دیوان بیگی و حاکمان محلی، به‌طور غیر مستقیم، بر محاکم شرعی و مذهبی نظارت داشتند؛ چون احکامشان صرفاً از طریق مراجع عرفی می‌توانست اجرا شود؛ به عنوان مثال، شیخ الاسلام ایروان یک رأی حقوقی (حکم شرعی) در خصوص مجازات سنگین (واجب القتل) صادر کرد که ابتدا از سوی بیگلربیگی

1. Chardin, vol. 6, 100;

Puturidze, *Gruzino - persidskie*, doc. 136.

هم‌چنین در مورد والی رک:

۲. استرآبادی، سیدحسن بن مرتضی حسینی، از شیخ صفی‌ن‌شاه صفی، به اهتمام احسان اشراقی، انتشارات علمی، چ دوم، ۱۳۶۶، ص ۲۵۰.

3. *DM*, pp. 34-56; *TM*, p. 42.

در مورد شکستن دندان احتمالاً از اصطلاحی تحت عنوان **قین** استفاده می‌کردند. رک: منشی،

اسکندربیگ، همان، ج ۱، صص ۳۸۸، ۴۱۳ و ۵۴۱.

«منظور از *TM*، **تذکره‌ی الملوک** است و از آن‌جاکه مؤلف از متن انگلیسی این اثر استفاده نموده و ارجاعات آن با متن موجود فارسی هم‌خوانی ندارد؛ بنابراین، ارجاعات آن به فارسی ترجمه نگردیده و همان‌گونه که مؤلف در متن آدرس داده، در ترجمه ذکر گردیده است.» (م)

۴. اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی، همان، ص ۳۲۲.

نادیده انگاشته شد، اما سرانجام وقتی که حاکم جدیدی منصوب گشت، آن حکم اجرا شد؛^۱ چنانکه بازجویی مقدماتی درباره‌ی زنای به عنف و مواردی که مستلزم حکم برای شکستن دندان و کور کردن بود، توسط خود دیوان بیگی بدون حضور صدور انجام می‌گرفت؛ اما مرحله‌ی اصلی، بازپرسی توسط صدور انجام می‌شد.^۲

به علاوه، تمام تخلّفات، از جمله اقدام علیه امنیت عمومی و اقدامات ظالمانه را محکمه‌ی عرف رسیدگی می‌کرد. دیوان بیگی به‌طور منظم محاکم ایالتی را بازرسی و به طلب و تنخواهی که اهل شهر و دهات، زیاده‌بن چهار پنج تومان، با یکدیگر داشتند، رسیدگی می‌کرد. اگر تعدّی و تجاوز به عنف در فاصله‌ی ۱۲ فرسخی (حدود ۷۰ کیلومتر) شهر روی داده بود، دیوان بیگی به یکی از زیردستانش، که اختیارات لازم را به او اعطا کرده بود، فرمان می‌داد که با یک انحصاریه (تعلیق‌ی بیاضی) موضوع را رسیدگی کند. در مواردی که محل وقوع جرم خیلی دور بود، شاکی باید وجه‌الضمانه‌ای به مبلغ ۵ تومان بپردازد؛ در این صورت بود که یکی از قورچیان اجرلو، برای رسیدگی به دعوا به منطقه اعزام می‌شد. گروه اجرلو حق انحصاری بازپرسی در مورد احکام اعدام را به خود اختصاص داده بودند. دیوان بیگی از وجه‌الضمانه و سایر درآمدها برای پرداخت حقوق کارکنانش استفاده می‌کرد.

دیوان بیگی، به عنوان رییس محکمه‌ی عرف، به مرافعات مالی نیز رسیدگی می‌کرد، اما معمولاً این موارد به وزیر اعظم ارجاع می‌شد؛ به‌ویژه اگر مدّعی علیه کارمند دولت بود، یا پای مالکیت دولت در میان بود؛ به عنوان مثال، شاه اسماعیل دوم به دیوان بیگی سلطان ابراهیم میرزا دستور داد، همراه محمدخان تخماق، میرزا علی قاجار و وزیر اعظم، میرزا شکرالله در محکمه در جایگاه خود بنشینند، و هم به دعاوی شخصی، از جمله مشکلات مالی و هم به مواردی که موجب خیر و رفاه تمام مردم کشور می‌شود، رسیدگی کنند. آرا و احکام آنها با توشیحی که «از سوی دیوان اعلی تصویب شده بود» مزین می‌گشت و مهر مهرآثار بر آن زده می‌شد که شاه اسماعیل دوم آن را به همین منظور اختصاص داده بود و بر آن عبارت «مهر دیوان اعلی» منقوش بود. «برای چند ماهی محکمه‌ی قضایی احکامی راجع به مسائل بالنسبه جزئی حقوقی و مالی صادر نمود که بر روند زندگانی عادی مردم

۱. یوسف، محمد، همان، ص ۲۴۶.

تمام بخش‌های قلمرو صفویان تأثیر گذاشت و آرا و احکامی صادر کرد که از سوی آن محکمه، به مهر دیوان اعلیٰ ممهور گشت.^۱

دیوان بیگی به جرایم نظامیان (عساکر) و مقامات مذهبی رسیدگی نمی‌کرد. موارد ایشان را به ترتیب به فرماندهان گروه‌های نظامی^۲ و صدر ارجاع می‌داد. سرانجام هر شکایتی علیه مقامات می‌توانست برای تسلیم به شاه، به دیوان بیگی تحویل داده شود؛^۳ چرا که دیوان بیگی «خوانین و سایر افراد برجسته‌ی ایران را که در مظان اتهام بودند، تحت پیگرد قرار می‌داد و آنها به وسیله‌ی داروغه به دیوان بیگی استیناف می‌دادند؛ از این رو، دیوان بیگی منصب پرمنفعتی بود؛ چرا که هدایایی از طرفین دعوا دریافت می‌داشت؛ هنگامی که شکایات علیه خانی به محکمه آورده می‌شد، دیوان بیگی اگر با خان دشمنی داشت، اجازه می‌داد که شکایات به اطلاع شاه برسد و اگر خان بناو مناسبات حسنه داشت، شکایات را متوقف می‌ساخت. چنین فردی ریاست محکمه را بر عهده داشت.»^۴

صرف نظر از مسائل مالی و مواردی که به کارکنان زیر دست مقامات ارشد دیوان اعلیٰ (دیوان عالی) مربوط می‌شد، دیوان بیگی خودش در خصوص جرایمی، مانند خیانت به شاه و سایر جرایم مقامات عالی حکومتی، مداخله‌ای نمی‌کرد، مگر این که شاه صریحاً به او دستور انجام چنین کاری را می‌داد: «چنان‌که من پیش از این متذکر شده‌ام، دیوان بیگی حق رسیدگی به جرایم اهانت به مقام سلطنت را نداشت؛ چرا که این گونه جرایم، داخل قصر شاهی بدون حضور و مداخله‌ی دیوان بیگی و شورای سلطنتی مورد رسیدگی قرار

1. Savory (transl.) *History*, vol. 1, p. 308;

واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۵۴۰.

۲ در دوره‌ی صفویه، قاضی عسکر وجود داشت که در کشیک‌خانه‌ی دیوان بیگی به حکم شرعی عساکر رسیدگی می‌کرد و بعد از آن که صدر در اصفهان تعیین، و مقرر شد که دیوان بیگی، در حضور صدر، به مراعاتات شرعی رسیدگی کند، آمدن قاضی عسکر به کشیک‌خانه‌ی دیوان بیگی متروک، و شغل او، در اواخر دوره‌ی سلطنت صفویه، به اثبات دعاوی و مطالبات سربازان تنزل یافت و تذکرة الملوك تصریح دارد که دعاوی قورچیان و غلامان یا سایر عساکر منصوره را به ریش سفید هر سرکار رجوع می‌نمودند. ر.ک: تذکرة الملوك، به کوشش محمد دبیر سیاقی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۸ ص ۳ و ۱۲. بنابراین، عبارت فرماندهان گروه‌های نظامی که در متن آمده است، با ریش سفیدی که تذکرة الملوك بدان اشاره دارد هم‌خوانی می‌کند و در تعارض با منصب قاضی عسکر نیست. (م)

2. DM, p. 57;

Kaempfer, *Am Hofe*, p. 80; Du Mans, p. 18,

هم چنین ر.ک:

فقط در مورد قتل و غارت صحبت می‌کند.

3. J. de Thevenot, *The Travels of M. de Thevenot into the Levant*, London, 1686 [1971], vol. 2, p. 103.

می‌گرفت.^۱ اگر شاه می‌خواست یکی از بزرگان مملکت را تنبیه کند یا به قتل برساند، دیوان بیگی باید شخصاً حکم را به مرحله‌ی اجرا در می‌آورد.^۲ به هر حال، در مورد جرایمی غیر از خیانت به شاه، معمولاً مقامات عالی، فقط توسط دیوان بیگی محاکمه می‌شدند که «خوانین و سایر افراد بزرگ ایران را که در مظان اتهام بودند، تحت تعقیب قرار می‌داد»^۳؛ به عنوان مثال، شاه یک هیأت بازرسی را متشکل از دو صدر و به ریاست دیوان بیگی برای حل و فصل نزاع بین وزیر اعظم و مستوفی‌الممالک منصوب نمود.^۴ وزیر اعظم، دیوان بیگی و داروغه‌ی قزوین خبر قتل غلامی را به دست از ناووزادگان^۵ گرجی شنیدند. نزاعی بین آنها در دولت‌خانه درگرفت. چون ایشان حرمت دولت‌خانه‌ی مبارکه را که بست و ملجأ ارباب جرایم است نگاه‌نداشتند، بدین اعمال شنیعه جرأت و جسارت نموده و مستوجب عقوبت و قصاص شده بودند. مردم آنها را به قتل رساندند، و نجیب‌زاده اعدام گردید.^۶ دیوان بیگی هم‌چنین به جرایم میهمانان خارجی رسیدگی می‌کرد.^۶

ساختمان دادگستری

دیوان‌خانه یا محکمه، ساختمان بزرگ و باشکوهی نبود. در دوره‌ی سلطنت شاه اسماعیل اول، در واقع «خیمه‌ای بود که برپا داشته بودند و با دولت‌خانه یا مقر حکومتی نیز تفاوت داشت».^۷ در دوره‌ی سلطنت شاه طهماسب اول نیز همین وضعیت برقرار بود.^۸ در عصر

1. Sanson, p. 130.

2. Olearius, p. 671;

Dunlop, pp. 422-423, 525 and Sanson, pp. 92-95.

برای اطلاع از موارد مذکور ر.ک:

به نظر می‌رسد منظور این است که دیوان بیگی، خودش، حاضر و ناظر اجرای احکام بوده است و مأموران تحت امر او مجرم را مجازات می‌کرده‌اند، نه این‌که دیوان بیگی خودش فردی را مجازات می‌کرده یا به قتل می‌رسانده است. (م)

3. Thevenot, vol. 2, p. 103.

4. Savory (transl.) *History*, vol. 2, p. 1162.

* az-navar (گرجی)، شریف و بزرگ قوم، شجاع و دلیر و پهلوان (فرونگ معین). شایان ذکر است که این اصطلاح در عصر صفوی معمول بوده است. ر.ک: منشی، اسکندربیک، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، صص ۱۴۰، ۱۴۴ و ۱۴۶. (م)

5. Savory (transl.), *History* vol. 2, p. 1166.

6. Savory (transl.), *History* vol. 2, p. 1166.

۷. منشی، اسکندربیک، همان، ج ۱، ص ۴۹.

8. Morton, p. 19.

زمام‌داری شاه اسماعیل دوم، محکمه‌ی سلطنتی برای رسیدگی به امور قضایی در یک ساختمان (دیوان عدالت) تشکیل می‌شد که شاه مخصوصاً آن را در محاذی درب کاخ چهل ستون قزوین، برای بررسی (پرسش) شکایات مردم و صدور فرمان‌ها یا پروانه‌هایش بنا کرد.^۱ شاه عباس اول، معمولاً، بر دروازه‌ی قصرش به قضاوت می‌پرداخت. دیوان‌خانه‌ی مرکزی، ادارات مشابهی در سایر ایالات داشت که از مراکز اداری دولتی بودند. یک دیوان عدالت در کاشان بود؛^۲ در حالی که، در کرمان محکمه‌ی عرف معمولاً در باغ نظر تشکیل می‌شد.^۳

در قرن هفدهم، دیوان بیگی اصفهان هفته‌ای چهار روز همراه صدور به محکمه می‌نشست. این محکمه معمولاً در عالی‌قاپو، دروازه‌ی اصلی قصر سلطنتی، برپا می‌شد؛ به علاوه، او هفته‌ای دو روز برای رسیدگی به دعوای عرفی، در منزل خود محکمه تشکیل می‌داد.^۴ در کشیک‌خانه یا پاس‌دارخانه‌ی دروازه دو تالار بزرگ در مقابل هم تعبیه شده بود. وزیر اعظم و ایشیک آقاسی باشی در یک تالار و دیوان بیگی در تالار دیگری می‌نشستند.^۵ در ایامی که شاردن به اصفهان آمده بود، منزل دیوان بیگی در نزدیکی دروازه‌ی لنبان قرار داشت.^۶ فرمانی متعلق به سال ۱۰۶۸ ه‍.ق/۱۶۵۸-۱۶۵۷م بیان می‌دارد که دیوان بیگی باید همراه صدر هر روز تا ظهر برای رسیدگی به شکایات در محکمه بنشیند.^۷ به هر حال تمام سیاحان اروپایی، به‌طور متواتر، اظهار می‌دارند که این رویه معمول نبود. به روایت آنها محکمه در روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه و نزدیک قصر سلطنتی، در یک ساختمان اداری بر دروازه‌ی سلطنتی (عالی‌قاپو) تشکیل می‌شد.^۸ «مقام عالی محکمه برای دادرسی روزی دوبار به آن‌جا [قصر سلطنتی] می‌آمد.»^۹ حاکمان ایالتی نیز، درست همانند شاه و دیوان بیگی، روز مخصوصی را برای بررسی دعاوی متعددی که

۱. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۶۲۳؛ هم‌چنین واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۵۴۰.

۲. واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۵۸۵.

۳. مشیزی بردسیری، میرمحمد سعید، همان، صص ۴۲۶-۴۲۸.

4. DM, p. 57

او معمولاً در خانه‌ی خود به محکمه می‌نشست ر.ک: Chardin, vol. 5 p. 342.

5. Chardin, vol. 5, pp. 341-342; *ibid.*, vol. 7, p. 369; DM, p. 57; TM, p. 45.

6. Chardin, vol. 7, p. 465.

7. Kathryn Babayan, *The Waning of the Qizilbash: The Spiritual and the Temporal in Seventeenth Century Iran*, Unpublished Ph.D. Dissertation, Princeton, 1993, pp. 133-134 (text from the unpubished part of the *Khold-e barin*).

8. Olearius, p. 674-675; Richard (ed.), vol 2, p 269.

9. Sanson. p. 20.

نیازمند رسیدگی آنان بود، به محکمه می‌نشستند؛ به عنوان مثال، حاکم بغداد، محکمه را در تالار بزرگی که در حیاط قصر خود بنا نموده و همانند سالن‌های تئاتر آن را ارتفاع بخشیده بود، تشکیل می‌داد. کاتبان، همراه حاکم در محکمه حاضر می‌شدند؛ در عین حال، سربازان، به طور نیم دایره، پیرامون آن صف می‌کشیدند و محوطه‌ی وسیعی را تشکیل می‌دادند.

یک راهنما بر در ورودی حیاط قصر می‌ایستاد تا هر کسی را که عریضه‌ای داشت، اجازه‌ی ورود دهد. هنگامی که شاکی به میان فضای سرگشاده‌ی حیاط قصر وارد می‌شد، راهنما عریضه‌ی او را می‌گرفت و به حاکم می‌داد، آن گاه حاکم، بلافاصله حکم خود را صادر می‌کرد یا آن را به روز دیگری موکول می‌نمود.^۱ چنین رویه‌ای در شیراز هم تحت فرمان‌روایی الله وردی‌خان پدیدار گشت که در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و شنبه بار عام می‌داد و مراسمی همانند آنچه که حاکم بغداد برپا داشته بود، برپا می‌کرد. گرجی‌خان*، حاکم قندهار در حدود سال ۱۱۱۶هـ/ق/ ۱۷۰۴م، روزهای شنبه به امور قضایی گرجیان رسیدگی می‌کرد و روز سه‌شنبه را به تاتارها اختصاص داده بود.^۲

1. Pacifique de Provins, p. 256.

* در متن گرجی خان Gorji Khan آمده که باید همان گرگین خان باشد. در سال ۱۱۰۰-۱۰۹۹هـ/ق/ ۱۶۸۸م شاه سلیمان، گرگین خان یازدهم یا شاهنواز سوم را که پادشاه کارتیل و والی گرجستان بود، به خاطر طغیانی که در گرجستان روی داده بود، از مقامش خلع کرد؛ اگر چه شاه، چند سال بعد، منصب اول او را دوباره به او تفویض کرد، لیکن گرگین، بعد از چهار سال، در اثر توطئه‌ای تاج و تخت خود را از دست داد. شاه سلطان حسین، مجدداً قسمتی از اختیارات سابق را به او بازگردانید. در سال ۱۱۱۱-۱۱۱۰هـ/ق/ ۱۶۹۹م شاه، به اصرار، گرگین خان را که از خانواده‌ی سلطنتی باقراتی و جوانی دلیر و متهور بود، به دفع شورش بلوچی‌ها به شرق ایران فرستاد. وی بعداً به حکومت کرمان رسید و موفق شد بلوچی‌ها را سرکوب کند؛ اما بلوچی‌ها به قندهار حمله کردند و گرگین در سال ۱۱۱۷-۱۱۱۶هـ/ق/ ۱۷۰۴م مأمور دفع بلوچی‌ها در قندهار شد که امنیت را در آنجا برقرار کرد. وی میرویس، کلاتر قندهار را که در میان غلجایی‌ها صاحب نفوذ بود، و رهبری شورشیان را نیز بر عهده داشت، دستگیر کرد و به اصفهان فرستاد. میرویس هم در اصفهان نظر شاه را علیه گرگین خان مشوش ساخت و دربار را فریب داد، تا جایی که شاه به او خلعتی بخشید و به او اجازه داد که به قندهار برگردد و مانع از اقدامات خصمانه‌ی گرگین خان علیه دولت صفوی شود. در سال ۱۱۲۱هـ/ق/ ۱۷۰۹م میرویس و سپاهیان از غیبت سپاهیان گرجی استفاده کردند و گرگین خان را به قتل رساندند. برای اطلاع تفصیلی ر.ک: انقراض سلسله صفویه، لارنس لاکهارت، ترجمه‌ی اسماعیل دولت‌شاهی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴ صص ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۱۰۱ و ۱۰۲. (م)

2. Serrao, Joaquim Verissimo (ed.), *Un voyageur portugais en Perse au debut du XVII siecle Nicolau de Orta Rebelo*, Lisbon, 1972, pp. 123-125; H. Brosset, *Histoire de la Georgie Moderne*, 2 vols, Saint- Petersburg 1857, vol. II/2, p. 26.

مقامات محکمه

وزیر دیوان، کارکنان اداری دیوان بیگی را رهبری می‌کرد. او در مواقع دادرسی در محکمه حاضر بود، تا دستورهای دیوان بیگی را در مورد رأی دادگاه یادداشت نماید. وزیر دیوان هم‌چنین صورتی از وجه التزامها را نگه می‌داشت که با آن دستور حضور در دادگاه (پروانه) برای افراد صادر می‌شد. از کلیه‌ی این احضاریه‌ها لیستی تهیه می‌شد که به قسمت درآمدها (ضابطه) برای پیگیری تحویل داده می‌شد؛ زیرا حقوق کارکنان دیوان از منبع این درآمد تأمین می‌شد.^۱ به علاوه یک منشی قضایی (پروانچی) وجود داشت، که موظف بود تمام احضاریه‌هایی را که دیوان عدالت صادر می‌کرد، ابلاغ نماید.^۲ حق تجسس و اجرای احکام، که کارکنان محکمه‌ی دیوان بیگی از آن برخوردار بودند، حق معمولی یساوان بود که به دو دسته تقسیم می‌شدند: یک دسته نیروهای احتیاط (سفرکشیک) و دسته‌ی دیگر نیروهایی بودند که به طور دائمی (همیشه کشیک) انجام وظیفه می‌کردند. هم‌چنین یساوان برای انجام کارهای تجسسی و بازجویی، تحت فرمان دیوان بیگی به کار گرفته می‌شدند. فقط قورچیان اجرلو در مورد قتل بازجویی می‌کردند.^۳ به علاوه، تعدادی از مأموران که به چماق و شمشیر مجهز بودند، دیوان بیگی یا حاکم را مساعدت می‌کردند. برای جلب یا دستگیری متهم معمولاً غلام یا نوکری را که در خدمت حاکم بود، روانه می‌کردند. «از آن جا که این غلامان زمانی موفق به دریافت حقوق خود می‌شدند که کار را به نتیجه رسانده باشند، معمولاً سعی می‌کردند متهم را دستگیر کنند»؛^۴ به علاوه، داروغه در رأس تشکیلات اجرای احکام قرار داشت و عس و سایر مأموران دون‌پایه، گوش به فرمان او بودند. «دیوان بیگی برای اجرای احکامی که صادر می‌کند، یک مأمور اجرا دارد که داروغه نامیده می‌شود. محافظت زندان نیز بر عهده‌ی داروغه است و داروغه به دعوی کوچک جنایی نیز شخصاً رسیدگی می‌کند».^۵

اگر دیوان بیگی مصمم می‌شد به شکایتی رسیدگی کند، قاصدی همراه مدعی می‌فرستاد که همراه معتمد درباری به مقر حکومتی بیایند. معتمد درباری اختیار داشت که به شکایت رسیدگی، و درباره‌ی موضوع، حکم صادر نماید و حکم خود را به اجرا

1. DM, pp. 56-57, 118.

2. DM, pp. 122.

3. DM, pp. 56, 110.

4. Chardin, vol. 6, p. 102.

5. Sanson, p. 129;

دیوان بیگی بر داروغه و احداث ریاست داشت.

Du Mans, pp. 41-42.



قورچی قزل باش
Canalier Sanson
comme Qorchi ou Qorchi

یک قورچی قزلباش^۱

درآورد. در موارد بسیار مهم، معتمد درباری، بعد از بررسی موضوع، یافته‌های خودش را به محکمه‌ی سلطنتی گزارش می‌داد؛ جایی که شاه خود تصمیم می‌گرفت که چه اقدام مناسبی باید صورت گیرد. به نظر سانسون،^۲ پیگیری این‌گونه شکایت‌ها خیلی دشوار بود؛ چراکه شاکی مجبور بود وجه‌الضمانه‌ای (التزام) بپردازد، و اگر نمی‌توانست دعوی خود را اثبات کند، وجه‌الضمانه از بین می‌رفت.^۱ دیوان بیگی برای احضار اشخاص کم

۱. همایون، غلامعلی، همان، ج ۲، تصویر شماره‌ی ۱۳۷. (م)

۲. Sanson، در زمان لویی چهاردهم، (۱۶۸۳م) برای تبلیغات دینی به ایران فرستاده شد و این مقارن با سلطنت شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۰۵۵ ه.ق) بود و توصیفاتی که از پادشاه ایران می‌کند و نظم و ترتیبی که از مملکت ایران بیان می‌دارد، همه به دوره‌ی اخیر پادشاهی صفویان، (شاه سلیمان) برمی‌گردد، که او دیده است. ر.ک: سفرنامه سانسون، ترجمه‌ی محمد مهریار، نشر گل‌ها، ج اول، ۱۳۷۷، ص ۱۳. (م)

1. Sanson, pp. 111-112; e.g.

یوسف، محمد، همان، ص ۱۴۸. در مورد کاربرد التزام ر.ک:

(منشی دیوان) p. 116. (توسط ضابطه نویس اداره می‌شد) DM, p. 56, 112.

p.118. (و وزیر دیوان) H. Busse, Untersuchungen zum islamischen Kanzleiwesen, Kairo, 1959. p.147f.

اهمیت‌تر، یعنی توده‌های مردم، یکی از کارکنان خود، نظیر غلام شاه^۱ را روانه می‌کرد که مدّعی علیه یا متّهم را فراخواند که قبل از دست‌گیری یا جلب، در محکمه حاضر شود.^۲

غَسّال باشی به فرمان (تعلیق) دیوان بیگی نعلش فردی را که مرگش مشکوک بود ملاحظه می‌کرد و نتیجه‌ی مشاهدات خود را گزارش می‌داد. غَسّال باشی حق داشت راجع به عزل و نصب مرده شوی (غَسّال) و گورکن اظهار نظر کند. او آنها را برای استخدام معرفی می‌کرد که بعداً از سوی صدر تأیید می‌شدند.^۳ توصیف دستورالملوک تأیید می‌کند که دستورالعملی (کتاب) توسط صدر تنظیم شده بود که نشان می‌دهد، در هر شهر غَسّال باشی وجود داشت.^۴

گردش کار محکمه

هنگامی که محکمه می‌خواست شکایتی را بررسی کند، مدّعی علیه را توسط مأموران محکمه احضار می‌کرد. اگر متّهم جرمی مرتکب شده بود، بلافاصله او را تک می‌زدند و از او می‌خواستند که اعتراف کند؛ سپس متّهم را نزد قاضی می‌بردند تا از او بازجویی، و رأی خود را صادر نماید. در موردی که نزاع و مشاجرات عمومی روی می‌داد، پلیس^۵ یا

۱. وحید قزوینی، محمدطاهر، همان، ص ۱۷۵.

۲. این‌که غلام شاه، در مأموریت فوق الذکر به کار گرفته شده باشد، محل تأمل است و منبعی که مؤلف بدان ارجاع می‌دهد، بر مطلب دیگری اشعار دارد. شاه عباس دوم، قلی جان بیگ، غلام خاصه شریفه را مأموریت داد که علیقلی خان سپهسالار را که اکثر سپاه و رعایا از ستم و تعدی او به ستوه آمده بودند مورد تفتیش قرار دهد. (م)

2. DM, pp. 34, 56, 101.

۳. مدرسی طباطبایی، حسین، برگی از تاریخ قزوین، چاپ خیام، قم، ۱۳۶۱ ش. صص ۱۷۵، ۲۲۰؛ آصف، محمدهاشم (رستم الحکماء)، رستم الثواریخ، تصحیح، تحشیه و توضیحات و تنظیم فهرست‌ها از محمد مشیری، طهران، ۱۳۴۸، ص ۱۰۱. به طور عادی گواهی مرگ طبیعی از طرف جانشین قاضی محل سکونت صادر می‌شد، ولی در صورتی که در حقیقت امر سؤالی پیش می‌آمد، وزیر اعظم به غَسّال باشی دستور می‌داد مرگ مشکوک را بررسی کنند.

KA 1726, Backer Tacobsz. to XVII (23 April 1714). f. 2641r.

۴. مؤلف در متن، کلمه‌ی پلیس را به کار برده است که البته اصطلاح جدیدی است و باید مشخص شود که در عصر صفوی کدام منصب این وظیفه را برعهده داشته است. به نظر می‌رسد که اصطلاح قور - یساوول با این عنوان هم خوانی بیش‌تری داشته باشد. از مندرجات تذکرة الملوک برمی‌آید که در دوره‌ی صفوی سه گونه یساوول وجود داشته‌اند که یساوولان مجلس، یساوولان صحبت و قور یساوولان بودند. وظیفه‌ی یساوولان مجلس ایستادن در مجلس پذیرایی و بارعام بوده است، حال آن‌که وظیفه‌ی یساوولان صحبت انجام خدمات مختلف

سایر مأموران اجرای احکام باید به سرعت مداخله کرده، بدون تبعیض، همه‌ی کسانی را که با هم درگیر بودند، تنبیه می‌کردند؛ بنابراین، مردم می‌ترسیدند که مرتکب جرمی شوند؛ چرا که همه نگران بودند که در صورت انجام عمل خلاف، جریمه بپردازند و علی السویه تنبیه شوند؛ البته در مقابل پرداخت نقدی، کارکنان محکمه می‌توانستند عملیات به چوب بستن را متوقف سازند، یا از شدت مجازات بکاهند.^۱ از آن‌جا که عملیات قضایی تند و سریع انجام می‌گرفت، طبقات فرو دست جامعه نگران دست‌رسی به مأموران قضایی - خواه قضات حکومت مرکزی یا هم‌قطاران محلی آنها - بودند.

در بسیاری از مراحل اداری، روال کار محکمه در ایران تفاوت چندانی با شیوه‌ی معمول اروپای هم‌عصر خود نداشت. «آنها در محاکمشان مواجلی را طی می‌کنند که بسیار به گردش کار دادگاه‌های ما در اروپا شباهت دارد؛ یعنی دلایل و مدارک را می‌سنجند، شاهدان را مقابله و مواجهه می‌نمایند و به شکنجه هم متوسل می‌شوند».^۲ چنان‌که شاردن خاطر نشان می‌سازد، محاکم ایرانی به ندرت شکنجه را به کار می‌بردند؛ اگر اقراری صورت نمی‌گرفت متهم را رها می‌کردند پی کار خود بروند.^۳ اما با نظر به انواع شکنجه، بعید است که بسیاری از متهمان توانسته باشند از محکمه قسیر در بروند؛ چرا که «طرفین دعوی استنطاق می‌شدند، چون تصمیم‌گیری می‌شد که آیا شاه هم در جلسه‌ی محکمه حضور داشته باشد یا نه».^۴ به نظر سانسون «در ایران، همانند اروپا، دو نوع شکنجه

→ در مجلس بوده است و اینان در مرتبه‌ی پایین‌تری نسبت به یساولان مجلس قرار داشتند. دسته‌ی سوم که قوريساول نامیده می‌شدند، مأمور اجرای امور خاصی بوده‌اند؛ هنگامی‌که پادشاه به جایی عزیمت می‌کرد، مردم را از سر راه او دور می‌کردند. کلمه‌ی یساول از ریشه واژه‌ی مغولی یاسا آمده است که به معنی قانون و نظم است. ر.ک: تذکره الملوك (سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوك) ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، انتشارات امیرکبیر، ج دوم، ۱۳۶۸، صص ۸۷-۸۸ و ۱۲۰-۱۲۱.

سانسون هم ضمن بر شمردن وظایف قوريساول اشاره می‌کند که انتظامات را در محاکم دیوان بیگی حفظ کرده، همه‌ی اعمال اجرایی، از قبیل بازداشت افراد و مصادره اموال، بر عهده‌ی آنان بود و همین که یکی از خان‌ها مورد سخط و غضب پادشاه واقع می‌شد، همین قوريساولان بودند که او را بازداشت می‌کردند و اگر شاه فرمان می‌داد او را گردن می‌زدند. ر.ک: سفرنامه‌ی سانسون، ترجمه‌ی محمد مهریار، نشر گاهان، ج اول ۱۳۷۷، ص ۸۹.

هم‌چنین ممکن است مقاماتی مانند عسس، گزمه، داروغه و... بنا به اقتضای زمان، نقش پلیس را بازی کرده باشند. (م)

1. Chardin, vol. 6, pp. 103-105.

2. Sanson, p. 130; Olearius, p. 674.

3. Chardin vol. 6, pp. 118-119.

4. Olearius, p. 675.

وجود داشت: ۱- شکنجه‌ی عادی؛ ۲- شکنجه‌ی فوق‌العاده. شکنجه‌ی عادی عبارت است از به چوب بستن بی‌رحمانه‌ای که در تمام جلسات محاکمه انجام می‌گیرد و این عملی وحشت‌انگیز و نفرت‌آور است. شکنجه‌ی غیر عادی یا فوق‌العاده، انواع و اقسام مختلف دارد؛ یکی همان به چوب و فلک بستن است که به صورت دردناک و مشقت‌بار انجام می‌شود؛ بدین ترتیب که زیر پاشنه‌ی پای متهم را با تیغ می‌برند و چند شکاف در آن ایجاد می‌کنند و در آن شکاف‌ها نمک می‌پاشند و بعد او را با چنین وضع دل‌خراشی به چوب می‌بندند. اگر متهم به جرم خود اقرار کند، دست از شکنجه برمی‌دارند و حکم محکومیت او را صادر می‌کنند و او را به مدعی خصوصی یا طرف دعوی می‌سپارند. اگر متهم اقرار نکند، طرف دعوی باید پول خون او را، که به نسبت شخصیت و خصوصیت متهم تعیین می‌شود، بپردازد. آنها بدون تقاضای مدعی خصوصی قاتل را تعقیب نمی‌کنند.^۱ شیوه‌ی برخورد با زنان متفاوت از مردان بود: «برای شکنجه‌ی زنان، موشی را در پاچه‌ی شلوار آنها می‌اندازند و از آن‌جا که موش در پاچه‌ی شلوار آنها زیاد رفت و آمد می‌کند، گوشت بدن آنها را سخت آزار می‌دهد». ^۲ اگر چه [درباره‌ی شکنجه] یک نظام بدون حقوقی وجود نداشت، با وجود این به نظر می‌رسد که یک رویه‌ی رسمی طی قرون توسعه یافته بود.

بعد از خاتمه‌ی بازجویی توأم با شکنجه، محکمه ادامه پیدا می‌کرد. «این محکمه برای مردم، مکان خیلی بزرگی است، چرا که نه مأموران اجرای احکام و مشاوران و نه وکلا، هیچ‌یک در آن حضور ندارند. هر کس می‌تواند دعوی خود را در قالب شکایتی ارائه دهد. هر کس شکایت خود را مطرح می‌کند و از حق خود دفاع می‌نماید. آنها جازنی دارند که به مردم دستور می‌دهد سکوت را رعایت کنند. حضار در محکمه سر و صدای زیادی به راه می‌اندازند. هر کس صدایش را بلندتر کند و بیش‌تر فریاد بکشد، بیش‌تر مورد توجه قرار می‌گیرد و محاکمه را می‌برد. آنها هرگز بدون حضور طرفین دعوی کسی را محاکمه نمی‌کنند و حکم غیابی صادر نمی‌نمایند و این موجب می‌شود که مقصر فرار نکند و خود را نجات دهد، تا سر فرصت با او توافق و سازش کنند».^۳

1. Sanson, pp. 130-131;

Chardin, vol. 6, p. 118; Thevenot, vol. 2, p. 106.

هم چنین ر.ک:

2. Thevenot, vol. 2, pp. 106-107;

مطابق گزارش شاردن یک گربه در شلوار زنان می‌انداختند.

Chardin, vol. 6, p. 118.

3. Sanson, pp. 137-138.

ترجیح محکمه‌ی عرف

به نظر می‌رسد که مردم، معمولاً حاکمان محکمه‌ی عرف و دیوان بیگی را بر محکمه‌ی شرعی ترجیح می‌دادند. محکمه‌ی عرف نه تنها در بیش‌تر موارد دادخواهی صلاحیت داشت، بلکه به نظر می‌رسد که ارزان‌ترین و سریع‌ترین راه برای خاتمه بخشیدن به مجادلات بود. مسلماً هنگامی که دعاوی صریح و روشن بودند، محکمه‌ی عرف ترجیح داده می‌شد.^۱ غیر مسلمانان، به‌طور قطع، در بیش‌تر موارد، محکمه‌ی عرف را ترجیح می‌دادند؛ زیرا این گونه محاکم تعصب کم‌تری نسبت به آنها نشان می‌دادند؛ بنابراین، فقط مواردی به محکمه‌ی مذهبی ارجاع می‌شد که به‌طور سنتی در حوزه‌ی صلاحیت قضایی آنان بود؛ نظیر دعاوی مربوط به احوال شخصیه و مالکیت. در مورد اخیر، حتی غیر مسلمانان به محاکم شرعی متوسل می‌شدند. تصنیف فارسی ذیل، توسط دومان^۲ برای آیندگان حفظ شده است. او این تصنیف را به خوبی خلاصه کرده است:^۲

محتسب دزد است قاضی رشوتی شیخ شیطان و مولانا نکبتی

در جهنم آتش بغرا می‌پزند شیخ و مولانا انتظاری دارند

فقها ادعا می‌کردند که قضات محاکم مدنی، کسی نیستند، مگر مجری احکام آنها؛ با این حال، قدرت عرفی فقط به فقها اجازه می‌داد که قضاوت کنند و متون حقوقی را در دعاوی مشکل پیشنهاد نمایند. «سپس این متون حقوقی در محکمه‌ی مدنی که به ریاست دیوان بیگی و با حضور صدر و شیخ الاسلام در دربار و در اتاق مخصوصی که به آن منظور تعبیه نموده‌اند، تشکیل می‌شود، مورد بررسی قرار می‌گیرد»؛ به هر حال، در نیمه‌ی دوم قرن هفدهم، دیوان بیگی، خیلی کم، چنین محاکمی را برگزار می‌کرد، تا آرای فقها را اعلان کند که ناظر امور قضایی باشند. شاردن این روند را به ندرت مشاهده کرده است و آن هم

1. Chardin, vol 6, p. 76.

۲: Pere Raphael du Mans که در سال ۱۰۵۴ ه. ق. ۱۶۴۴ م در معیت ژان باتیست تاورنیه (Jean Baptist Tavernier) زرگر و سیاح معروف فرانسوی، از بغداد وارد اصفهان شد، وی که فردی ریاضی دان بود، در نزد شاه عباس و پسرش، شاه سلیمان، مورد عنایت قرار گرفت. او زبان فارسی را آموخت و کتاب *Estat de la pers on 1660* (دولت ایران در سال ۱۶۶۰ م) را برای استفاده‌ی کلبر، وزیر مقتدر فرانسه، نوشت ... ر.ک: Lockhart, Laurence, "European, Contacts, With Persia, 1350-1736" *The Cambridge History Of Iran*, VOL 6, 1997, pp. 397-398. (م)

2. Richard (ed), vol 2, p. 29.

بغرا آشی است که باگوست و خمیر خشک تهیه می‌شود. بعد از مخترع آن، بغراخان، شاهزاده‌ی خوارزم، به این نام خوانده شد.

هنگامی بود که حاکمان ایالتی را محاکمه می‌کردند؛^۱ به این دلیل، فقها قانون و محاکم عرف را نمایندگان حکومت‌های ظلمه می‌دانستند.^۲

کیفیت قضا

سفرنامه نویسان اروپایی، آذهان را متوجه این نکته نموده‌اند که در پول می‌توانست در فرایند قضایی، قضات را تحت تأثیر قرار دهد. به هر حال، تلاش‌های شاه عباس اول در راستای برخورد با فساد مالی یا رشوه، بی‌نتیجه ماند.^۳ در سال ۱۰۷۰ ه.ق/۱۶۶۰ م دیوان بیگی، سالانه مبلغی در حدود ۳۰۰۰ تومان از شاه حقوق دریافت می‌کرد؛ البته پرداخت این مبلغ به میزان صلاحیت قضایی او بستگی داشت.^۴ مقام دیوان بیگی «یک منصب بسیار سودآوری است؛ چرا که هدایایی از طرفین دعوی دریافت می‌دارد. هنگامی که شکایتی علیه خانی به نزد او آورده می‌شود، چنانچه خان با او خصوصتی داشته باشد، اجازه می‌دهد شکایت به اطلاع شاه رسانده شود و اگر خان با او روابط حسنه‌ای داشته باشد، شکایت را در نطفه خفه می‌کند. چنین فردی قاضی کل است».^۵

گرچه اعمال مجازات‌های سخت علیه رشوه‌گیران با شدت تداوم یافت؛ اما شاردن روایت می‌کند: «کاملاً واضح است که قضات رشوه می‌گیرند» و شواهدی در این مورد ارائه می‌کند.^۶ پیامد ناتوانی دولت در جلوگیری از رشوه‌گیری در محاکم این بود که «مجازات در موارد کیفری، به شدت به وسیله‌ی پول، دست‌خوش پیش‌دوری و سوگیری می‌شد و پول در هر زمان و مکان آن‌چنان تعیین‌کننده بود که می‌توانست بر حق و عدالت فایق آید. در غیر این صورت، قانون، مو به مو به اجرا در می‌آمد و حتی اعدام انجام می‌شد».^۷ به نظر هربرت، قاضی ایرانی به رشوه‌گیری عادت دارد.^۸ ایرانیان یک مَثَل بسیار به‌جایی دارند:

اگر دستِ خالی پیش قاضی می‌روید، یقین داشته باشید بی‌نتیجه برخواهید گشت.^۹

1. Chardin, vol. 6, pp. 68-69.

2. Chardin, vol. 6, pp. 70-72.

3. Purchas, vol. 8, pp. 515-516; Olearius p. 648.

4. Du Mans, p. 18; Richard (ed.), vol. 2, p. 13.

شاه، در سال، پنجاه هزار لیره به او پرداخت می‌کرد و او هم موظف بود بدون درنظر گرفتن کم‌ترین

ملاحظات شخصی، به قضاوت بپردازد.

5. Thevenot, vol. 2, p. 103.

6. Chardin, vol. 6, p. 95.

7. Fryer, vol. 3, p. 105.

8. Herbert, p. 149.

9. John Chardin, p. 163.

علاوه بر پول، نفوذ سیاسی هم برخی مسائل را، حتی بعد از صدور حکم، تحت الشعاع قرار می‌داد؛ به عنوان مثال، وزیر کرمان، همراه شیخ الاسلام، کلانتر، نایب الصداره (نماینده‌ی محلی رییس نهاد مذهبی)، قاضی و جمع کثیری از مردم کرمان، راجع به یک مورد قتل رأی دادند؛ پس از تحقیق، شخص مجرم شناسایی شد و رأی در تذکره و مجله با مهر اعضای حاضر درج شد و رأی دیوان عدالت به اصفهان فرستاده شد و ابوالقاسم بیگ، دیوان بیگی، در جواب نوشت که قاتل را با ورثه‌ی مقتول به دیوان فرستند. این کار عملی شد؛ اما در خصوص قاتل تصمیمی گرفته نشد و از مجازات‌رهایی یافت.^۱

با وجود این، مسافران خارجی نیز امنیت در ایران عصر صفوی را در حد مطلوبی گزارش می‌کنند. در دوره‌ی سلطنت شاه طهماسب اول، امنیت راه‌ها برقرار بود و شاه اسماعیل دوم توانست قندهار، هرات و مشهد را بدون حاکم رها کند. در دوره‌ی سلطان محمد خدابنده نظم و امنیت رخت بر بسته بود؛ اما مجدداً توسط شاه عباس اول امنیت استقرار یافت. «در هیچ کجا مثل ایران نمی‌توان با هزینه‌ی اندک و مدت زمان کوتاه به جرایم رسیدگی کرد؛ از این رو، امنیت در سطح خیلی خوبی در کشور برقرار است».^۳ شاردن بر این باور است که در ایران قوانین و مقررات سلطنتی بهتر از اروپا اجرا می‌شد.^۴ وظیفه‌ی جبران خسارت‌های ناشی از تبهکاری، نظیر راه‌زنی در شاهراه‌ها و سرقت، بر عهده‌ی مقامات مربوطه‌ی دیوان‌سالاری و مردم ساکن در محدوده‌ی وقوع جرم نهاده شده بود. این‌ها مجبور بودند که اشیای مسروقه را باز گردانند، یا بهای معادل آن را به صاحبش بپردازند. شاه عباس اول مقرر داشت که حاکمان و سایر مأموران امنیتی در جاده‌ها، باید هر چیزی را که در حوزه‌ی مسئولیت آنان به سرقت رفته یا غارت شده است، به صاحب آن مسترد دارند. «حاکمان موظف بودند قیمت اموالی را که از مسافران به سرقت رفته بود از جیب خود بپردازند».^۵ بازرگانان روسی که بر اثر دست‌برد یاغیان

۱. مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، همان، ص ۳۹۱.

۲. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۶۴۹.

قاضی احمد قمی، در این ارجاع فقط به امنیت و آسودگی خیال تجار اشاره دارد، نه بدون حاکم بودن این مناطق؛ و در همین راستا می‌نویسد: «از اقصای هزاره و قندهار تا نهایت گرجستان و ایروان، که ممالک محروسه بود، تجار، تنها تردد می‌نمودند و خوف و دغدغه و بیمی نداشتند و...» و رها کردن مناطقی بدون حاکم در ابدال‌ترین شرایط هم بعید به نظر می‌رسد. (م)

3. Herbert, p. 229.

4. Chardin, vol. 6, p. 99.

5. Savory (transl.), *History*, vol. 1, p. 527.

گیلان در سال ۱۰۳۸ هـ.ق/۱۶۲۹م، ۵۰۰ عدل ابریشم خود را از دست داده بودند، مردم گیلان را ملزم به پرداخت غرامت نمودند.^۱ کاروان باشی در قبال اشیای مسروقه در کاروان‌سرای تحت امر خود مسئول بود. این مأمور هم‌چنین دفتری برای ثبت معاملات بازرگانان در اختیار داشت و نسبت به ورشکستگی افرادی که کالاهایی را نسیه خریده بودند، مسئولیت داشت.^۲ شاردن ترجمه‌ی فرمان سلطنتی را بازگو می‌کند که در سال ۱۰۸۵ هـ.ق/۱۶۷۴م صادر شده و طی آن شاه سلیمان دستور می‌دهد: «هنگامی که کالایی به سرقت می‌رود و سارقان را نمی‌توان یافت، نایب‌السلطنه‌ی مزبور و سایر مقامات سلطنتی در قبال دزدی مسئول‌اند و بهای اشیای مسروقه را باید بپردازند.^۳ حاکمان محلی چهار ماه و ده روز فرصت داشتند که اموال مسروقه را باز یابند. بعضی حاکمان، سریع، بهای اموال مسروقه را می‌پرداختند تا شکایات به گوش شاه نرسد.^۴ هندی‌ها راجع به راه‌زنی در جاده‌ها شکایت کردند. خان ۱۰۰ نفر از ملازمان خود را گسیل داشت که راه‌زنان را دست‌گیر کنند. هنگامی که موفق شدند عده‌ای از سارقان را دست‌گیر کنند و اموال مسروقه را باز پس گیرند، دو دانگ اشیاء به این جماعت بخشیده شد و رئیس آنان به گرفتن خلعت مفتخر گردید.^۵ تاورنیه^۶ تصدیق می‌کند که موفق شده است اموال مسروقه‌ی خود را از حاکم جهرم دریافت دارد.^۶ شاردن کارایی شیوه‌ی پرداخت غرامت را، که یکی روز طول می‌کشید، تأیید می‌کند. او هم‌چنین خاطرنشان می‌سازد که این سرقت‌ها برای حاکمان محلی منفعت داشت؛ چرا که حاکمان محلی حق کشفی معادل ۲۰٪ ارزش اموال مکشوفه را دریافت می‌کردند. اگر اموال مسروقه به دست نمی‌آمد، نزدیک‌ترین محل به نقطه‌ی وقوع جرم مجبور بودند دو تا سه برابر قیمت اموال مسروقه را بپردازند.^۷ به‌طور خلاصه، بازرگانان از نظام قضایی راضی بودند. در واقع به نظر می‌رسد که امنیت و عدالت

1. Dunlop, p. 306.

2. J.-B. deTavernier, *les six voyages...*, Paris, 1676-1677, vol. 1, p 107-108, 174; G.F. Gemelli-Careri, *Giro del Mondo*, Naples, 1699, vol. 2, p. 115.

3. John Chardin, p. 116.

4. Careri, *Giro*, vol. 2, p. 188.

۵. مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، همان، صص ۳۳۷-۳۳۸.

۶. Tavernier #، بین سال‌های ۱۶۳۲ و ۱۶۶۸م شش بار به مشرق زمین سفر کرده، در این مسافرت‌ها بیش از ۹ بار ایران را دیده است. اولین سفر او در دوره‌ی سلطنت شاه صفی، جانشین شاه عباس کبیر بود و سفرهای دیگرش در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان انجام گرفته است. رک: سفرونامه‌ی تاورنیه، ترجمه‌ی ابوتراب نوری، انتشارات کتاب‌خانه‌ی سنایی، چ دوم، ۱۳۳۶، مقدمه‌ی مترجم. (م)

6. Tavernier, vol. 1, p. 616.

7. Chardin, vol. 6, pp. 124-127.

در ایران بهتر از امپراتوری عثمانی بوده است.^۱ حتی زمانی که نظام تا حدودی کارآمدی خود را از دست داد، این رویه به قوت خود باقی بود؛ به هر حال، در دوره‌ی سلطنت شاه صفی اول، قوانین با جدّیت کم‌تری اجرا می‌شد.^۲ بعد از سال ۱۰۹۱ ه‍.ق/ ۱۶۸۰ م جرایم افزایش یافت.^۳ دومان خاطر نشان می‌سازد در سال ۱۰۹۵ ه‍.ق/ ۱۶۸۴ م، آن قانون قدیمی، که حاکمان باید غرامت اشیای مسروقه را به صاحبش بپردازند، وجود ندارد و از این پس محترم شمرده نمی‌شود.^۴

صدور حکم

مجرمان و کسانی که مورد غضب شاه واقع شده بودند، هنگامی که محکوم می‌شدند، به شدت مجازات می‌گردیدند. شاه عباس اول، بر دروازه‌ی قصر واقع در میدان می‌ایستاد و بار عام می‌داد. «طرفین دعوی در حضور او می‌ایستادند. مقامات قضایی و مشاوران شاه، کسانی که او هرگاه دوست داشت با آنان رایزنی می‌کرد، نیز حضور می‌یافتند. حکمی که شاه صادر می‌کرد، قطعی بود و سریع اجرا می‌شد. اگر شخص مجرم مستوجب مرگ بود، آنها فی الفور او را می‌کشتند. به همین منظور، هنگامی که شاه بار عام می‌داد، دوازده سگ و دوازده مرد را، که افراد را زنده زنده می‌دریختند، آماده نگه می‌داشت. او این‌ها را برای استفاده در موارد بسیار حادث‌تری نگه‌داری می‌کرد. صرف‌نظر از مقامات، هنگامی که حکم صادر می‌شد، هیچ کس اجازه نداشت سخنی بر زبان آورد؛ چرا که بلافاصله توسط ۳۰ الی ۴۰ فرّاش سلطنتی که مجهز به چماق بودند و به همین منظور آماده ایستاده بودند، مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند.^۵

به هر حال، چنان‌که سانسون خاطر نشان می‌سازد: «ایرانیان برای هر جرم، مجازاتی در

1. Tavernier, vol. 1, p. 2: M. de Bourge, *Relation du voyage de M. de Beryte*, Paris, 1666, p. 68. In general see John Emerson and Willem Floor, "Rahdars and their tolls in Safavid and Afsharid Iran", *Journal of Economic and social History of the Orient*, vol. 30 (1987), pp 318-327.

2. Chardin, vol. 6, pp. 123-126.

Emerson and Floor, "Rahdars".

۳. به طور کلی ر.ک:

4. Richard (ed.), vol. 2, p. 321.

5. *Carmelites*, vol. 1, p 159.

الله وردی خان، حاکم شیراز دو قلاده سگ و دو قلاده ببر داشت و به وسیله‌ی آنها مجرمان را به کام مرگ می‌فرستاد.



یک ایرانی در حال چوب خوردن^{۱*}

نظر نمی‌گرفتند.» و آن‌طور که اولتاریوس،^{۲*} روایت می‌کند قانون مدونی برای احراز حق وجود نداشت و مجازات به نظر قاضی بستگی داشت.^۱ مع‌هذا، با این‌که به نظر می‌رسید [مجازات] حالت اختیاری داشته باشد، ولی از قانون خاصی برخوردار بود و مابه‌واسطه‌ی آن می‌توانیم تقریباً سه نوع مجازات را تشخیص دهیم: اول مجازات اعدام، دوم مجازات بریدن یا شکستن عضوی از بدن و سوم مجازات شکنجه و استهزا، مانند گرداندن در شهر، بود. همه‌ی این مجازات‌ها وسیله‌ای بود برای پند گرفتن سایر مجرمان؛ «زیرا ایرانیان خود مردمانی خشن هستند و به مجازات‌های خفیف اهمیت نمی‌دهند».^۲

صدور حکم قتل، معمولاً، مستلزم رأی مراجع ذی‌صلاح مذهبی، مانند صدر، قاضی یا شیخ الاسلام بود: «به‌طور کلی هیچ مجرمی بدون اطلاع شاه محکوم نمی‌شود، مگر این‌که شاه با تصمیم صدر که بر طبق قوانین و احکامی که ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) مقرر داشته‌اند نوع

* تاورنیه، ژان باتیست، سفرنامه‌ی تاورنیه، ترجمه‌ی ابوتراب نوری، انتشارات کتاب‌خانه‌ی سنایی، بی‌تا، ص ۵۳۹.
 ** (Adam) Olearius، وی یکی از اعضای هیأتی بود که به دستور دوک هلشتاین، به قصد تجارت، در روزگار فرمان‌روایی شاه صفی (۱۰۵۲ - ۱۰۳۸ ق) به ایران آمد و مدت یک سال و نیم در ایران اقامت کرد. رک: سفرنامه‌ی آدام اولتاریوس، ترجمه‌ی احمد بهپور، ج اول، ۱۳۶۳، مقدمه‌ی مترجم. (م)

1. Olearius, p. 674.

2. Olearius, p. 674.

مجازات را تعیین می‌کند، آشنا باشد.^۱ صدور حکم قتل، امتیاز انحصاری شاه بود: «قائم مقامان حکام حق ندارند کسی را به اعدام محکوم نمایند، مگر این‌که از شاه کسب اجازه کرده باشند و فرمان و دست‌خطی از طرف شاه در این مورد صادر شده باشد. داروغه‌ها می‌توانند دماغ و گوش و ماهیچه‌ی پای قصاب‌ها و نانواهای متخلف را قطع کنند؛



بریدن بینی**

در صورتی که پلیس یا قائم مقام او، داروغه را متقاعد کرده باشد که قصاب یا نانوا گران‌فروشی نموده و یا در وزن گوشت و نان تقلب کرده است؛ ولی هیچ کس به‌جز خان‌های حاکم و بعضی سلاطین** و استثنائاً بعضی داروغه‌ها که از امتیاز خاصی

1. Sanson, p 130.

به این موارد احکام حد نیز گفته می‌شود. ر.ک:

e.g., J.P.M. Mensing, *De bepaalde straffen in het Hanbalietische recht*, Leiden. 1936.

* همایون، غلامعلی، همان، ج ۲، (م)

** سلطان عنوان نفر سوم بعد از حاکم بود که آنها به ترتیب سلسه مراتب عبارت بودند از: بیگلربیگی، حاکم خان، سلطان و قول بیگی. ر.ک:

برخوردارند، حق ندارند کسی را به مرگ محکوم نمایند و این موجب می‌شود که در بعضی نقاط مملکت ناامنی و بی‌نظمی حکم فرماگردد؛ زیرا دزدان در ایالتی که می‌دانند در آن‌جا کسی نمی‌تواند حکم اعدام صادر کند، دست به دزدی و قتل می‌زنند و اسباب بی‌نظمی و ناامنی آن ایالت را فراهم می‌کنند.^۱

محاکم مذهبی، به‌ندرت مسلمانی را به اعدام محکوم می‌کردند. حتی اگر یک مسلمان، فرد مسلمان خارجی یا یک غیر مسلمان تبعه‌ی ایران را به قتل رسانده باشد؛^۲ لکن محاکم عرف این مجرم را به اعدام محکوم می‌کردند. زنان به‌ندرت به اعدام محکوم می‌شدند.^۳ به نظر شاردن، محاکم عرف از غیر مسلمانان حمایت خوبی به عمل می‌آوردند، و گرنه آنها می‌باید تمام دارایی خود را به نفع مسلمانان از دست بدهند.^۴ بی‌میلی نسبت به درخواست و اجرای مجازات اعدام (قصاص) و امکان پرداخت خون‌بها سبب می‌گردید که مجرمان به‌ندرت اعدام شوند و معمولاً یک جریمه بر آنان تحمیل می‌گردید.^۵

در ایام زمام‌داری شاه عباس اول، دزدی و قتل غیر عمدی مجازات سختی در پی داشت. در واقع، او «نسبت به آنان رفتاری وحشیانه و ظالمانه داشت، به خاطر جزئی‌ترین لغزش سر آنان را از تنشان جدا می‌کرد، آنها را سنگسار می‌کرد یا چهار شقه می‌نمود و آنها را زنده زنده پوست می‌کند و جلوی سگ یا چهل مرد گوشت‌خواری که او معمولاً همراه خود داشت می‌انداخت»^۶؛ بنابراین «اگر شاه ریاست محکمه را بر عهده می‌گرفت و لباس سرخ می‌پوشید، نشانه‌ی آن بود که متهم اعدام خواهد شد».^۷ شاه در مراسم اعدام حاضر نمی‌شد؛ چرا که «دیوان بیگی را که از امرای بزرگ دربار است به نمایندگی از طرف خود به مراسم اعدام می‌فرستد. گاهی به جای دیوان بیگی یکی دیگر از امرای دربار در این مراسم شرکت می‌کنند».^۸

1. Sanson, p. 137.

2. Chardin, vol. 6, p. 73.

3. Chardin, vol. 6, p. 117.

4. Chardin, vol. 6, pp. 73-74.

5. Chardin, vol. 5, pp. 264-265.

6. Purchas, vol. 8, p. 516; Sherley, p. 159.

7. Chardin, vol. 6, p. 106.

«اما هنگامی که او [شاه عباس اول] لباس سرخ می‌پوشید، تمام درباریان از او می‌ترسیدند، چرا که مطمئن بودند در آن روز بالاخره یک نفر را به قتل می‌رساند».

Sherley, p. 221.

8. Sanson, p. 135.

احکام قصاص

در مورد خون‌بها یا قصاص، احکام بدین گونه بود که محکومان کیفری را به دست اولیای دهمی سپردند، تا به هر نحوی که می‌خواهند با آنها رفتار کنند. «از قصاص نمی‌توان گریخت. قانون این است: چشم در مقابل چشم، دندان در مقابل دندان. به علت خشم اولیای دم، مجازات اعدام هم اجرا می‌شود.»^۱ «به‌طوری که مثلاً طفلی که پدرش را کشته‌اند،



سرهای ترکان عثمانی*

1. Fryer, vol. 3, p. 105.

هم‌چنین برای اطلاع از متون حقوقی شیعه در این زمینه ر.ک: محمدی، ابوالحسن، (ترجمه)، حقوق کیفری اسلام - قصاص، تهران، ۱۳۶۱ (ترجمه‌ای از شهید ثانی، مسالک الافهام، و محقق حلی، شرایع الاحکام).
* همایون، غلامعلی، همان، ج ۱، تصویر شماره‌ی ۶۲.

حق دارد شخصاً قاتل را تعقیب نماید و با او درباره‌ی خون پدرش توافق و سازش کند، بدون این که محکمه‌ی جنایی در این کار مداخله نماید و به جست‌وجوی قاتل بپردازد. وقتی مدعی خصوصی یا طرف دعوی به هیچ وجه حاضر نیست با قاتل توافق و سازش کند و وقوع قتل به اثبات رسیده است، قاضی نوع مجازات را تعیین می‌کند و قاتل را به دست مدعی خصوصی می‌سپارد، تا خون را با خون قصاص کند. پس از اجرای حکم از اموال قاتل چیزی به مدعی خصوصی نمی‌دهند؛ همه‌ی اموال قاتل را محکمه مصادره می‌کند؛ به همین جهت، مجازات اعدام کم‌تر اجرا می‌گردد؛ زیرا وقتی قاتل ثروتمند است، برای بازماندگان و بستگان مقتول، سازش با قاتل صرفه‌ی بیش‌تری دارد.^۱ این رویه در حالت جنگی نیز اجرا می‌شد؛ به عنوان مثال: یک مرال که نام خویش را روی تیری حک کرده بود، برادر یکی از افسران دربار شاه عباس اول را در موقع محاصره‌ی شماخی با تیر کشته بود؛ بعد از خاتمه‌ی محاصره، افسر از شاه عباس استدعا کرد که اجازه فرماید، برای قصاص خون برادر، مرال را به قتل برساند و شاه اجازه صادر نمود و سر بریده‌ی مرال نزد شاه عباس آورده شد. شاه عباس اول اجازه داد که کلیدی پادگان عثمانی بروند، ولی می‌بایست کلیدی اموال خود را به منزله‌ی خون‌بها به قاضی بدهند.^۲

محکمه‌ی استیناف

حکمی که از سوی مقامات ذی‌صلاح قضایی و یا اجرایی صادر شده بود، می‌توانست در نزدیک‌ترین محکمه‌ی بالاتر تجدید نظر (استیناف) داده شود. البته محکمه‌ی نهایی فرجام‌خواهی را شاه برعهده داشت. شهروندان می‌توانستند در مخالفت با حکم داروغه یا کدخد، به کلانتر یا در اعتراض به رأی کلانتر، به حاکم شهر یا علیه حاکم شهر به دیوان بیگی، والی آخر استیناف دهند؛ در نتیجه دیوان بیگی ریاست محکمه‌ی استیناف را، در تمام قلمرو پادشاهی، برعهده می‌گرفت؛ خواه این که بخواهد علیه حاکم حکمی را صادر کند یا علیه مأموران حکومتی دون‌پایه، نظیر داروغه.^۳ در همین راستا تصور می‌شود که او

1. Sanson, pp. 131-132.

2. Savory (transl.) *History*, vol. 2, p. 942;

منشی، اسکندر بیگ، همان، ج ۲، ص ۷۵۰ و اصغر منتظر صاحب، همان، ص ۳۷۰ (خون‌بها).

3. Chardin, vol. 5. p. 342.

وظیفه‌ی بازرسی دوره‌ای از محاکم حقوقی در کشور را بر عهده داشته و بر ظلم و زیادتی که واقع می‌شده و طلب و تنخواهی که اهل شهر و دهات زیاده بر چهار پنج تومان، با یکدیگر داشته‌اند، می‌رسیده است.^۱

اجرای احکام

به محض این‌که حکم اعدام اعلان می‌شد و مهلت استیناف هم به پایان می‌رسید، فرد خاطی اعدام می‌شد.

در اصطلاح آن دوره: حُکْم حاکم، مرگ موقت، اما حکم پادشاهی، مرگ آنی است.^۲ گاهی، شاه، شخصاً افرادی را که محکوم به مرگ شده بودند، خصوصاً در مواردی که خود شاه مورد جرم واقع شده بود، می‌کشت؛ به عنوان مثال، شاه خدابنده، قاتل حمزه میرزا را، چندین بار، با خنجرش ضربه زد.^۳ شاه عباس اول تعدادی از نقطویان را که قصد جاننش را کرده بودند، به قتل رساند.^۴ شاه عباس اول و شاه صفی اول نیز، شخصاً در اجرای حکم مجازات دو برادر که به چوب بسته شده و با اره دو شقه شده بودند، دست داشتند. شاه عباس اول، شخصاً گوش‌ها و بینی و بخشی از بازوی کارداری را که با عُمالش به تندی برخورد کرده بود برید و او را مجبور کرد که اعضا و جوارح بریده شده را بخورد.^۵ اما این‌ها موارد استثنایی بود؛ چرا که دولت، کارکنان متعددی را برای اجرای احکام قضایی به خدمت می‌گرفت و به هر حال، برای «میر غضب» یا جلاد، تشکیلاتی (پست سازمانی) در دیوان‌سالاری عصر صفوی به وجود نیامد.^۶ دولت برای اجرای حکم اعدام، معمولاً از قورچیان، به ویژه از طایفه‌ی اجرلو استفاده می‌کرد.^۷ در اواخر دوره‌ی صفوی، دو مأمور محکمه دست‌اندرکار اجرای احکام محاکم بودند: مأمور اجرای اعدام یا جلاد باشی،

→ «خوانین نیز در ایالاتی که حکومت می‌کنند، رئیس محکمه هستند، با این اختلاف و خصوصیت که، تمام دعاوی‌ای که توسط خوانین رسیدگی می‌شود، ممکن است در صورت لزوم در محکمه‌ی دیوان بیگی مورد تجدید نظر قرار گیرد». Sanson, pp. 129-130.

1. DM, p. 57.

2. Richard (ed.), vol. 2, p. 293.

3. Savory (rtansl.), *History*, vol. 1, p. 485.

4. Savory (rtansl.), *History*, vol. 2, p. 649.

5. Olearius, p. 675.

6. Chardin, vol. 6, p. 99.

۷. یوسف، محمد، همان، ص ۹۹. محافظت از اسرای قبیله‌ی مغلوب در سال ۱۱۰۸ ق بر عهده‌ی یوزباشیان اجرلو گذاشته شد؛ نصیری، محمد ابراهیم بن زین‌العابدین، همان، ص ۱۹۸.

دارزن یا قتال باشی. فرد سوم ممکن است نسقچی باشی بوده باشد. در عصر قاجار، نسقچی باشی ریاست مأموران اجرای اعدام را بر عهده داشت.^۱ این مأموران جایگزین قضات محاکم بخش نبودند، بلکه فقط بر تمام مراحل اجرای احکام محاکم نظارت می کردند. معمولاً کارکنانی که زیر نظر قضات محاکم بودند، مجازات ها را اجرا می کردند. اجرای مجازات اعدام دارای اشکال متعددی بود و به نظر قاضی ای بستگی داشت که حکم را صادر می کرد. به هر حال، برای جرایم عمده، نظیر زنا، محصنه و قتل والدین، و به ویژه در مورد جرایمی که احداث اربعه خوانیده می شد؛ یعنی: قتل، ازاله ی بکارت، کور کردن چشم، شکستن دندان و ریاخواری و تجاوز به عفت، مجازات های مشخصی وجود داشت.



اعدام ساعت ساز سوئسی رودولف استادلر*

در مورد قتل، حکم بدین گونه بود که خونی در مقابل خونی ریخته شود، یا خون بها پرداخت گردد.^۲ «پس از اجرای حکم از اموال قاتل چیزی به مدعی خصوصی نمی دهند. همه ی اموال قاتل را (محکمه) توقیف و ضبط می کند. به همین دلیل مجازات اعدام کم تر

۱. آصف، محمد هاشم (رستم الحکماء)، همان، صص ۱۰۰-۱۰۱.

* اولتاریوس آدام (سفرنامه) ترجمه ی حسین کردبچه، انتشارات هیرمند، ج اول، ۱۳۷۹، ص ۵۶۵ (م)

۲. یوسف محمد، همان، ص ۵۸؛ سیستانی، ملک شاه حسین، همان، ص ۲۵۷؛ مشیزی بردسیری، میرمحمد

سعید، همان، صص ۲۵۱-۲۵۲.

اجرا می‌گردد؛ زیرا برای بازماندگان و بستگان مقتول، سازش با قاتل صرفه‌ی بیش‌تری دارد.^۱ زنانی که مرتکب زنای محصنه می‌شدند، سرشان را می‌تراشیدند، بر صورتشان گل و کثافت می‌مالیدند و آنها را وارونه سوار الاغ می‌کردند و سپس از بالای مناره به پایین می‌انداختند. اگر پدر و مادر، دختر خود را حین ارتکاب به عمل منافعی عفت به چنگ می‌آوردند، می‌توانستند او را بکشند.^۲ «ایرانیان بچه‌هایی را که نسبت به پدر و مادر بد رفتاری کرده بودند، به شدت تنبیه می‌کردند؛ بدین صورت که اگر معلوم می‌شد که بچه‌ای به پدر و مادرش ناسزا گفته و دشنام داده است، زبان او را می‌بریدند و اگر آنها والدین خود را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند، بازویشان را قطع می‌کردند.»^۳ بعضی از روش‌های معمول اجرای مجازات در اروپا، در ایران عصر صفوی کاربرد نداشت. سانسون، صراحتاً خاطرنشان می‌سازد که «به میخ کشیدن و در آتش انداختن، در ایران کم‌تر معمول است. ایرانیان چرخ و فلک ندارند؛ اما با این وجود، تنبیهاتشان همان‌قدر ظالمانه است.»^۴ در واقع، تمام شیوه‌های اعمال مجازات در ایران عصر صفوی بی‌رحمانه است.



چوب و فلک در مکتب‌خانه*

1. Sanson, p. 132.

2. Sanson, p. 132.

3. Sanson, p. 135.

4. Sanson, pp. 136-137.

عادی‌ترین شیوه‌ی اجرای مجازات مرگ این‌گونه بود که، شکم فرد محکوم را دریده، او را از روی شتر آویزان می‌کردند.^۱

«ایرانیان فرد مجرم را روی شتر می‌بستند، آنگاه شکمش را پاره می‌کردند - چنان‌که قصاب شکم گوسفند را می‌برد - و سپس او را با روده‌های آویزان در خیابان می‌گرداندند و ممکن بود او دو سه روز با این وضعیت زنده بماند. ایرانیان مجرمان را تا کمر در گودالی نگه می‌دارند و گودال را از گچ پر می‌کنند. گچ در حالی که به تدریج خشک می‌شود، دردهای شدید و حشتناکی به محکوم وارد می‌آورد و استخوان‌های او را می‌شکند و خرد می‌کند.»^۲ یا «آنها محکوم را روی تخته می‌خوابانند و تمام اعضای بدن او را قطعه قطعه و ریز می‌کنند.»^۳ نانواهای گاهی اوقات در تنورهایشان انداخته می‌شدند.^۴

«ایرانیان مجرمان را با قساوت و بی‌رحمی خاصی به دار می‌زنند. قلاب و چنگکی آهین را به گلوی محکوم به اعدام بند می‌کنند و با آن چنگک او را به دار می‌کشند و در همین حال او را رها می‌کنند تا هلاک شود.»^۵ یا فرد محکوم به مرگ را وارونه از چوبه‌ی دار آویزان می‌کردند تا با بدبختی بمیرد.^۶ مردی را که به خیانت محکوم شده بود، با بیضه‌هایش از مناره‌های قیصریه‌ی تبریز آویزان کردند.^۷ در مورد مجرم دیگری، شاه عباس اول دستور داد چشمان فرد محکوم را بیرون آورند، سپس بعضی از اعضا و جوارحش را قطع، و جسدش را همان‌جا رها کنند، تا درس عبرتی برای دیگران باشد.^۸ در مورد ارتداد، همه‌ی مردم مجبور می‌شدند که در مراسم اعدام حضور یابند و محکوم را سنگسار کنند.^۹

یک روش دیگر مجازات، که ایرانیان آن را شیوه‌ای ظالمانه تلقی کرده‌اند، این بود که

1. Chardin, vol. 6, p. 115; Thevenot, vol. 2, p. 107.

2. Sanson, p. 136.

گاهی بر سر و صورت مجرم چیزهای ملون می‌مالیدند و با قیح صورت، بازگونه بر شتری می‌نشاندد و تا یک هفته گرد بازار می‌گرداندد و عاقبت جسد مردارش را بر دار می‌کردند، تا به بدترین حالی بمیرد. افروشته‌ای نظری، محمود بن هدایت الله، همان، ص ۳۹۵.

3. Sanson, p. 137.

4. Chardin, vol. 6, p. 130.

5. Sanson, p. 136;

^۱ این کار به **گلر کشیدن** نامیده می‌شد. اصغر منتظر صاحب، همان، ص ۲۹۴.

6. Savory (transl.), *History*, vol. 2, p. 1075.

7. Savory (transl.), *History*, vol. 1, p. 189.

8. Savory (transl.), *History*, vol. 2, p. 722.

9. Carmelites, vol. 1, p. 263.

یک پیراهن آغشته به باروت به تن محکوم می پوشانند و آن را منفجر می کردند.^۱ اگر فرد محکوم منفجر نمی شد، ممکن بود او را به تنهایی، یا همراه خانواده اش زنده به آتش بکشند.^۲ هم چنین محکومی را زنده زنده پوست می کنند و پوستش را از کاه پر کرده، به دیرکی آویزان می کردند.^۳



مجازات فریدون خان وزیر، حاکم استرآباد*

1. Savory (transl.), *History*, vol. 1. p. 405;

۲. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۲۵۵؛ نظری، محمود بن هدایت الله افروشته‌ای، همان، ص ۱۱۶.

۳. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۸۶.

۳. همان، ص ۲۷۰؛ فومنی گیلانی، ملا عبدالفتاح، همان، ص ۱۹۶.

قاضی احمد قمی، در همین منبع این واقعه را به خواجه کلان غوریانی ربط می دهد. خواجه کلان، از غلات اهل سنت بود که شیعیان را آزار می رساند و با ازبکان، که دشمنان دولت صفوی بودند و مدام به خراسان حمله می کردند، مناسباتی داشت؛ به علاوه نسبت به شاه صفوی هم گستاخی کرده بود؛ لذا به این دام گرفتار آمد. (م)

* همایون، غلامعلی، همان، ج ۲ تصویر شماره‌ی ۱۲۷. (م)

نیز محکوم را از درختی می‌آویختند و آن‌قدر آزارش می‌دادند تا بمیرد؛ سپس جسد او را قطعه قطعه کرده، گوشتش را به اقربای محکوم می‌دادند که بخورند.^۱ یک امیر یاغی را در خمره‌ی شراب قرار داده، آن را بالای مناره بردند و به پایین انداختند.^۲ در قندهار، شورشیان افغان را از صخره به پایین پرتاب می‌کردند، یا زنده زنده دفن می‌نمودند، یا دندان‌های آنها را کشیده، با چکش بر سر آنها فرو می‌بردند.^۳

حلق آویز کردن نیز به عنوان شیوه‌ای برای مجازات قتل یا دزدی معمول بود.^۴ «ایرانیان در کشور خود قانون حکومت نظامی دارند؛ چرا که اگر فردی به جرم دزدی دست‌گیر شود، و لو این‌که به میزان یک سکه‌ی نیم شلینگ سرقت کرده باشد، فوراً او را به فرمان حاکم جایی که سارق در آن‌جا دست‌گیر شده است، به نزدیک‌ترین درخت آویزان می‌کنند؛ چون شهر خیلی کوچک، یا روستا هم برای خود، حاکم محلی دارد که او را قاضی می‌نامند و معمولاً جایی که شاه حضور دارد، او خود به قضاوت می‌پردازد.^۵ اما برای مجازات سرقت، مجرمان به زندان هم محکوم می‌شدند.^۶ اگر محکومی را رها می‌کردند تا در آن وضعیتی که هست بمیرد، تا زنده بود، اجازه داشت که آزادانه پی کار خود برود و هیچ‌کسی حق نداشت آن فرد را مجازات کند.^۷ قطع عضو نیز تابع قوانین مشخصی نبود. بریدن بینی، یک یا هر دو گوش، دست‌ها یا پا، یا فقط بریدن یک گوش، از مجازات‌های خیلی معمول بود.^۸ یک دست دزدان را می‌بریدند؛ چنان‌که با متقلبان نیز همین کار را می‌کردند. پیشانی جیب‌بران را داغ می‌گذاشتند و تکرارکنندگان جرم، به مرگ محکوم می‌شدند.^۹

۱. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۹۱۹.

چنان‌که قاضی احمد قمی، در همین منبع و صفحه‌ی ارجاعی می‌نویسد، این قضیه مربوط به یعقوب خان، حاکم ذوالقدر شیراز است که پس از به دار آویختن «او را پاره پاره کردند و گوشت او را جماعتی که از اقربای مقتولان او بودند تناول کردند.» (م)

2. Savory (transl.), *History*, vol. 1. p. 177.

3. Brosset, vol. 2, part 2, p. 26.

۴. مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، همان، صص ۴۲۶-۴۲۸.

5. Sherley, pp. 221-222;

Herbert, p. 160.

هم چنین ر.ک:

6. Fryer, vol. 3, p. 105.

7. Chardin, vol. 6, p. 111.

8. Olearius, p. 674;

Herbert, p. 203.

قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۳۸۹؛

9. Chardin, vol. 6, pp. 116-117.

«کورکردن و نیز بریدن پی میچ پا، آویختن از پا، ضرب و شتم با چماق و گاهی هم بریدن رگ‌های کوچک از مجازات‌های معمول بود و این مجازات‌ها بر مجرمانی تحمیل می‌شد که محکوم به مرگ نشده و مقرر نبود کشته شوند».^۱ از دیگر اشکال مجازات‌های ظالمانه، به چار میخ کشیدن بود؛ یعنی مجرمین را به چهار دیرک می‌بستند و آهن گداخته به قسمت‌های مختلف بدن او فرو می‌کردند و گاهی هم با گاز انبر پوست او را پاره پاره می‌کردند. استفاده از صلابه، یا علامتی مانند صلیب (چار میخ بستن یا کشیدن) نیز به عنوان یکی از شیوه‌ها و اشکال شکنجه، معمول بود.^۲ رباخواری جرم بسیار سنگینی به حساب می‌آمد؛ با این همه، قرض دادن پول، کاسبی سودآوری بود. در اردبیل شخصی را که ماهانه یک و نیم در صد (نرخ بهره‌ی کاملاً مناسب در آن زمان) عایدی داشت، گرفتند و با گرز دندان‌هایش را خرد کردند. افرادی که بدین طریق بهره می‌گرفتند سودخور نامیده می‌شدند.^۳ اِعمال شکنجه به عنوان مجازات و به منظور تخلیه‌ی اطلاعات و گرفتن اعتراف نیز اشکال متعددی داشت. متداول‌ترین شکل مجازات، به چوب و فلک بستن بود.^۴ قاعده این بود که کم‌تر از ۳۰ و بیش از ۳۰۰ ضربه به پای مجرم نزنند.^۵ مجازات‌شدگان را تخته کلاه^۶ نموده، گرد شهر می‌گرداندند.^۷ کوک^۸ در سال ۱۱۶۰

1. Thevenot, vol. 2, pp. 106-107.

۲. افوخته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله، همان، ص ۲۴۱.

3. Olearius, pp. 674-675.

Chardin, vol. 6, p. 122.

برای اطلاع در مورد درصد سودی که معمولاً می‌گرفتند ر.ک:

۴. برای مجازات دزدی جزئی و ناچیز از چوب و فلک استفاده می‌شد،

Fryer, vol. p. 3, 105.

5. Chardin, vol. 6, p. 114. (چگونگی النیام زخم‌ها)

۶. **شاردن** آن را نوعی تنبیه و کیفر می‌داند که در مورد کسبه‌ای که در مقیاس‌ها تقلب کنند، معمول می‌گردد: گردن او را از یک صفحه‌ی چوبی بزرگ که شبیه **خاموت** است می‌گذرانند و این تخته روی شانه‌های متهم قرار می‌گیرد و در جلوی آن زنگوله‌ای آویزان است و روی سر او کلاهی بلند از جنسی کم‌بها می‌گذارند و در محله‌ی خود وی می‌گردانند و مردم بی‌سر و پا، با بانگ و فریاد و آواز بلند او را مورد ملامت و شماتت قرار می‌دهند. **کپفر** تعریفی ارائه می‌دهد که با آنچه **شاردن** راجع به تخته کلاه بیان داشته، مغایر است. وی می‌گوید: کلاه چوبی بسیار گشاد و بلندی که به شکلی مضحک است بر سر محکوم می‌گذارند، به طوری که تعادل خود را نگاه نمی‌دارد و روی پا می‌لغزد و در پی او می‌افتند و هیاهو می‌کنند و کف می‌زنند. تذکرة الملوك، (سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوك) ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، امیرکبیر، چ دوم،

۱۳۶۸، صص ۱۵۴-۱۵۵. (م)

۶. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۴۵۵؛

هق/۱۷۴۷م در شماخی بازرگانی را مشاهده کرد که به چوب و فلک بسته شده، یا کنار جاده نشسته بودند؛ «در حالی که برگردنشان کُنده‌ی چوبی سه ضلعی قرار داشت و دست راستشان را در سوراخی که بر دست‌گیره‌ی کُنده، برای شکنجه تعبیه شده بود، محکم بسته بودند».^۷ شیوه‌ی دیگر اعمال مجازات این بود که پیکر مجرم را، با وسیله‌ای که گاو سر نامیده می‌شد، درهم می‌شکستند. گاو سر، گریزی بود که سر آن به شکل سر گاو بود. محکومین را بر دو شاخه هم قرار می‌دادند.^۸ هم‌چنین این رفتاری بود که نادرشاه با لازار، خلیفه‌ی ارمنی، در سال ۱۱۴۴-۱۱۴۳ هق/۱۷۳۱م انجام داد؛ هنگامی که نادر «با میچ بند آهنی ضربه‌ای به صورت او نواخت».^۹

«ایرانیان برای بستن زندانیان و مجرمان از شیوه‌ی یکسانی استفاده می‌کنند. آنها یک قطعه چوب دو شاخه را زیر گلولی فرد خاطی قرار می‌دهند. این دو شاخه دستگیره‌ای دارد که طول آن به یک فوت (۳۰/۴۸ سانتی‌متر) می‌رسد؛ به محض حرکت این دست‌گیره، چنگال‌های دو شاخه به دو طرف گردن فرو می‌رود. در پشت گردن یک میله‌ی چوبی قرار دارد که با میخ، انتهای دو لبه‌ی چنگال‌های دو شاخه را به هم متصل می‌کند؛ در نتیجه، با اتصال این سه تکه به هم، طوق مثلثی شکلی به وجود می‌آید. زیر گلو میله‌ی چوبی دیگری هم قرار دارد که ته آن به میانه‌ی چنگال‌ها میخ‌کوب می‌شود و در انتهای دستگیره‌ی دو شاخه، کمی تورفتگی یا بریدگی وجود دارد که دست زندانی را تا میچ در آن قرار می‌دهند. روی آن میله تکه چوب دیگری می‌گذارند که بلندی آن به نیم فوت می‌رسد، سوراخ کوچکی در وسط آن وجود دارد و دو سر آن به انتهای دستگیره‌ی دو شاخه میخ‌کوب می‌شود؛ در نتیجه، دست‌های زندانی در گیره قرار می‌گیرد و نمی‌تواند کاری انجام دهد. این وسیله ممکن است به اندازه‌ی یک یا دو فوت بلندی داشته باشد و ایرانیان آن را دو شاخه می‌نامند».^{۱۰}

→ Tavenier, vol. 1. p. 688; Kaempfer, *Am Hofe*, p. 168; Carreri, vol. 2, p. 188.

برای اطلاع تفصیلی در مورد **تخته کلاه**، ر.ک:

Chardan, vol. 6, p. 129.

*** Cook.

7. J. Cook, *Voyages and Travels*, Edinburgh, 1770, vol. 2, p. 392.

۷. وسیله‌ی دیگر شکنجه، **کُنده** بود. منشی، اسکندر بیگ، همان، صص ۳۸۸، ۴۱۳ و ۴۱۵.

۸. مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، همان، صص ۴۲۶-۴۲۸.

9. Father M. Chamich, *History of Armenia*, Transl. Johannes Avdell, Calcutta, 1827, vol. 2, p. 487.

10. Thevenot, vol. 2, p. 106;



نجیب‌زاده‌ای در بند^۱

خوانین شورشی را که در محکمه به تحمل مجازات محکوم شده بودند، برای مدت چند روز در پوست گاو نر انداخته، آن را می‌دوختند. هنگامی که به آستانه‌ی مرگ می‌رسیدند، با میانجیگری، آزاد می‌شدند.^۱ یک امیر که به بُزدلی محکوم شده بود، مجبور شد که پوشش زنانه بر تن کند.^۲ در سال ۹۰۹ ه‍.ق/۱۵۰۴ م امیر حسین کیا، بعد از این که قلعه‌اش را از دست داد، جغدآسا در ویرانه‌ی قفس آهنین محبوس گشت.^۳ کسانی که به دروغ

→ اصغر منتظر صاحب، همان، صص ۲۳۸-۲۳۹. برای اطلاع از **گیروان دو شاخه** رک:

Fig. XXXIII (atlas) و توصیف شاردن Chardin, vol. 6, p. 105

۱۳۵۱. ص ۱۳۷۴، ج اول، انتشارات توس، ج ۴، انتشارات توس، ج اول، ۱۳۷۴، ص ۱۳۵۱. (م).

1. Savory (transl.), *History*, vol. 1, p. 478.

مرتدین عاقبت خوشی نداشتند و برای این که آنها را بکشند، به داخل پوست خر می‌انداختند. رک:

Carmelites, vol. 1, p. 260.

2. Savory (transl.), *History*, vol. 1, p. 67.

3. Savory (transl.), *History*, vol. 1, pp. 48-49.

امیر حسین کیا، تمام رستم‌دار، جبال فیروزکوه، دماوند، هیلرود و آن حدود را به تصرف خود در آورده و دوازده هزار سوار جرار و پیاده‌ی بی‌شمار در اختیار داشت و نسبت به دولت صفوی طریق عصیان در پیش گرفته بود. به علاوه ترکمانان بایندری به فرمان‌دهی مرادبیک را که از مقابل قشون صفوی می‌گریختند، پناه می‌داد؛ بنابراین، در سال ۹۰۹ ه‍.ق شاه اسماعیل صفوی بر آن شد که به غائله‌ی او خاتمه دهد. در همین راستا

شهادت می دادند، سرب گذاخته در دهانشان می ریختند؛ و این مجازاتی بود که ظاهراً حیات افراد را به خطر نمی انداخت.^۱ در پی شورش‌هایی که به خاطر مواد غذایی در اصفهان روی داد، داروغه کیخسرو میرزا، فرمان یافت که در ژوئن ۱۱۱۹ ه‍.ق/ ۱۷۰۷ م نظم (نسق) را به شهر بازگرداند. او دستور داد تعدادی از فروشندگان را دستگیر، و گوش‌هایشان را بر در مغازه‌هایشان میخ‌کوب کنند. عده‌ای دیگر را با نعل آهنی اسب نعل کردند و عده‌ای هم شکم‌هایشان پاره شد.^۲ زال خان، حاکم قندهار، که متهم به شرکت در غارت کاروانی بود، به کلاتر که دژبان کل شهر بود، تحویل داده شد. «گردن او زیر یوغ مخصوصی قرار گرفت که در ایران از سه تکه چوب چهارگوش، که به شکل مثلث قرار داده می‌شود، تعبیه می‌گردد. درازای یکی از آنها تقریباً مضاعف قطعات دیگر است. گردن مجرم را در این یوغ مثلثی شکل قرار می‌دهند و دستش را در انتهای درازترین تیر، در میان تکه تخته‌ی نیم‌دایره‌ای که میخ‌کوب شده است، بند می‌کنند».^۳



شکنجه‌ی شورشیان*

→ دو قلعه‌ی محکم گلخندان و فیروزکوه را تسخیر کرد و امیر حسین به قلعه‌ی آسیاکه از محکم‌ترین قلاع آن ولایت بود و شهربند و حصار استوار داشت، پناه برد. قشون صفوی آب قلعه را که از رودخانه‌ای تأمین می‌شد، قطع کردند و اهالی قلعه تسلیم شدند. آن‌گاه امیر حسین کیا به مجازات رسید. ر.ک: اسکندر بیک ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، مؤسسه‌ی مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۱۴ ه‍.ق، ص ۳۰-۳۱. (م).

1. Chardin, vol. 6, pp. 114-115.

2. Brosset, vol. 2, part 2. p. 27.

3. John Chardin, pp. 73-74.

* همایون، غلامعلی، همان، ج ۱، تصویر شماره‌ی ۲۸. (م).

مجازات به عنوان درس عبرت

هنگامی که داروغه کسی را اعدام می‌کرد، اقریای او حق نداشتند بدون اجازه‌ی داروغه، نعش او را از محلی که در آن اعدام شده بود، ببرند. اگر خویشان مقتول چنین کاری را انجام می‌دادند، جسد نبش قبر می‌شد و مجدداً بالای دار می‌رفت. این اقدام گاهی به یک جنگ تمام عیار با عاملان داروغه منجر می‌شد.^۱ این قانون عملی می‌شد، چرا که دولت با اجرای این گونه مجازات‌های شدید به دیگران درس عبرت می‌آموخت.

«جسدش را همان جایی که بود رها می‌کردند که هشدار برای سایرین باشد».^۲ مقامات ذی‌صلاح، برای عبرت‌آموزی دیگران، جسد مجرمین را به چند تکه تقسیم کرده، هر تکه را در بخشی از شهر آویزان می‌کردند و تکه‌ای را هم بر در حمام زنانه می‌آویختند.^۳

زندان

رییس زندان عمومی یا کشوری وجود نداشت. هر یک از مقامات دست‌اندرکار امور قضایی و اعیان و اشراف، نظیر قورچی باشی، داروغه یا احداث از کارکنان خود در راستای انجام این وظیفه استفاده می‌کردند و هر کدام تعدادی از اتاق‌های منزل خود را به صورت سلول انفرادی در می‌آوردند و از آنها برای زندانی نمودن مجرمین بهره می‌بردند.^۴ گاهی که شاه می‌خواست به کسی پاداش بدهد، وظیفه‌ی محافظت از زندانیان را به او محوّل می‌کرد. مطابق روایت دومان «معادن پرو هم، به این اندازه و به این شیوه عایدی نداشته است»؛ چرا که موجودی زندانیان تا آخرین سنت، مورد دست‌برد قرار می‌گرفت.^۵ کارمندانی که زیر دست صاحب‌منصبان قضایی کار می‌کردند، این شغل را از اسلاف خود به ارث برده بودند. آنها مناصب خود را می‌خریدند و بهای آن را با واگذاری بخشی از آنچه که محکمه از مدّعی علیه دریافت می‌کرد، می‌پرداختند. زندانبانان نیز همین گروه

1. Savory (transl.), *History*, vol. 1, p. 195.

2. Savory (transl.), *History*, vol. 2, p. 722.

3. Savory (transl.), *History*, vol. 2, p. 772.

4. Chardin, vol. 6, p. 100;

سیستانی، ملک شاه حسین، همان، ص ۲۵۷. مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، همان، ص ۶۱۳؛ واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۶۷۴.

5. Richard (ed.), vol. 2, p. 30.

قتل وحشتناک یک جوان^۳

بودند. به استناد روایت شاردن، زندانیان نمی‌توانستند فرار کنند؛ چرا که از آنها به خوبی محافظت می‌شد. آنان در صورت اقدام به فرار، به شدت تنبیه می‌شدند. از آن‌جا که قاعده و قانون مشخص حکومتی در خصوص زندان و زندانیان وجود نداشت، اوضاع زندان‌ها مناسب نبود؛ مگر این‌که زندانی می‌توانست مبلغی را بپردازد تا اتاق مناسب‌تری در اختیار او قرار دهند و با او سلوک بهتری داشته باشند.^۱

گرچه زندان عمومی وجود نداشت، اما شاه قلاع متعددی در اختیار داشت که نقش زندان حکومتی را برای زندانیان مهم بازی می‌کرد. در اواخر دوره‌ی حکومت صفویان یک رئیس زندان سلطنتی یا زندانبان باشی وجود داشت.^۲ مناطق مهمی که زندان‌های حکومتی در آن‌جا استقرار داشت، عبارت‌اند از: قلعه استخر (شیراز)، قهقهه (قزوین)، ورامین، الموت (قزوین)، طبرک (اصفهان)، گلخندان (نزدیک فیروزکوه)، اختیارالدین

۳. همایون، غلامعلی، همان، ج ۱، تصویر شماره‌ی ۲۰. (م)

1. Chardin, vol. 6, p. 101; Richard (ed.), vol. 2, p. 30.

۲. آصف، محمد هاشم، همان، ص ۱۰۱.

هرات) و مرو.^۱ در دوره‌ی زمام‌داری شاه اسماعیل دوم، گاهی مردم به سلول‌های انفرادی می‌افتادند.^۲ بعضی از اعیان و اشراف محلی، نظیر یعقوب خان، در سیاه‌چال‌هایی که خودشان بنا کرده بودند، زندانی می‌شدند. یعقوب خان در همان زندانی به بند کشیده شد که تعدادی از افراد بی‌گناه طایفه‌ی ذوالقدر را زندانی کرده بود.^۳

افراد دیگری هم اجازه داشتند که همراه زندانی باشند. حمزه میرزا به امیر خان اجازه داد که معشوقه‌اش را همراه خود به زندان قلعه ببرد.^۴ اشخاص دیگر به خوش‌بختی او نبودند. چنان‌که سلمان خان استاجلو، حاکم قزوین، در پی افزایش شکایات علیه او، از مقامش عزل، و تا دو سال، در ازای سوء اعمال، در قید غل و زنجیر بود.^۵

حرم یا بست

افرادی که متهم به ارتکاب جرمی بودند، به غیر از قاتلان یا بدهکاران، می‌توانستند در مناطق مختلف پناهگاهی برای خود بیابند و در امان باشند، مشروط بر این‌که کسی راضی می‌شد به آنها غذا بدهد.^۶ یکی از این پناهگاه‌های امن دروازه‌ی اصلی قصر سلطنتی در اصفهان می‌توانست باشد، که عالی قاپو نامیده می‌شد. «آن‌جا مکان نسبتاً کوچکی است؛ طول و عرض آن به زحمت به ۲۰۰×۱۰۰ قدم می‌رسد؛ مع هذا برای کسانی که بدان‌جا پناهنده شده‌اند، در جناح چپ، اطاق‌هایی برای خوابیدن تعبیه کرده‌اند؛ در طرف راست، باغ کوچکی است با باغچه‌های محقر و حوضی با آب زلال، برای گرفتن وضو و در وسط حیاط بقعه‌ای، که گنبد مرتفعی بر فراز آن است و پایه‌ی آن هشت ضلعی است، قد برافراشته است. این‌جا برای عبادت کسانی است که پناهنده شده‌اند و هم‌چنین صوفیان، طبق رسم قدیمی، جمعه‌ها در این‌جا دور هم جمع می‌شوند، تا خاندان صفویه را دعا

1. Savory (transl.), *History*, vol. 1, pp. 332-433. *ibid.* vol. 2, pp. 557, 606;

افروشته‌ای نظنزی، محمود بن هدایت الله، همان، ص ۶۹، ۳۱۳ و ۳۳۸؛ مشیزی بردسیری، محمد سعید، همان، ص ۴۵۶؛ واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۲۲۷؛ فومنی گیلانی، ملاعبدالفتاح، همان، ص ۴۸؛ احسان اشراقی، «چشم‌اندازی به قلعه‌ی استخر و قهقهه در دوره‌ی صفویه»، هنر و مردم، ۱۴۲ (۱۳۵۳/ق ۱۹۷۴م)، ص ۱۶-۲۳.

2. Savory (transl.), *History*, vol. 1, p. 323.

هم‌چنین برای اطلاع از سلول انفرادی و استفاده از غل و زنجیر رک: همان،

vol. 1, p. 333.

3. Savory (transl.), *History*, vol. 2, pp. 610-611.

4. Savory (transl.), *History*, vol. 1, p. 433.

5. Savory (transl.), *History*, vol. 2, p. 1064.

6. Fryer, vol. 3, pp. 60-61.

کنند». هیچ کس مجاز نبود مسلح وارد بست شود؛ گرچه کمپفر* با شمشیر وارد آن محوطه شد و کسی مانع او نگردید.^۱ صرف نظر از قصر سلطنتی^۲، زیارتگاه‌هایی، مانند مقبره‌ی شیخ صفی الدین^۳ و حرم امام رضا (ع) در مشهد^۴، نمونه‌ی دیگری از پناهگاه‌های مجرمان بودند. مساجد، بیوت علمای مشهور و سادات مهم، نظیر حسینی‌ی سادات در اصفهان،^۵ مکان‌های دیگری برای بست‌نشینی بودند.

به هر حال، محدوده‌ی بست، همواره واجب‌الحرمة و ممنوع‌الورود نبود. در فوریه ۱۶۹۳ م/ ۱۱۰۵-۱۱۰۴ هـ ق دیوان بیگی می‌خواست مجرمی را که در مسجد بست نشسته بود دست‌گیر کند. ملاها مأموران دیوان بیگی را از انجام چنین کاری باز داشتند و آنها را با چوب و چماق عقب راندند؛ دیوان بیگی عصبانی شد و ۳۰۰ مأمور را برای دست‌گیری مجرم و ملاها اعزام نمود؛ او ۳۰ نفر از آنان را چنان به چوب و فلک بست که ناخن پاهایشان افتاد؛ ملاها به تظاهرات پرداختند و ۳۵۰۰ نفر از آنها به سوی قصر سلطنتی حرکت کرده، سر دیوان بیگی را تقاضا کردند؛ شاه سلیمان به آنها اجازه داد که فریاد بزنند و بعد از ۵ روز با وساطت صدر، شیخ الاسلام، وزیر اعظم و سایرین، با ناراحتی تمام، محل را ترک کردند.^۶

دادرسی در ایالات

در ایالات، حاکمان محلی می‌توانستند جرم و جنایتی را که در حوزه‌ی فرمان‌روایی آنان

* Kaempfer (Engelbert). در سال ۱۶۸۴ م همراه سفارت سوئد به اصفهان آمد و مدت بیست ماه در آن‌جا اقامت نمود و این ایام، مقارن با زمام‌داری شاه سلیمان است. ر.ک: سفرنامه‌ی کمپفر، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، انتشارات خوارزمی، چ سوم، ۱۳۶۳، مقدمه‌ی مترجم. (م)

1. Kaempfer, *Am Hofe*, pp. 166-167.

۲. به ویژه، عالی قاپو و توحیدخانه که طبق رسم و آداب صوفیان، گنهکاران و مقصّران در توحیدخانه‌ی همایون پناه برده، از مرشد کامل تقاضای عفو و بخشش می‌کردند. بدری، آتابای، فهرست تاریخ - سفرنامه - سیاحت‌نامه - روزنامه و جغرافیای خطی کتابخانه سلطنتی، چاپ‌خانه‌ی سلطنتی، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۴۸.

3. Kaempfer, *Am Hofe*, pp. 166-167.

۴. به ویژه، عالی قاپو و توحیدخانه که طبق رسم و آداب صوفیان، گنهکاران و مقصّران در توحیدخانه‌ی همایون پناه برده، از مرشد کامل تقاضای عفو و بخشش می‌کردند. بدری، آتابای، فهرست تاریخ - سفرنامه - سیاحت‌نامه - روزنامه و جغرافیای خطی کتابخانه سلطنتی، چاپ‌خانه‌ی سلطنتی، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۴۸.

۵. واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۸۲۵. به‌طور کلی ر.ک: خالصی، عباس، تاریخچه‌ی بست و بست‌نشینی، انتشارات علمی، چ اول، ۱۳۶۶.

6. VOC 1559, f. 840 - vs (20/3/1694).

واقع شده بود، رسیدگی نمایند و هر کسی را با هر جرمی مجازات کنند، ولی نمی‌توانستند فردی را اعدام نمایند. آنان فقط می‌بایست دیدگاه‌های وزیر را لحاظ کنند.^۱ به هر حال، تعدادی از صاحب‌منصبان قضایی در ایالات، قوانین و احکام را اجرا می‌کردند. داروغه، وزیر و واقعه‌نویس از جمله مقاماتی بودند که در رأس تشکیلات قضایی - غیر از پایتخت - قرار داشتند. نماینده‌ای که کاتب یا صورت‌نویس نامیده می‌شد، معمولاً به نمایندگی از وقایع‌نویس انجام وظیفه می‌کرد. این‌ها قضات بزرگ بودند. قضات کوچک عبارت بودند از: قاضی، قاضی لشکر (قاضی ارتش)، کلاتر (شهردار) و ملک التجار (رییس بازرگانان). احداث یا پلیس، آنان را در انجام وظایفشان یاری می‌کرد.^۲ این مجموعه با حضور نایب صدر (نماینده‌ی محلی)، به نمایندگی از صدر یا مدرس (استاد مکتب‌خانه) تکمیل می‌شد: «از احکامی که نایب صدر صادر می‌کند، می‌توان در محکمه‌ی صدر خاصه استیناف داد».^۳ دیگری نماینده‌ی شیخ الاسلام بود. چنان‌که گفته شد، محکمه‌ی عرف راجع به موضوعات خاصی با این دو نفر مشورت می‌کرد. هم‌چنین می‌توان نظر شاردن را که به وجود یک دسته از قضات سطح پایین قایل است، مورد تردید قرار داد؛ زیرا معمولاً دو قاضی (به نمایندگی از قاضی القضاات) در شهرهای کوچک حضور داشتند.^۴ شاردن خاطرنشان می‌سازد که بازرس اوزان و قیمت‌ها (محتسب) رییس جارچیان عمومی (جارچی‌باشی) رییس محلات شهر (ریش سفید یا کدخدا) نیز جزء سطوح پایین مقامات قضایی بودند.^۵ شاه، قضات عالی را در هر نقطه‌ای که می‌خواست منصوب می‌کرد و مقامات قضایی‌ای را، که حایز رتبه‌ی کم‌تری بودند، در حوزه‌های اداری متعلق به خانواده‌ی سلطنتی (خاصه) می‌گماشت و در مورد محاکم سطح پایین، که قضات آن توسط صدر انتخاب می‌شدند، مداخله‌ای نمی‌کرد. همه‌ی این‌ها حقوق دریافت می‌کردند، یا ممرّ در آمدی برای آنان مشخص می‌گردید تا راحت زندگی کنند.^۶ این مسأله که آیا دیوان بیگی ایالتی هم وجود داشت و از جانب حکومت مرکزی منصوب می‌شد یا نه، سؤالی قابل بحث است. تاورنیه وجود چنین مقامی را متذکر می‌گردد؛ اما بیش‌تر سیّاحان

1. Chardin, vol. 5, p. 264.

2. Chardin, vol. 5, pp. 261-264. *ibid.*, vol. 6, pp. 73, 98; Thevenot, vol. 2, p. 103; Sanson, pp. 32, 129-130.

3. Sanson, p. 141.

4. Sanson, p. 32.

5. Chardin, vol. 6, p. 77.

6. Chardin, vol. 5, p. 264.

اروپایی عصر صفوی گزارش می‌دهند که داروغه نماینده‌ی دیوان بیگی بود.^۱ دو شاهد مثال در متون ایرانی بر وجود دیوان بیگی ایالتی دلالت دارد که ممکن است اشاره‌ای بر حالت و وضعیت ویژه‌ای از این مقام باشد.^۲ در گرجستان، یک دیوان بیگی، به‌تنهایی حوزه‌ی قضایی خود را به‌طرز درست و قانونی اداره می‌کرد.^۳ در میان منابع اروپایی صرفاً بل* و لینسکی** از دیوان بیگی شماخی، شیروان و تبریز نام می‌برند.^۴

برای فهم بهتر وظیفه و حوزه‌ی صلاحیت و اختیار قانونی هر یک از این صاحب‌منصبان قضایی، بحثی تفصیلی در ذیل خواهد آمد؛ اما درباره‌ی نقش وقایع‌نویس ایالتی یا نقش کدخدا بحثی مطرح نخواهد شد؛ چرا که هیچ‌گونه اطلاعی در این مورد در دست نیست.^۵ رئیس منادیان (جارچی باشی) هیچ نقش قضایی‌ای نداشت؛ چرا که وظیفه‌ی او صرفاً این بود که اخبار رسمی را آشکارا اعلام کند. تنها درگیری‌اش با مسائل قضایی، زمانی بود که «جارچی شهر سوار بر اسب در میان شهر و تمام خیابان‌های اصلی آن می‌گشت و با صدای بلند فریاد می‌زد: این فرمان شاه است که همه‌ی مردم و پیروان محمد ﷺ، و آنهایی که دین خودشان را دوست دارند، باید سنگ بردارند و با آن سنگ‌ها به پای چوبه‌ی دار بیایند و با پرتاب سنگ و آتش زدن، دو کافری را که دین محمد ﷺ را ترک گفته، مسیحیت را اختیار کرده‌اند، به قتل برسانند».^۶ نقش حاکم، وزیر و داروغه در

1. Tavernier, vol. 1, p. 612;

ر.ک: به بخش دیوان بیگی (پابین‌تر) و داروغه.

2. Röhrborn, *Provinzen*, p. 64.

(دیوان بیگی شاه‌زاده ابراهیم میرزا) 69.n.414 (از سوی حکومت مرکزی منصوب نگردید).

3. Puturidze, *Gruzino-persidskie*, doc. 136; *ibid*, *Persidskie istoricheskie*, doc. 10, 42.

※ Bell (John), اهل آنتزمونی جراح هیأت ولینسکی بود که شرح مفصلی درباره‌ی کارهای هیأت از خود باقی گذاشته است. ر.ک: اقتراض سلسله‌ی صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، لارنس لاکهارت، ترجمه‌ی مصطفی قلی عماد، انتشارات مروارید، چ دوم، ۱۳۶۴، ص ۱۲۱. (م)

※ Volinsky, سفیر پطر کبیر بود که در سال ۱۷۱۶م مقارن اواخر دوره‌ی صفوی به ایران آمد. برای اطلاع تفصیلی از مأموریت او ر.ک: لاکهارت، همان، فصل نهم، ص ۱۱۹ به بعد. (م)

4. Puturidze, *Gruzino-persidskie*, doc. 136; *ibid*, *Persidskie istoricheskie*, doc. 10, 42.

۵. یک مقام درباری در اواخر دوره‌ی صفوی وجود داشت که تحت عنوان کدخدایاشی شناخته می‌شد. آصف، محمد هاشم (رستم الحکماء)، همان، ص ۱۰۱. نقش و کارکرد او مشخص نیست، برای اطلاع از کاربرد این عنوان در قرن ۱۹ ر.ک:

Floor, Willem, "The police in Qajar Iran". *Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft* 123 (1973), pp. 293-315.

6. Carmelites, vol. 1, p. 263.

پژوهشی دیگر مورد بحث قرار خواهد گرفت. حال آن‌که حوزه‌ی قضایی ملک‌التجار طبقه‌ی بازرگان را شامل می‌شد.

کلانتر یا شهردار

منصب کلانتر یکی از مقامات مهم و برجسته‌ی شهری بود.^۱ او یک نوع شهردار و یک مقام «برگزیده» بود؛ چرا که او می‌بایست حمایت ۷۵٪ از مؤذیان مالیاتی (ارباب بنیچه)^{*} را پشت سر خود می‌داشت. جای تردید است که برنامه‌ی مشاوره‌ای رسمی برای انتخاب کلانتر برگزار می‌شده؛ اما هنگام انتخاب او توجه می‌کردند کسی را برگزینند که از حمایت مردم محل برخوردار باشد.^۲ کلانتر، کدخدایان (رییس محلات شهر) و ریش‌سفیدان اصناف را منصوب می‌کرد.^۳ اعضای صنف می‌بایست یکی از افراد مهم خودشان را برگزیده، نامزدی‌اش را پیشنهاد می‌دادند و در همان راستا، آنها رضاناچه‌ای تنظیم کرده، مواجهی در وجه او تعیین می‌نمودند؛ سپس این سند به نقیب تحویل داده می‌شد که او هم

۱. منشی، اسکندربیک، همان، ج ۲، ص ۷۲۵؛ بافقی، محمد مفید، همان، ج ۳، صص ۲۴۴-۷۲۵: DM, p. 93
 * بنیچه ظاهراً از کلمه‌ی بُن به معنای ریشه اخذ شده و به معنای اساس‌نامه و در اصطلاح مالیه‌ی سابق عبارت از صورت تقسیم مالیات هر ده بر آب و خاک آن ده است که سهم هر جریب زمین یا ساعت آب، یعنی واحد مالیاتی را معین و بدهی هر ملک را از کل مبلغ مالیات مشخص می‌نماید. برای این که قشون‌گیری هم مثل مالیات بر پایه‌ی اساسی مستقر شود، بنیچه‌ی مالیاتی را مأخذ دادن سرباز هم مقرر داشتند. خرج سفر سرباز تا محل اردوگاه و فرستادن کمک خرج برای سرباز و پادارنه دادن به خانواده در مدتی که او در سر خدمت بود، بر عهده‌ی صاحب بنیچه (مالک) بود. دولت هم جیره‌ی جنسی و موجب نقدی در شش‌ماهه‌ی مدت خدمت به او می‌پرداخت که در شش‌ماهه‌ی مرخصی خانه نصف می‌شد. حقوق شش‌ماهه‌ی مرخصی خانه‌ی این افواج به اسم شش‌ماهه‌ی محلی در دستورالعمل (بودجه) هر ولایت به خرج می‌آمد. هر سال موقع نوشتن دستورالعمل هر ولایت معین می‌کردند که هر ولایتی چند فوج ساخلو (پادگان) لازم دارد تا مصارف شش‌ماهه‌ی سر خدمت آنها در دستورالعمل ولایت پیش‌بینی شود. (فرهنگ معین). (م)
 ۲. قائم مقامی، جهانگیر، یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلاویان تا پهلوی، چاپ‌خانه‌ی ارتش، تهران، ۱۳۴۸، سند ۲۴ (سند مربوط به وضعیت کلانتر از ۱۱۰۷ تا ۱۶۹۵م)، هم چنین رک: نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه‌ی تبریز، تصحیح لسان الملک سپهر، تهران، ۱۳۲۳هـ/۱۹۰۵-۱۹۰۶م (چاپ سنگی) صص ۲۹۱-۲۹۲. جایی که دو سند مربوط به کلانتر منصوب از سوی کریم‌خان زند می‌باشد، لزوم رضایت رعایا در آن ذکر شده است.

۳. قائم مقامی، جهانگیر، یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلاویان تا پهلوی، چاپ‌خانه‌ی ارتش، تهران، ۱۳۴۸، سند ۲۴ (سند مربوط به وضعیت کلانتر از ۱۱۰۷ تا ۱۶۹۵م)، هم چنین رک: نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه‌ی تبریز، تصحیح لسان الملک سپهر، تهران، ۱۳۲۳هـ/۱۹۰۵-۱۹۰۶م (چاپ سنگی) صص ۲۹۱-۲۹۲. جایی که دو سند مربوط به کلانتر منصوب از سوی کریم‌خان زند می‌باشد، لزوم رضایت رعایا در آن ذکر شده است.

با مهر خود آن را تصدیق می‌کرد؛ بعد این سند را به کلانتر می‌دادند که تعلیقه و مهر تأیید خود را به پای آن بزند؛^۱ اسامی احتمالی کاندیداهای رئیس صنف با نقیب الملک مورد طرح و بحث قرار می‌گرفت؛ وی با زدن مهر خود به انتهای این فهرست، به اسامی نامزدها قطعیت می‌بخشید؛ در مرحله‌ی نهایی، این فهرست به کلانتر تقدیم می‌شد که نظر خود را اعلان کند؛ و تنها او بود که می‌توانست رؤسای صنف را نصب و عزل نماید. وزیر اصفهان و کلانتر، هم‌چنین، حق داشتند که رؤسای مناطق روستایی اطراف اصفهان را برگزینند. این رؤسای روستایی هم نیازمند حمایت ۷۵٪ از مردم مناطق مربوط به خود بودند.^۲ این رویه، در یزد، حق انحصاری کلانتر بود.^۳ کلانتر هم‌چنین، یک محصل را منصوب می‌کرد که راجع به میزان مالیات با اصناف به مذاکره می‌پرداخت. محصل در این مورد با نقیب هم مشورت می‌کرد تا بر روی مبلغی با هم به توافق می‌رسیدند؛ آنگاه این توافق‌نامه را که مهر نقیب بر آن زده می‌شد، نزد کلانتر می‌فرستادند؛ کلانتر هنگام استرداد توافق‌نامه، مهر خود را نیز بر آن می‌زد و برای اقدام مقتضی، نزد محصن ایالت می‌فرستاد.^۴ کلانتر هم‌چنین رئیس بعضی از کارکنان دیوان بود و سرپرستی جلسات اصناف، در باب مقدار بنیچه و سایر امور متعلق به کسب و کار، بر عهده‌ی کلانتر بود و اگر رعیت از جبر و تعدی کسی به کلانتر شکوه می‌نمود، وی مسئول بود که از او رفع ستم نماید؛ هم‌چنین بررسی رعایت قوانین مربوط به اصناف بر عهده‌ی کلانتر بود.^۵

کلانتر، هم‌چنین شهریار یا وکیل الرعایا نامیده می‌شد؛ چون «این وظیفه‌ی اوست که از مردم در مقابل حکام ظالم، دفاع، و اختلافات جزئی آنها را رفع نماید. او درآمد قابل ملاحظه‌ای دارد؛ زیرا هرکس که کسب و کاری دارد، هدیه‌ی مهمی به او تقدیم می‌کند؛ چراکه او با خان رابطه‌ی دوستی دارد. شاه به تنهایی کلانتر را در تمام شهرها منصوب می‌کند».^۶ نمایندگی او در خصوص ترفیه حال رعایا متضمن این معناست که او باید

1. DM, pp. 93-94, 121.

امین اصطلاحی است دال بر مردان مهم میدان و محله‌ی شهر. ستوده، منوچهر و مسیح ذبیحی، از آستارا تا استرآباد، ۶ ج، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴، ج ۶، سند ۲۰.

2. DM, pp. 85, 94.

۳. افشار، ایرج، «سه فرمان»، صص ۳۹۸-۳۹۹ و ۴۰۵.

4. DM, pp. 94, 121.

5. DM, p. 94;

افشار، ایرج، «سه فرمان»، ص ۳۹۸.

6. Thevenot, vol. 2, p. 103; Chardin, vol. 6, p. 78; A. Hotz, *Reis van de gezant der O.I. Compagnie*

بررسی کند که آیا محصولات فراوان و ارزان است؟^۱ تصور می‌شود که کلاتر این نقش را به‌ویژه هنگامی بازی می‌کرد که مالیات‌ها افزایش می‌یافت یا در اثر بلایی طبیعی، تخفیف مالیاتی ضروری می‌شد؛ اما مشکل این‌جا بود که کلاتر مسئولیت اجرای فشار بار مالیاتی را بر عهده داشت.^۲ به‌علاوه، وزیر و مستوفی شهر نمی‌توانستند بدون مهر کلاتر یک حواله‌ی پرداخت (توجیه) را بنویسند.^۳ با این حال به نظر می‌رسد هنگام مخالفت با اخذ مالیات‌های سنگین و ظالمانه، کلاتر قدرت و نفوذ خیلی کمی داشته است.^۴

وظیفه‌ی اصلی کلاتر این بود که «همیشه باید در مقام اصلاح حال رعایا بوده، دعای خیر برای ذات اقدس و وجود مقدس (شاه) حاصل نماید».^۵ همان‌طوری که در رشت اتفاق افتاد، نارضایتی مردم از عمل‌کرد کلاتر می‌توانست منجر به این شود که وزیر، شیخ الاسلام، مستوفی و وزیر بیوتات، عمل‌کرد او را مورد بازجویی قرار دهند. به هر حال این ممکن است یک مورد خاص بوده باشد. کلاتر رشت مجبور بود که ابریشم بخرد، که نه سودی برای حکومت داشت و نه برای روستاییان؛ و او می‌بایست صورت وضعیتی برای فعالیت‌های خود در پایان هر سال تنظیم می‌کرد.^۶

علاوه بر کلاتر شهری، (که البته کلاتر یا رییس جامعه‌ی ارمنی جلفای اصفهان یک مورد خاص بود.) که او نیز یک نوع شهردار به حساب می‌آمد، کلاتران ایالتی و مناطق روستایی هم وجود داشتند. این امر هنگامی محتمل می‌نماید که ما در منابع تاریخی می‌خوانیم که بلخ چندین کلاتر داشت؛^۷ یا کلاتری برای هرات و بلوکات وجود داشت.^۸

→ Joan Cunaeus naar Perzie in 1651-1652, Amsterdam, 1908, p. 53;

ویلم فلور، اشرف افغان بو تختگاه اصفهان، ترجمه‌ی ابوالقاسم سری، تهران ۱۳۶۵، صص ۶، ۶۱، ۸۹، ۱۰۷، ۱۱۱ و ۱۲۱. (شهریار یا کلاتر میناب)؛

C.R. Boxer (ed.), *Commentaries of Ruy Freyre de Andrade*, London, 1930. p 199. 257.

(شهریار بندرعباس)

۱. افشار، ایرج، «سه فرمان»، ص ۳۹۸.

2. Kaempfer, *Am Hofe*, pp. 131-132; Cornelius Le Bruyn, *Travels into Moscovy Persia and part of the East-Indies*, 2 vols. London, 1737, vol 1, p. 206. Tavernier, vol. 1, p 419; Richard (ed.), vol. 2, p. 27. DM, p 94.

۳. قائم مقامی، جهانگیر، همان، سند ۲۴؛ افشار، ایرج، «سه فرمان»، ص ۳۹۸.

4. Hotz, *Reis*, p. 53.

5. TM, p. 82.

۶. قائم مقامی، جهانگیر، همان، سند ۲۴.

۸. همان، ص ۲۵۷.

۷. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۱۳۸.

به علاوه، کلاتران ایالتی در مناطقی مانند گیلان - بیه پس، مازندران، فارس و آذربایجان وجود داشتند.^۱ اطلاعات ما راجع به این کلاتران ایالتی و منطقه‌ای (بلوک) کم است، اما این را می‌دانیم که وظیفه‌ی مالیاتی نیز داشته‌اند. در سال ۱۰۶۱ ه‍.ق/۱۶۵۱ م به کلاتر حوزه (الکا)ی آذربایجان دستور داده شد که در دفاتر ثبت هزینه (دفتر اخراجات) زمان و میزان پرداخت‌های مالیاتی روستاییان به مأموران مالیاتی راثبت کند، تا در صورت وجود فشار بار مالیاتی، از میزان مالیات کاسته شود.^۲ منابع دیگر اشاره می‌کنند که معمولاً در هر حوزه‌ی اداری و اجرایی بیش از یک کلاتر وجود داشته است؛ به عنوان مثال، این امر را می‌توانیم در مورد کلاتران الکای لوری در سال ۱۱۱۲ ه‍.ق/۱۷۱۰ م در منابع مطالعه کنیم؛^۳ هم‌چنین، به‌طور معمول، احکام و فرمان‌های متعددی را خطاب به داروغه‌ها، مالکان، کلاتران، کدخدایان و رعایا می‌توانیم مشاهده کنیم.^۴ یک استثنا در مورد طبقه‌ی کلاتران وجود داشت، آن هم حاکمان محلی سیستان و بلوچستان بودند که به آنها کلاتر هم گفته می‌شد.^۵

۱. منجم، ملاجلال الدین، همان، صص ۱۱۸، ۱۹۱، ۲۱۹.

Puturidze, *Persidskie istoricheskie*, vol. 1, doc. 21.

2. Puturidze, *Persidskie istoricheskie*, vol. 1, doc. 27.

3. *ibid.*, doc. 20.

۴. هم‌چنین ر.ک: مجلهٔ بررسیهای تاریخی، ج ۷ (۳)، ۱۳۵۱، ص ۲۸۴؛ **راهنمای کتاب**، ۱۳۴۷، صص ۳۲۴-۳۲۶.

Mamad taqi musavi, *Orta asr Azarbaijan tarikhina dair fars-dilli sanadlar (XVI-XVIII asrlar)*, Baku, 1977, doc. 23; Busse, *Untersuchungen*, doc. 5;

ستوده، منوچهر و ذبیحی، همان، ج ۶، سند ۲ و ۴؛ مدرسی طباطبایی، حسین، تربت پاکان، سند ۵۷؛

Lajos Feketc, *Einfuehrung in die persische Palaeographie. 101 persische Dokumente*, Aus dem Nachlass des Verfassers herausgegeben von G. Hazai, Budapest, 1977, doc. 65. For Summarized German Translations of these and other similar documents see schimkoreit, Renate, *Regesten publizierter safawidischer herrscherurunden*, Berlin, 1982, pp. 112-15, 119-120, 124, 126, 128, 131, 134, 152, 159, 278.

۵. ملک، شمس الدین که **ویش سفید** و **کلاتر کیچ** و بلوچستان به حساب می‌آمد، طبعاً یک حاکم محلی بود.

منجم، ملاجلال، همان، ص ۳۷۵؛ برای اطلاع در مورد سیستان ر.ک:

Willem Floor, *Safavid state and Army Organization* (Awaiting publication).

جدول فهرست ناتمام کلاتران اصفهان

میرزا ابوالمعالی ^۱	دهه‌ی ۱۶۷۰
	؟
	؟
میرزا محمود علی ^۲	۱۷۰۱/۱۱۱۲
	؟
میرزا محمد رفیع جابری (جابری) ^۳	۱۱۸ ه‍.ق/۱۷۰۷-۱۷۰۶ م
رفیع الدین محمد جابری ^۴	۱۲۱ ه‍.ق/۱۷۱۰-۱۷۰۹ م
میرزا رفیع محمد جابری ^۵	۱۲۳ ه‍.ق/۱۷۱۱ م
میرزا محمد تقی جابری ^۶	۱۲۴ ه‍.ق/۱۷۱۲ م
میرزا محمد علی جابری ^۷	۱۲۹ ه‍.ق/۱۷۱۷-۱۷۱۶ م
میرزا احمد جابری ^۸	۱۱۳۰-۱۱۳۱ ه‍.ق/۱۷۱۷-۱۷۱۶ م
میرزا فتح الله ^۹	۱۴۲ ه‍.ق/۱۷۳۰ م
میرزا حسین ^{۱۰}	۱۴۶ ه‍.ق/۱۷۳۴-۱۷۳۳ م

منصب کلاتر نیز، همانند سایر مناصب، غالباً توسط اعضای یک یا چند خانواده، در همان شهر، دست به دست می‌شد؛ به عنوان مثال، منصب کلاتر اصفهان معمولاً بعد از دهه‌ی ۱۰۸۰ ه‍.ق/۱۶۷۰ م در دست خاندان جابری انصاری قرار داشت.

۱. سازمان اسناد ملی ایران، فهرست راهنمای اسناد، تهران، بی‌تا، ص ۱۴.

2. F. Valentijn, *Oud en Nieuw Oost-Indien*, Dordrecht, 1726, vol. 5, p. 276.

۳. پسر مرحوم صدرالدین محمد جابری، *مستوفی الممالک*؛ بنابراین، نام حائری ممکن است تصحیفی از جابری باشد. سازمان اسناد، ص ۱۴.

۴. همان، ص ۱۵.

۵. همان، ص ۸.

۶. افشار، ایرج، «سه فرمان»، ص ۳۹۸.

۷. سازمان اسناد ملی ایران، همان، ص ۸.

۸. ویلم، فلور، بر افتادن صفویان....، صص ۲۳۲-۲۴۵.

9. VOC 2253 (1/7/1730), f. 625.

10. VOC 2323 (7/5/1734), f. 503.

نقیب یا رئیس سادات

نقبا از عالمان مذهبی سید بودند که در شهرهایشان از یک پایگاه و رتبه‌ی اجتماعی برخوردار بودند. به نظر می‌رسد، در هر شهر عمده نقیبی وجود داشته است.^۱ نقیب کل شهر، تحت عناوین مختلف، مانند نقیب الاشراف، نقیب النقا، میر میران و در یک مورد حتی به صورت نقیب الاشراف کل ممالک شناخته شده است؛^۲ به عنوان مثال، در سیستان، حتی، طبقه‌ای از نقیبان وجود داشتند که مناصب معینی از حکومت را در اختیار گرفته بودند.^۳ منصب نقیب (نقابت) معمولاً یک منصب موروثی بود و فرصت‌های سودآوری برای خانواده فراهم می‌کرد؛^۴ به همین علت بود که سادات، طبقه‌ی مجزایی تشکیل دادند و هیچ دیوان محاکماتی صلاحیت نداشت در کار آنان مداخله و رسیدگی نماید. چنانچه ضرورت ایجاب می‌کرد، رهبر جماعتشان، به عنوان تنها قاضی‌ای که مجاز بود بین آنها داوری کند، وارد عمل می‌شد.^۵

مهم‌ترین نقیب، نقیب الملک، یا چنان‌که در اواخر دوره‌ی صفوی شناخته شده است، نقیب الممالک بود.^۶ این شخص را شاه منصوب می‌کرد.^۷ راجع به این‌که واقعاً نقیب در جامعه‌ی ایران چه کاری انجام می‌داد، مطلب زیادی نمی‌دانیم. در واقع اطلاعات اندکی هم که در این زمینه وجود دارد، از کتاب‌های دستور الملوک، تذکرة الملوک و سایر منابع

۱. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۸۵، ۲۳۷، ۳۱۳، ۳۳۴-۵۶۱ و ۵۸۹؛ شاملو، ولی قلی بن داود قلی، همان، ج ۱، ص ۴۰. نقیب میرحاجی زرهی یکی از اشجع نقبای ایل شهرک بود. همان، ص ۳۴۲.

۲. نصرآبادی، محمد طاهر، همان، صص ۹۷، ۱۷۷، ۱۹۴؛ والی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۴۱۳؛ J. Aubin, "Note preliminaire sur les archives du takya du Tchima-Rud", *Archives persanes commentees*, Teheran, 1955, pp. 14-17.

ستوده، منوچهر و ذبیحی، همان، سند ۷؛ قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۳۳۴، ۵۶۱، ۵۶۴ و ج ۲، صص ۷۴۵، ۸۲۵، ۸۴۸ (میرمیران).

M. Bastiaensen (ed.), *Souvenirs de la Perse safavide... (1664-1678)*, Bruxelles, 1985, pp. 156-157 (میرمیران).

۳. سیستانی، ملک شاه حسین، همان، صص ۱۸۷-۱۸۸، ۲۰۶، ۲۲۱، ۳۴۶، ۳۶۹ و ۳۷۶ و بافتی، محمد مفید، همان، ص ۱۰۸؛ ملک نیمروز یکی از نقبا در میان زابلیان بود. شاملو، ولی قلی بن داود قلی، همان، ج ۱، ص ۳۶۶.

۴. مدرسی طباطبایی، حسین، برگه‌ی از تاریخ قزوین، صص ۵۷، ۷۳، ۱۸۸، ۱۹۴ و ۲۳۰؛ نصرآبادی، محمد طاهر، همان، صص ۱۰۰، ۱۷۷ و ۱۹۴؛ بافتی، محمد مفید، ص ۷۵.

5. Bastiaensen (ed.), pp. 156-157.

۶. مدرسی طباطبایی، حسین، برگه‌ی از تاریخ قزوین، ص ۱۸۸. در قزوین در سال ۱۱۰۶ اق نقیب الممالک، بافتی، محمد مفید، ج ۳، ص ۶۲. ۷. مدرسی طباطبایی، حسین، برگه‌ی از تاریخ قزوین، ص ۲۲۹.

به دست آمده است. باید تصریح شود که نقیب، نماینده یا دست‌یار کلانتر بود. نقابت یک منصب رسمی حکومتی بود که برای آن حقوقی معین شده بود (۳۰ تومان در سال ۱۳۶۱ ه‍.ق/۱۷۲۴-۱۷۲۳ م) چرا که موظف بود برای سلامت و سعادت دولت دعا کند. (نوعی وظیفه برای یک سید) حال آن‌که رییس بازرگانان و محترفه (اصناف) و نقبای کهنتر (نقبای جزو) مأمور بودند که رسماً از او به عنوان رهبر روحانی (مرشد) و مستقل خودشان اطاعت کنند.^۱ عنوان نقیب النقا و دیگر عناوینی از این قبیل، به‌طور تلویحی، اشاره دارد که این مقام، زیردستانی مانند نقیبان (نقبای جزء) داشته است که تعدادی از آنها در هر شهری بودند؛ آنها حتماً رییس محلات شهرهای بزرگ و کوچک بودند. به سادات فقیر (۹) پول داده می‌شد که برای سلامت و سعادت شاه دعا کنند. طهماسب‌قلی خان (نادر شاه بعدی) ۴۸۰ نفر از نقبا و چاووشان بلندآواز را پیشاپیش خود به حرکت در می‌آورد که ادعیه‌ی گوناگونی را تلاوت می‌کردند.^۲

نقیب، در ابتدای هر فصلی از سال، یک مأمور جمع‌آوری مالیات (محصل) را انتخاب می‌کرد که برای ممیزی مالیات اصناف (بنیچه) با رییس اصناف تشریک مساعی نماید. او سپس سهم و میزان مالیات هر صنف و در درون صنف، سهم هر یک از اعضای صنف را - که در فهرستی که به مهر رییس صنف مهر شده، ثبت شده بود - تعیین می‌کرد؛ سپس نقیب این فهرست را مهر می‌کرد و برای تأیید و امضا به کلانتر تحویل می‌داد؛ بعد به رؤیت حساب‌رس (محتسب) می‌رسید و این فهرست مبنای جمع‌آوری مالیات قرار می‌گرفت. نقیب، هم‌چنین باید مطمئن می‌شد که رییس اصناف یا رییس محلات شهر حمایت دو سوم اعضای خود را به همراه داشته باشد. کلانتر نامزد ریاست صنف را تأیید و منصوب می‌کرد. نقیب، هم‌چنین ریش‌سفیدان، دراویش، هنرمندان خیابانی (اهل معارک)، تعزیه خوانان، روضه خوانان و امثال این‌ها را انتخاب می‌کرد.^۳ حوزه‌ی اجرایی نقیب، با توجه به

۱. همان، ص ۲۳۰.

۲. مروی، محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری، ج ۳، به تصحیح و با مقدمه و توضیحات و حواشی و فهرست‌های، محمد امین ریاحی، انتشارات علمی، ج سوم، ۱۳۷۴، ص ۲۲۹؛ الشمس و اللیل و النهار، الملك لله واحد النهار.

3. DM, pp. 121-123;

آتابای، بدری، همان، ص ۵۵. این ممکن است، چرا که یک هلندی عمل‌کرد نقیب را به عنوان ناظر مالیات‌های سالانه و هم‌چنین اجاره‌ی مغازه‌های واقع در کاروان‌سرا و قیمت‌های ضروری زندگی توصیف می‌کند. VOC, 2477 (4/1/1739), f. 743-744.

انتصاب مهتر معرکه‌گیران خیابانی، به‌طور دقیق با رییس بخش روشنائی قصرهای سلطنتی (مشعل‌دار باشی) مرتبط می‌شد.^۱

احداث یا پلیس شهر

رییس احداث یا عسس و پلیس شهر، تحت عناوین نایب، میر شب، پادشاه شب، عسس شب، عسس باشی یا عسس شهر شناخته می‌شد.^۲ شکل‌گیری منصب احداث به دوره‌ی قبل از تأسیس سلسله‌ی صفوی مربوط می‌شود.^۳ محمد ابراهیم نصیری، هم‌چنین پلیس شهر را، در اواخر قرن هفدهم، با عنوان شحنة نام می‌برد، که در آن زمان واژه‌ای مهجور بود.^۴ منصب عسس از داروغه یا وزیر شهر، که عسس را به خدمت می‌گرفت، خریداری می‌شد. گاهی اوقات این منصب را دو نفر در اختیار داشتند.^۵ وجود این‌که عسس یک مقام سطح پایین قضایی به شمار می‌آمد، می‌توان او را یکی از افراد برجسته‌ی شهر به حساب آورد؛ به عنوان مثال، هنگامی که یک فرمان سلطنتی یا رقم به هرات فرستاده می‌شد، به احداث، کلاتر، شیخ الاسلام و کدخدایان اطلاع داده می‌شد که استقبال شایسته‌ای از رقم مبارک اشرف به عمل آورند.^۶ تصور می‌شود محمد علی، عسس قزوین، یکی از امرا محسوب می‌شد؛ گرچه این، یک مورد استثنایی است.^۷

احداث، شب در شهر می‌گشت و ملاحظات خود را صبح زود به داروغه گزارش می‌داد. «احداث تحت امر داروغه است که کار اداره‌ی پلیس را انجام می‌دهد. این وظیفه‌ی اوست که شبانگاهان همراه گز مه‌های تحت فرمانش خیابان‌ها را برای جلوگیری از اخلال

1. TM, pp. 81, 83, 148.

2. Chardin, vol. 5, p. 263. (نایب، پادشاه شب)؛

واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۷۷۱؛

Savory (transl.), *History*, vol. 1, p. 469. (عسس باشی)؛

مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، همان، صص ۴۲۶-۴۲۷ (عسس شهر)؛ نصر آبادی، محمد طاهر، همان، صص ۶۶، ۳۴۳ (عسس [شب]).

۳. یزدی، تاج الدین حسن بن شهاب، جامع التواریخ حسنی، تصحیح ایرج افشار و حسین مدرسی طباطبایی، کراچی، ۱۹۸۷، صص ۹۵ [عسس شحنة]، ۱۷۵ [عسس خانه].

۴. نصیری، محمد ابراهیم بن زین العابدین، همان، صص ۱۰، ۳۷، ۴۲، ۴۵، ۵۶، ۶۳، ۲۱۰ و ۲۵۱.

۵. مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، همان، صص ۲۶۳، ۵۶۹.

۶. منتظر صاحب، اصغر، همان، ص ۳۹۷.

۷. افوخته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله، همان، ص ۳۹۳.

گشت بزند و با هر کس که برخورد می‌کند، او را متوقف سازد و چنانچه آن فرد نتواند دلیل قانع‌کننده‌ای بیاورد که چرا آن موقع از شب در بیرون از خانه است، احداث می‌تواند او را روانه‌ی زندان، و تنبیه نماید. داروغه، احداث را انتخاب می‌کند. بدین ترتیب احداث یکی از عاملان داروغه به حساب می‌آید؛ به هر حال، او در هر شهر و روستا، برای حبس مجرمین، «زندانی» برای خود دارد.^۱

هنگامی که اموال مسروقه کشف می‌گردید، یک سوم آن را به عنوان حق کشف به میر شب می‌دادند، که مطابق معمول، حقوق او محسوب می‌شد. اگر اموال مسروقه به دست نمی‌آمد، میر شب مجبور بود که غرامت آن را از جیب خود بپردازد؛ گرچه یک فرصت چهل روزه هم برای یافتن اموال دریافت می‌کرد. او هم‌چنین یک تنخواه غذایی روزانه، برای تغذیه‌ی زندانیانی که مسئولیتشان را بر عهده داشت، از سرکار خاصه‌ی شریفه دریافت می‌کرد، تا احدی از گرسنگی تلف نشود.^۲

پهلوان محمد، احداث هرات، بر روی نیمکتی (صندلی) در بازار می‌نشست و از آن‌جا نظارتش را بر شهر سازمان‌دهی می‌کرد.^۳ این روایت تلویحاً اشاره می‌کند که احداث رییس پلیس روز هم بوده است. به نظر می‌رسد که در هرات یک نیروی پلیس برای گشت‌زنی در روز (شحنه) و دیگری برای شب (عسس) وجود داشته است.^۴ با وجود این، عمل‌کرد عسس و شحنه قبل از صفویان، این نکته را به ذهن متبادر می‌سازد که این دو مقام یک شغل بوده‌اند؛^۵ چنان‌که سایر شواهد و مدارک عصر صفوی نیز این مطلب را تأیید می‌کنند.^۶ در سایر شهرها وظیفه‌ی پلیس روز احتمالاً بر دوش داروغه‌ی بازار بود.^۷ عسس

1. Thevenot, vol. 2, p. 103; Kaempfer, *Am Hofe*, p. 131.

2. *DM*, p. 123; Richard (ed.), vol. 2 pp. 31, 321.

۳. منتظر صاحب، اصغر، همان، ص ۳۹۸؛ **داروغه بازار** در دوره‌های بعد نیز کماکان در جایگاه مهمی (**تخت داروغه**) یا در **چهارسوی** (چهار راه) می‌نشست؛ ذبیحی و ستوده، همان، ج ۷، ص ۸۷؛

Floor, Willem, "The Market police in Qajar Persia, the office of darugh-yi bazar and muhtasib", *Welt des Islams* 13 (1971), pp. 212-229.

۴. والهی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۱۹۸.

۵. یزدی، تاج‌الدین حسن بن شهاب، همان، صص ۹۵ و ۱۲۸.

۶. فومنی، ملا عبدالفتاح، همان، ص ۲۳۸ (**شحنه‌ی اوردیل**).

۷. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۶۴۳؛ روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، ج اول، ۱۳۵۷، ص ۶۳۳.

می‌توانست متخلفین از قانون را جریمه و یا فلک نماید.^۱ اگر عسس وظیفه‌ی خود را فراموش می‌کرد، مجرمان از آن وضعیت سوء استفاده می‌کردند؛ به عنوان مثال، بازاریان کرمان، به خاطر اهمال عسس مورد دست‌برد و تاراج سنگین دزدان واقع شدند.^۲ چنین غفلت و رفتار ظالمانه‌ی پلیس، می‌توانست عواقب شومی در پی داشته باشد؛ به عنوان مثال، محمد لکور، رئیس پلیس شهر (شحنه) و محمد علی، (عسس) هرات که با مردم بر وجه پسندیده معاشرت نمی‌نمودند، به‌دست عده‌ای از اجامره (اوباش) شهر به قتل رسیدند.^۳ با وجود این، چنانچه عسس وظیفه‌ی خود را، همانند عسس یزد، به خوبی انجام می‌داد، مردم می‌توانستند مغازه‌های خود را، به‌راستی، حتی در شب هم باز بگذارند و به خانه‌های خود بروند؛ چرا که کسی جرأت نداشت چیزی را از مغازه‌ها بدزدد.^۴ در واقع یک عبارت فارسی در دوره‌ی صفوی رایج بود: «مانند دزدان از رسیدن عسس گریزان‌اند».^۵ عسس نماینده‌ای در میان عمال خود داشت و گزارش‌هایی را که نزد کاتب (نویسنده عسس) نگه‌داری می‌شد، ثبت می‌کرد؛ چنان‌که این رویه در اصفهان معمول بود؛^۶ و بالاخره این‌که به نظر می‌رسد عسس اصفهان در ساختمان مخصوصی مستقر بود؛ زیرا روایت شده است که در جولای ۱۷۰۲م صفی قلی خان، ناظر مخلوع، در «ساختمان احداث یا ضابط قضایی دولت» زندانی شد.^۷

محتسب، ناظر اخلاق عمومی، بازرس سیار اوزان و مقیاس‌ها

کارکرد و نقش محتسب دارای سابقه‌ای طولانی است که پیش از دوره‌ی اسلام و شکل‌گیری جوامع اسلامی پدید آمده است.^۸ در قرن شانزدهم، محتسب معمولاً یک سید

1. Chardin, vol. 5, p. 263; vol 6, p. 78.

۲. مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، همان، ص ۲۶۳.

۳. واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۱۹۸.

۴. بافتی، محمد مفید مستوفی، همان، ج ۳، ص ۱۲۰؛ هم‌چنین برای اطلاع از مورد مشابه آن در لار طی سال ۱۵۴۰م رک: Morton, p. 48.

۵. واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۶۷۲.

۶. نصر آبادی، محمد طاهر، همان، ص ۴۱۲.

7. VOC 1679, f. 85.

احداث اصفهان در سال ۱۷۳۵م حاجی باشی (حاجی باسی) بود که از هلندیان تقاضای شراب و کنیاک کرد.
VOC 2357 (26 June 1733), f. 749.

8. W. Floor, "The office of muhtasib in Iran", *Iranian Studies* 18 (1985), pp. 53-74.

بود؛ و غالباً فردی را به این منصب می‌گماشتند که با تعالیم و آموزه‌های اسلامی آشنایی داشته باشد. گاهی او منصب مذهبی دیگری، نظیر خطابت را هم در اختیار داشت.^۱ به مرور زمان، محتسب بیش‌تر اهمیت خود را از دست داد.^۲ اکثر مسائل و مواردی که به شیخ الاسلام، قاضی و صدور ارجاع می‌شد، در واقع در حوزه‌ی صلاحیت و اختیار محتسب بود. به هر حال، محتسب، به تدریج اختیار و صلاحیت رسیدگی به جرایمی نظیر خلاف اخلاق و عفت عمومی و کارهای نامشروع (مانند قماربازی) را از دست داد و این امور را صدر انجام می‌داد و محتسب فقط بازرسی بازار و نظارت بر اوزان و قیمت‌ها را بر عهده داشت.^۳ در قرن شانزدهم، هنوز محتسب به مسائل قانونی (شرعی) رسیدگی می‌کرد؛ به

۱. منجم، ملا جلال الدین، همان، صص ۸۰، ۳۱۸ و ۳۲۹؛ قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۳۴۰، ۴۵۵-۴۵۶ و ۵۶۵ و ج ۲ صص ۹۴۰، ۹۵۹.

Savory (transl.), *History*, vol. 1, pp. 239-240.

واله ایصفهانی، محمد یوسف، همان، صص ۴۲۱-۴۲۰ و ۴۲۵؛ نصرآبادی، محمد طاهر، همان، صص ۱۶، ۹۶، ۱۱۴ و ۱۹۰؛ بافقی، محمد مفید، همان، ج ۳، صص ۲۴۵، ۳۷۱-۳۷۲. برای اطلاع از فهرست شهرها و محتسب‌ها ر.ک: DM, pp. 90-91.

* مطالعه‌ی تاریخ اجتماعی ایران نشان می‌دهد که در دوره‌هایی از این مرز و بوم به‌ویژه هنگامی که زمام‌داران مقتدری، هم‌چون شاه عباس اول، بر مسند امور بوده‌اند، محتسب کارکرد اجتماعی بسیار مثبتی داشته است؛ اما انحطاط و زوال هیأت‌های حاکمه بر تمام ارکان اجتماعی کشور تأثیر می‌گذاشت و مجریان امور از فرصت سوء استفاده نموده، خود شریک جرم و تباهی می‌شدند و وظیفه‌ی خود را فراموش می‌کردند. محتسب هم از این قاعده مستثنا نبود و این روند در متون ادبی و تاریخی ایران به خوبی منعکس شده است.

قاضی ار با ما نشیند بر فشاند دست را
محتسب گر می خورد معذور دارد مست را
ر.ک: شرح گلستان، محمد خرائلی، سازمان انتشارات جاویدان، ج ۵، ۱۳۶۳، ص ۳۲۴.

پروین اعتصامی شاعر معاصر، در بیانی زیبا و سمبلیک، وضعیت محتسب و نیز علل سیر انحطاطی آن مقام را بیان کرده است که می‌توان آن را با هر دوره‌ای از تاریخ ایران تطبیق داد:

محتسب مستی به‌ره دید و گریبانش گرفت
گفت: مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی
گفت: می‌باید تو را تا خانه‌ی قاضی برم
گفت: نزدیک است والی را سرای، آن‌جا شویم
گفت: تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب
گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان
گفت: از بهر غرامت جامه‌ات بیرون کنم
گفت: آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه
گفت: می بسیار خوردی، زان چنین بیخود شدی
گفت: باید حد زند هشیار مردم، مست را
ر.ک: دیوان پروین اعتصامی، ص ۳۷۴. (م)

مست گفت ای دوست، این پیراهن است افسار نیست
گفت: جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست
گفت: رو صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست
گفت: والی از کجا در خانه‌ی خمار نیست؟
گفت: مسجد جایگاه مردم بدکار نیست
گفت: کار شرع کار درهم و دینار نیست
گفت: پوسیده است، جز نقشی ز بود و نار نیست
گفت: در سر عقل باید، بی‌کلاهی عار نیست
گفت: ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست
گفت: هشیاری بیار این‌جا کسی هشیار نیست

عنوان مثال، شاه طهماسب اول خوابی دید که در اثر آن توبه‌ی نصوح نمود و به مسلمانی‌اش حیاتی دوباره بخشید؛ بنابراین، به میرهادی موسوی محتسب فرمان داد که از تمام منهیات جلوگیری کند.^۱ «شاه اسماعیل دوم میرزا زین العابدین محتسب کاشی را که با وجود تشیع فطری همیشه مزاح‌گویی می‌کرد، فرمود که به مساجد برود و شعرها را از سقف و دیوار مسجد محو نماید. او به مساجد رفته، به جهت خوش آمد اسماعیل میرزا اسم سامی امیرالمؤمنین علیه السلام و مدح و مناقب حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام را نیز تمام پاک کرد. این صورت نیز بر طبایع گران آمد و موجب کدورت خاطر مردم را فراهم آورد.^۲ هم‌چنین علما و محتسب، درویش خسرو قزوینی را از نشستن در مسجد و انجام فعالیت‌های تبلیغی منع کردند.^۳

به هر حال، در قرن هفدهم، محتسب الممالک قیمت اجناس و مهم‌تر از همه، خواروبار و غله را، با توجه به فصل و زمان برداشت محصول، تعیین، و به صحت کیل‌ها و اوزان رسیدگی، و کسبه‌ی متقلب را بر حسب میزان و نوع گناهی که مرتکب شده بودند، به فلک، زندان یا مرگ محکوم می‌کرد. وی هر ماه، فهرست قیمت‌ها را به دروازه‌های کاخ می‌جسباند و مهر خود را نیز ذیل فهرست می‌زد، تا بیوتات از قیمت واقعی اجناس مطلع شوند.^۴ این فهرست قطعی قیمت مواد غذایی، در سایر ایالات نیز اعمال می‌شد؛^۵ حال آن‌که شیخ الاسلام جزء افرادی بود که نرخ کالاها (تسعیر اجناس)^{*} را گردآوری می‌کردند.^۶

2. DM, pp. 89-90.

۱. شیرازی، عبدی بیگ، تکملة الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۷۷.

2. Savory (transl.), *History*, vol. 1, p. 321.

3. Savory (transl.), *History*, vol. 2, p. 647.

نثر ارجاع ۳۵۴ و ۳۵۵ از منبع فارسی نقل شده است. (م)

4. Kaempfer, *Am Hofe*, pp. 86, 132; Chardin, vol. 6, p79;

آتابای، بدری، همان، ص ۵۴.

5. DM, p. 90, TM, p. 83.

در این‌که واقعاً محتسب الممالک اختیار داشته که افراد را به مرگ محکوم نماید، جای تردید است و تذکرة الملوك اشعار بر این دارد که: «در باب تسعیرات اجناسی که اصناف به مردم شهر می‌فروشد، اگر احدی از اهل حرفه از قرارداد او تخلف نماید او را تخته کلاه می‌نماید تا موجب عبرت دیگران گردد».

رک: تذکرة الملوك، همان، ص ۴۹. (م)

* نرخ گذاشتن، تعیین بها کردن، ارزیابی، تبدیل پول کشوری به پول کشور دیگر، مبادله‌ی ارز (فرهنگ معین). (م)

۶. مشیزی بردسیری، میرمحمد سعید، همان، صص ۳۵۱-۳۵۲.

معمولاً محتسب سه مشاور یا ارزیاب در اختیار داشت که او را در اخذ تصمیم یاری می‌کردند. قاعده این بود که هر پنجشنبه، دادرسان سطح پایین شهری با محتسب و سه ارزیابی که در خدمت او بودند، برای تعیین قیمت‌ها گرد هم می‌آمدند و در روز شنبه جارچی مردم را در جریان قیمت‌ها قرار می‌داد؛ «اما علی‌الرسم، قیمت‌گذاری اجناس خوراکی زمانی صورت می‌پذیرفت که اجناس، کمیاب شده بود؛ به علاوه، پلیس را مثل هر شخص دیگری می‌شد با رشوه تطمیع کرد».^۱ در تابستان ۱۰۹۰ ه‍.ق/۱۶۷۹ م، شاه به رئیس شکارچیان سلطنتی (میر شکار باشی) دستور داد که قیمت مواد غذایی را مشخص کند، تا اشخاص با آگاهی از انواع مجازات‌ها، سطح قیمت‌های جدید را رعایت کنند.^۲ محتسب، بازارها و مغازه‌ها را بازرسی می‌کرد و سهم مالیاتی اصناف را معین می‌نمود. رئیس جارچیان (جارچی باشی) موظف بود که هر هفته قیمت‌ها را به اطلاع عموم برساند. او تعدادی جارچی در اختیار داشت؛ چرا که اعلامیه‌های او مورد استفاده قرار نمی‌گرفت.^۳ اگر کسی در مورد اوزان شکایت داشت، آنها سنگ‌ها را با شاخص‌های ضرب‌خانه مقایسه می‌کردند. مردم ترازوهایی در خانه داشتند و اجناسی را که اتباع نموده بودند، دوباره وزن می‌کردند.^۴ متقلّین و متخلّفین را چنین کیفر می‌دادند که دیگ مسی سنگینی را روی سر آنها می‌گذاشتند و در حالی که پیشاپیش آنها شیپورزن‌ها حرکت می‌کردند و کودکان کوی و برزن فریاد می‌زدند، آنها را در خیابان‌های شهر می‌گرداندند. این دیگ مسی، که به آن زنگوله و دم رویاه آویخته بودند، به اندازه‌ای بزرگ بود که کارکنان محتسب مجبور بودند، هنگام حرکت متهمی که مردم برای استهزا دور او را گرفته بودند، دو طرف آن را با دست نگه دارند.^۵

→ منصب شیخ الاسلام منصبی نبود که در این کار مداخله‌ای داشته باشد و نمونه‌ای که مؤلف بدان اشاره کرده است، نمی‌تواند برای دوره‌ی صفوی قابل تعمیم باشد و شیخ‌الاسلام مذکور ظاهراً بی‌جهت در این کار مداخله کرده و تصمیم او هم نافذ نبوده است. (م)

1. Chardin, vol 6. p. 130;

در صفحه‌ی ۱۳۰ شعری است که دومان هم آن را گزارش کرده است.

2. VOC 1351 (1679) f. 2588v.

Brosset, vol. 2, part 2, p. 27.

هم‌چنین ر.ک:

3. Chardin, vol. 6, p. 80.

4. Chardin, vol. 6, p. 120.

5. Kaempfer, *Am Hofe*, p. 132; *DM*, p. 90.

این ارجاع با استفاده از ترجمه‌ی سفرنامه‌ی کمپفر تکمیل گردیده است. ر.ک: سفرنامه کمپفر، انگلبرت کمپفر، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چ سوم، ۱۳۶۳، ص ۱۶۵.

در اواخر دوره‌ی حکومت صفویان، محتسب الممالک (در این اواخر صاحب نسق نیز نامیده می‌شد.) هم‌چنین موظف بود که با رؤسای اصناف ملاقات و همکاری، و قیمت‌ها را تعیین کند. او ناظر قصر سلطنتی (ناظر بیوتات) را از کم و کیف قیمت‌ها مطلع می‌کرد و از آن پس، کارکنان زیر دست ناظر قصر سلطنتی ملزم بودند اجناس را مطابق قیمت‌های مندرج در فهرست محتسب خریداری کنند. کسانی که از قیمت‌های مندرج در فهرست تخلف می‌کردند، سرشان را تخته کلاه می‌کردند و گرد شهر می‌گرداندند. به هر حال، این عده افراد بدشانسی بودند و صرفاً بدین جهت با آنها این‌گونه برخورد می‌کردند که به مغازه‌داران نشان دهند که اگر باج سیبل نپردازند، عاقبت شومی در انتظارشان خواهد بود. معمولاً محتسب، در ازای دریافت رشوه، کسانی را که گران‌فروشی می‌کردند، بدون ایجاد مزاحمتی، آزاد می‌گذاشت.^۱ محتسب، هم‌چنین ۳۶ نماینده در ایالات منصوب می‌کرد که همان نقش را بازی می‌کردند.^۲ این نقش‌ها و کارکردهای محتسب متمایل به موروئی شدن (امیر ارثی) بود؛ چنان‌که یک مورد ارثی آن در کرمان بود.^۳

یارغو یا قاضی پلیس

محکمه‌ی یارغو، از دوره‌ی مغول پدید آمد و در دوره‌ی جانشینان آنها، از جمله تیموریان، کماکان باقی ماند.^۴ وجود محکمه‌ی یارغو در عصر صفوی نیز به دوره‌ی سلطنت شاه

1. Richard (ed.), vol. 2, p. 27.

۲. برای اطلاع از جزئیات هر محل و میزان حقوق محتسب الممالک ر.ک:

DM, p.90, TM, p. 83.

ایشان هم‌چنین به صاحب نسق معروف بودند. به عنوان نمونه، برای اطلاع از آنهایی که در تون و طبس بودند، ر.ک: مروی، محمد کاظم، همان، ص ۳۸.

۳. مشیزی بردسیری، میرمحمد سعید، همان، ص ۴۹۸.

۴. این اصطلاح مغولی نه تنها بعد از مغولان در عرف دیوان‌سالاری تداوم یافت، بلکه همانند بسیاری از اصطلاحات ترکی - مغولی دیگر در زبان ادبی نیز متداول شده و به کار رفته است:

عاشق از قاضی نترسد می‌بیار بلکه از یرغوی دیوان نیز هم

ر.ک: دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، چ سینا، تهران، بی تا، ص ۲۵۰.

و در همین زمینه سعدی آورده است:

گر بی‌وفایی کردم یـرغو بـقائـان بردمی
و در جای دیگر می‌گوید:

سعدی دگر بار از وطن عزم سفر کردی چرا
از دست آن ترک خطا یرغو به قان می‌برم

ر.ک: کلیات سعدی، محمد علی فروغی، انتشارات ققنوس، چ سوم، ۱۳۶۸، صص ۴۴۶ و ۶۷۰.

اسماعیل اول باز می‌گردد.^۱ به غیر از یک استثنا، در مورد تداوم استفاده از این محکمه در دوره‌ی صفوی اطلاعی نداریم. به نظر می‌رسد که تشکیلات یارغو در گرجستان به حیات خود ادامه داد. در سال ۹۹۹هـ/ق ۱۵۹۱م، طی حکمی، کوشبار بیگ جواج اوغلو* به سمت پلیس قضایی گرجستان (یارغوچی الکای گرجستان) منصوب گشت. این حکم مقرر داشت که یارغوچی یا قاضی پلیس می‌تواند در تمام موارد تحقیقاتی و قضایی مداخله کند؛ ولی مجاز نبود در مراحل استنطاق از شهود شرکت کند؛ که این وظیفه‌ی کشیشان مسیحی بود. او هم چنین مجاز نبود به جرایم قتل (قضیه‌ی خون) رسیدگی کند؛ چرا که این امر در صلاحیت قضایی دیوان بود. قبل از تسخیر گوری، تاوان (جریمه) سرقت به شرح ذیل توزیع می‌شد: ۱/۵ سهم برای دیوان، یک سهم برای مالک و نیم سهم برای یارغوچی، به عنوان حق الزحمه‌اش (رسوم). بعد از فتح گوری و هنگامی که دزدی در الکای دیگری روی می‌داد، جریمه به شرح ذیل توزیع می‌شد: دو سهم برای دیوان، دو سهم برای مالک، و یک سهم برای یارغوچی. در مواردی که دزدی در ناحیه‌ی خاصه روی می‌داد، جریمه این‌گونه توزیع می‌شد: چهار سهم برای دیوان، دو سهم برای مالک و یک سهم برای یارغوچی. حکم جریمه‌ی «شکستن دندان»، ۳۰۰، ۲۰۰ یا ۱۰۰ شواری (واحد پول گرجستان)، به ترتیب، برای افراد طبقه‌ی عالی، متوسط یا پایین جامعه بود و بیش از این نمی‌بایست مطالبه می‌شد. هم چنین حکم جریمه‌ی «شکستن سر» نیز متغیر بود؛ یعنی: ۱۰۰، ۶۰ یا ۴۰ شواری، به ترتیب، برای افرادی که به طبقات عالی، میانه یا پایین جامعه تعلق داشتند.^۲ وجود یارغوچی به حکم دیگری هم باز می‌گردد که در سال ۱۰۰۲هـ/ق ۱۵۹۴م صادر شده است. در آن حکم بعد از امرا و داروغه‌ها و قبل از کدخدایان و اعیان (اشراف) از مقام یارغوچی هم ذکری به میان می‌آید.^۳

به نظر می‌رسد که مقام قضایی دیگری در گرجستان وجود داشت که حوزه‌ی اقتدار و صلاحیت قضایی او در برابر دیوان بیگی، داروغه و روحانیون مذهبی کاملاً مشخص شده بود. ممکن است یارغوچی یک صاحب منصب شهری بوده باشد، اما حوزه‌ی اصلی

۱. خواندمیر، همان، ج ۴، صص ۵۶۶-۵۹۴.

* Kushbar Beg Javajoghlu.

2. J. Karst, *Code georgien du roi Vakhtang VI*, Strasbourg, 1935. pp. 86-88; Puturidze, *Gruzino-persidskie*, doc. 15.

3. Puturidze, *Gruzino-persidskie*, doc. 190.

فعالیت او مناطق روستایی بود. در بخش گوری، او اجازه نداشت حق الزحمه‌ی خود را از روحانیون مذهبی، که معاف از مالیات یا ترخان بودند، مطالبه نماید.^۱ در همین راستا، مالیات دیگری در سال ۹۹۴ ه‍.ق/۱۵۸۶ م اخذ می‌شد که به آن سرغو* می‌گفتند. این مالیات حق الزحمه‌ای برای تحقیق و بازجویی قضایی بود. به هر حال احتمال زیادی وجود دارد که اصطلاح سرغو، تصحیفی از یارغو باشد.^۲

تشکیلات قضایی روستایی

همان‌طور که در مقدمه‌ی این مقاله گفته شد، در جوامع روستایی، کدخدا یا رئیس، مسئولیت اجرای قانون را بر عهده داشتند. آنها نقشی مشابه کلاتر را بازی می‌کردند، اما دایره‌ی نفوذ و اختیارشان محدودتر بود.^۳

معمولاً، روستاییان این رهبران محلی را انتخاب می‌کردند.^۴ در مناطق تیول و سیورغال، حق مالک، قانون بود. تیول‌دار و سیورغال‌دار می‌بایست مواردی را مورد رسیدگی قرار می‌دادند که خود جوامع روستایی نمی‌توانستند آن را حل و فصل کنند. به هر حال مالکان اجازه نداشتند که در مورد احداث اربعه،^۵ از جمله، آدم کشی (قضیه خون) رسیدگی و قضاوت نمایند.^۶ همه‌ی آنها تحت امر داروغه بودند.

نتیجه

ما در حوزه‌ی نظام قضایی، شاهد ثبات سازمانی قابل توجهی هستیم؛ هیچ‌گونه تغییر قدرتی از اداره‌ی خاصه نسبت به ممالک وجود نداشت. گرچه صدر خاصه از همکارش، صدر ممالک، اهمیت بیش‌تری یافت، مع هذا این تغییر در نتیجه‌ی افزایش قدرت دیوان بیگی، به قیمت کاهش قدرت صدور، در مواردی که آنها مسئولیت مشترک داشتند، بود.

1. *ibid.*, doc. 190.

* نوعی عوارض (آق قویونلو)، (فرهنگ معین). (م)

2. *ibid.*, doc. 11.

3. Chardin, vol. 5, p. 332.

4. Richard (ed.), vol. 2, p. 293.

5. Puturidze, *Gruzino-persidskie*, docs. 145, 158, 163.

6. *Ibid.*, docs. 30, 33, 34, 89, 95, 100, 101, 109, 117, 118, 121, 126, 129, 130, 131, 134.

برای اطلاع از یک بحث کلی راجع به اقتدار قضایی مالکان ر.ک:

W. Floor, *A Fiscal History of Iran in the Safavid and Qajar Periods*, New York, 1999, pp.144-149.

دیوان بیگی، در اواخر دوره‌ی صفوی، به ندرت کرسی قضاوت خود را با صدور تقسیم می‌کرد و اغلب مستقلاً به مواردی که در حوزه‌ی تخصصی و صلاحیت صدور بود، رسیدگی می‌نمود. تمام قوه‌ی قضایی شرعی، به طور منطقی، در امتداد ساختار عرفی دولت بود؛ چراکه صدور، قضات و شیخ الاسلام‌ها قاضی‌های مستقلی نبودند و توسط شاه یا نماینده‌اش انتخاب می‌شدند. نهادهای مذهبی، برای اجرای احکامشان، نیازمند همکاری مراجع عرفی بودند. سرانجام، مقامات قضایی عرفی یا شرعی علاقه‌مند به حفظ وضع موجود بودند؛ چراکه منصب‌هایشان، در بیش‌تر موارد، به‌ویژه در ایالات، موروثی شد. واقعیت این است که عدم اختلاف فاحش در چشم‌اندازهای سیاسی، اجتماعی و مذهبی، ایجاد این وضعیت را تسهیل کرد. مسلم بود که احتجاج علمای مذهبی که حقانیت عرف، یا محکمه‌ی حقوق عرفی را زیر سؤال می‌بردند، جدالی در جهت افزایش موقعیت و نفوذ خودشان بود و این زیر سؤال بردن هیچ ارتباطی با به چالش کشاندن ساختار اجتماعی و حقوقی نداشت.

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش دوم:

**صدر یا رئیس تشکیلات مذهبی،
قضایی و اوقاف در عصر صفوی
و سایر اعضای نهاد مذهبی**

مقدمه

مهم‌ترین منصب مذهبی در دولت صفوی، صدر بود که نمونه‌ای از منصب ایرانی محسوب می‌شد؛ از این رو، این منصب صرفاً در مناطقی که تحت تأثیر فرهنگ ایرانی بوده‌اند (ایران، آسیای میانه، مغولان هند*) مشاهده شده است.

عنوان صدر در سده‌ی سیزدهم میلادی به کار برده شد؛^۱ اما در بیش‌تر قرن چهاردهم (تا حدود سال ۱۳۷۰م) هنوز عنوانی افتخاری بود که برای تعدادی از بزرگان به کار می‌رفت.^۲ معنای اولیه‌ی این عنوان تا اواخر دوره‌ی قاجار، هنگامی که نخست وزیر به صدر اعظم، یعنی نخستین فرد از میان بزرگان، ملقب گشت، کاربرد داشت.

طی دوره‌ی زمام‌داری تیموریان، هم‌چنین در دوره‌ی حکومت قراقویونلوها و آق‌قویونلوها**، صدر به مهم‌ترین منصب دار مقام مذهبی مبدل گشته بود.^۳ همین طور

* برای اطلاع تفصیلی درباره‌ی صدر^۳ در ماوراء النهر، در دوره‌ی ایلخانان تا تیموریان و از تیموریان تا عصر ترکمانان و مغولان هند، رک:

"Sadr" in: *Encyclopaedia of Islam*, 2ed. 748-757. (م)

1. Heribert Horst: *Die Staatsverwaltung der Grosselguquen und Iran unter den Horezmsahs (1038-1231)*. Wiesbaden 1956, p. 17.
2. Ei s.v. sadr; Gottfried Hermann: *Zur Entstehung des Sadr-Amtes*. In: U. Haarmann und Peter Bachmann (eds.): *Die Islamische Welt zwischen Mittelalter und Neuzeit: Festschrift für Hans Robert Roemer zum 65. Geburtstag*. Wiesbaden 1979, pp. 278-295.

** در دوران کوتاه حکومت سلطان خلیل آق قویونلو، قاضی علاء بیهقی در مقام صدر یا به عبارت دیگر، مقتدای روحانی که به امور مربوط به موقوفات رسیدگی می‌کردند، خدمت می‌کرد. در زمان سلطان یعقوب منصب **صدارت** به قاضی صفی‌الدین عیسی ساوجبلاقی داده شد و این همان کسی بود که اوزون حسن او را به پیشنهاد مستوفی الممالک، خواجه شکر الله، به معلّمی شاه‌زاده یعقوب گماشته بود؛ اما چون یعقوب، خود، به تخت سلطنت نشست، دیگر نه تنها معلم او به سمت **صدارت** ارتقا یافت، بلکه در عین حال، وکیل نیز شد که به زبان اداری امروزی، مجموعاً، به معنی چیزی در حدود نایب السلطنه است. رک: والتر هینتس، تشکیل دولت ملی ایران (حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی)، ترجمه‌ی کیکاوس جهان‌داری، نشریه‌ی کمیسیون معارف، بهمن ماه ۱۳۴۶، ص ۱۲۸؛ هم‌چنین برای اطلاع تفصیلی در مورد صدور این دوره، رک: حسن زاده، اسماعیل، حکومت ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو در ایران، انتشارات سمت، چ اول ۱۳۷۹، صص ۱۷۷ و ۱۹۳.

صدر، رییس تمام مقامات مذهبی (مناصب شرعی)، نیز متصدی تمام موقوفات مذهبی بود و به همین دلیل تأکید می‌شد که صدر باید فردی سید، فرهیخته و اسوهی رفتاری و مدیری مجرب باشد. در دوره‌ی تیموریان، صدر در رأس «متولیان خاص و عام، منتصبان امور شرعی، اهل امامت، نقبا، سادات، قضات، محتسبان، خطبا، ائمه، مدرّسان، اصحاب فتوا، متولیان و متصدیان امور اوقاف» قرار داشت. او این مقامات مختلف زیر دست را منصوب (یا عزل) می‌کرد و نسبت به عمل‌کرد آنان مسئولیت داشت و باید بر میزان برخورداری آنان از رفاه اجتماعی نظارت می‌کرد. علاوه بر این، صدر وظیفه داشت که رفتار و کردار صحیح مذهبی را در اجتماع گسترش دهد و مواظب باشد که احکام مذهبی در جامعه ملحوظ و عملی گردد.^۱ صدر، متصدی اداره‌ی موقوفات هم بود و باید مراقبت می‌کرد که موقوفات، اعم از دولتی و شخصی، به‌خوبی اداره شوند؛ یعنی از ساختمان‌های وقفی مواظبت شود. صدر، هم‌چنین مسئول انتصاب تمام اشخاصی بود که استحقاق اداره‌ی امور را داشتند؛ اداره‌ی مساجد، مدارس و رسیدگی به اوضاع و احوال افرادی، نظیر سادات، فقها و شیوخ، نیز دست‌گیری از فقرا، نیازمندان و ایتام، از جمله وظایف او بود. این منصب، غالب اوقات، به بیش از یک نفر واگذار می‌شد. علاوه بر صدر و ابسته به حکومت مرکزی، صدور ایالتی هم در دوره‌ی تیموریان وجود داشتند که الزاماً نمی‌بایست هم‌قطاران خود را در شهرهای بزرگ تحت انقیاد درآورند.^۲

در دوره‌ی صفوی، منصب صدر یا صدارت مهم‌ترین مقام رسمی مذهبی بود. نقش صدر در عصر صفوی، همانند قرینه‌ی خود در دوره‌ی قبل از صفوی، به اداره‌ی املاک، اموال و مباشران موقوفات رو به رشد مذهبی و توزیع درآمد آنها میان ارباب و ظایف (علماء، سادات، طلاب، فقرا) و ریاست بر مقامات قضایی محاکم مذهبی محدود شد.^۳ اگر چه صدر در رأس نهاد مذهبی قرار داشت، اما او مستقل از تشکیلات سیاسی و

3. Walther Hinz: *Irans Aufstieg zum Nationalstaat im funfzehnten Jahrhundert*. Berlin - Leipzig 1936, pp. 115, p. 134; Vladimir Minorskiy: *A Civil and Military Review in FARS 881/1476*. In: BSOS X, pp. 150, 153, 161; Barthold, *Ulug Beg*, p. 153; Hermann, p. 281.

1. Hans Robert Roemer: *Staatsschreiben der Timuridenzeit. Das Sharafnama des 'Abdallah Marwarid in kritischer Auswertung*. Wiesbaden 1952, pp. 144-145.

2. Herrmann, p. 280-282; Roemer, p. 146.

3. Francis Richard (editor): *Raphael du Mans, missionnaire en Perse au XVIIe s.* 2 vols. Paris 1995, vol. 2, p. 268.

نظامی صفوی نبود؛ در حقیقت او جزئی از آن تشکیلات بود؛ حتی در لشکرکشی‌ها هم شرکت می‌کرد.^۱ صدر همانند سایر دولت‌مردان برجسته‌ی اوایل عصر صفوی، رتبه‌ی امیری را برای خود نگه داشت. آخرین امیر-صدر که مقامش را حفظ کرد، در سال ۹۳۱ هـ. ق. ۱۵۲۵ م دار فانی را وداع گفت. بعید است که این امر، چنان‌که سیوری معتقد است، نشان‌دهنده‌ی یک دگرگونی در سیاست صفویان مبنی بر حرکت از توسعه‌طلبی به سوی استحکام و تثبیت باشد؛ زیرا ما هیچ تغییر و تحولی در منصب و اقتدار صدر بعد از آن دوره مشاهده نمی‌کنیم. اوزبکان نیز رسم داشتند هنگامی که در مرحله‌ی توسعه‌طلبی بیش‌تر نبودند، هم‌چنان فردی را با رتبه‌ی امیری به صدارت برگزینند.

سیوری هم‌چنین، به اشتباه، پنداشته است که نهاد مذهبی صفویان، قبلاً مستقل از ساختار سیاسی آنها عمل می‌کرد، تا جایی که تنها در ظاهر از آن تمکین می‌نمود؛ چرا که صدر، مسئولیت تمام امور مربوط به سیورغال را حق انحصاری خود قرار داده بود. صرف نظر از این حقیقت که واقعیت خارجی نمی‌تواند با این تصور مرتبط و منطبق باشد، اصطلاح سیورغال که در متن مورد اشاره‌ی سیوری به کار رفته است، صرفاً به اموال وقف اشاره می‌کند.^۲ صدر مهم‌ترین پیشوای ترویج شیعی‌گری نبود. بعضی از صدور اولیه، غالباً

1. Roger Savory: *The Principal Offices of the Safavid State During the Reign of Isma'il I.* (907-930/1501-1524). In: BSOAS 23 (1960), pp. 103-104; *ibid*: *The Principal Offices of the Safavid State During the Reign of Tahmasp I.* (930-984/1524-1576). In: BSOAS 24 (1961), pp. 79-83; *ibid*.: *Some Notes on the Provincial Administration of the Early Safawid Empire.* In: BSOAS 27 (1964), pp. 123-126.

شاید حضور صدر در لشکرکشی‌ها و مداخله‌ی او در امور نظامی، ناشی از ویژگی مسلط نظامی دولت صفوی، حداقل در اوایل تشکیل این سلسله، بوده است و همین امر تا حدودی مناصب مختلف دولت را تحت تأثیر خود قرار داده بود. از همین روی صدر سید شریف شیرازی در نبرد جالدردان حضور یافته و کشته شد. ر.ک: جهانگشای خاقان، مقدمه و پیوست‌ها الله دتا مضطر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۴۰۶ هـ. ق. صص ۴۹۴ و ۵۰۰.

2. Eskander Beg Monshi: *History of Shah Abbas the Great*, Tr. R. M. Savory. 2 vols. Boulder 1978, vol. 2, p. 735.

همان‌نامه بخارا، از صدارت پناه مولانا شرف‌الدین عبد الرحیم صدر یاد می‌کند که در دستگاه محمد خان شیبانی بوده است. ر.ک: خنجی، فضل‌الله بن روزبهان، همان‌نامه بخارا (تاریخ پادشاهی محمد شیبانی) به اهتمام منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۲۵۳۵ ش، صص ۲۷، ۷۰، ۲۵۳ و ۳۵۰ (م).

3. Savory: *Principal Offices during Tahmasp*, p. 79, n. 10.

برای اطلاع تفصیلی ر.ک:

Willem Floor: *A Fiscal History of Iran in the Safavid and Qajar Period*. New York 1999, p. 60.

سنی بودند اما خود را به هیئت دیگری آراسته بودند. میرعبدالباقی، (صدر در سال‌های ۹۱۷-۹۱۸ ه. ق. / ۱۵۱۳-۱۵۱۲ م) شیخ طریقت نعمت‌اللهیه* بود و سید عبدالله لاله، (صدر در سال ۹۲۰ ه. ق. / ۱۵۱۵ م) شیخ طریقت ذهبیه** بود؛ این دو طریقه سنی مشرب بودند و نسبت به تشیع هم تمایلات دوستانه داشتند. علی‌هذا، این انتصابات صراحتاً ماهیتی کاملاً سیاسی داشت که برای حفظ موقعیت رژیم صفوی در جنوب غربی ایران، از طرفی، و جلب حمایت سیاسی عمومی بعد از شکست چالدران در سال ۹۱۹ ه. ق. / ۱۵۱۴ م از طرف دیگر، انجام گرفت.^۱

صدور ایالتی هم در دوره‌ی صفوی، حداقل در دهه‌های اول قرن شانزدهم میلادی، وجود داشته‌اند؛ به عنوان مثال، میر محمد یوسف، صدر طهماسب میرزا، صدر و قاضی خراسان بود. او در سال ۹۲۳ ه. ق. / ۱۵۱۸ م رتبه‌ی امارت یافت.^۲ در سال ۹۲۹ ه. ق. / ۱۵۲۳ - ۱۵۲۲ م، انتصاب صدر هرات گزارش شده است.^۳ صدر شکی و شیروان در رمضان سال ۹۵۷ ه. ق. / سپتامبر سال ۱۵۵۰ م، فقط کمی پس از فتح آن ناحیه، منصوب گشت و به مردم دستور داده شد که خمس و زکات خود را به او بپردازند و در همان حال، قضات، محتسبان و متصدیان را او عزل و نصب می‌نمود.^۴ خان احمد، فرمان‌روای محلی گیلان، یک صدر به نام عبدالرزاق را در گیلان منصوب نمود و او را برای عذرخواهی و اظهار ندامت از رفتار ناشایست خود، که چند تن از امیران و سپهسالاران را کشته بود، در

* برای اطلاع تفصیلی ر.ک: مجموعه در ترجمه‌ی احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، به تصحیح و مقدمه‌ی ژان اوبین،

تهران انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران (کتاب‌خانه‌ی طهوری، ۱۳۶۱ خورشیدی / ۱۹۸۲). (م)

** برای اطلاع تفصیلی راجع به این فرقه ر.ک: ذهبیه تصوف علمی - آثار ادبی، اسدالله خاوری، مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۲. (م)

۱. ر.ک:

e.g. Jean Aubin: *L'Avenement des Safavides reconsidered*. Moyen-Orient et Ocean Indien, 5 (Etudes Safavides III), (1988), p. 116.

۲. خواندمیر، (غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی)، حیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، کتاب‌فروشی خیام، ج ۳، ۱۳۶۲، ص ۴، ص ۵۷۶.

۳. منتظر صاحب، اصغر (مقدمه، تصحیح و تعلیق) عالم‌آرای شاه اسماعیل، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۲۹، صص ۶۱۲ و ۶۱۸.

4. Mamad Taqi Musavi: *Baky tarihna dair orta asr sandalari*. Baku 1967, doc. 1; Magali A. Todua & Ismail K. Shams: *The Collection of Persian Firmans of Tbilisi*. 2 vols. Tiflis 1989, vol. 2, p. 254.

سال ۹۷۵ ه‍.ق/ ۱۵۶۸-۱۵۶۷ م به دربار شاه طهماسب فرستاد.^۱

در سال ۹۹۰ ه‍.ق / ۱۵۸۲ م، میر علاء الملک مرعشی که فردی معتاد به افیون بود، بعد از این که مدتی عهده‌دار سمت قاضی عسکر بود، به عنوان صدر گیلان منصوب، و به مبلغ بیست تومان نقد و جنس سیورغال سرافراز گشت.^۲

صفویان، هم‌چنین رویه‌ی تیموریان را، مبنی بر انتصاب بیش از یک شخص به منصب صدر، ادامه دادند. از سال ۹۰۹ ه‍.ق / ۱۵۰۳ م به بعد، منصب صدر مرکزی، متناوباً به صورت مشترک بر عهده‌ی دو نفر گذاشته می‌شد که تحت عنوان یار (شریک) یا نصف صدر (نیم صدر) شناخته می‌شدند و حتی از سال ۹۱۵ ه‍.ق / ۱۵۰۹ م، این منصب را همیشه سادات عهده‌دار می‌شدند.^۳ در سال ۹۷۰ ه‍.ق / ۱۵۶۲-۱۵۶۳ م شاه طهماسب اوّل وظایف این منصب را به دو بخش تقسیم کرد و این انشعاب معمولی منصب صدارت را رسمیت بخشید. او فردی را به عنوان صدر برای زمین‌های خاصه و دیگری را برای زمین‌های

1. Savory, *History*, vol. 1, p. 185.

۲. الحسینی القمی، قاضی احمد بن شرف الدین الحسین، خلاصة التواریخ، به تصحیح احسان اشراقی، مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ج ۲، ج ۲، ۱۳۶۳، ص ۷۲۴؛ اسکندربیک منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۱۴۶.

Savory, *History*, vol. 1, p 234;

واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، خلد برین، به کوشش میرهاشم محدث، مجموعه‌ی انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۷۲، ص ۴۱۵.

۳. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۲۹۶. گاهی ممکن بود اختلافات عقیدتی بین نیم‌صدرها به مشاجرات شدید و کناره‌گیری یکی از این صاحب‌منصبان منجر گردد؛ به هر حال، این امر بیش از این‌که مسأله‌ای تشکیلاتی باشد، موردی شخصی بود؛ به عنوان مثال، هنگامی که مجتهد الزمانی شیخ علی [کرکی] از عراق عرب به منصب **صدارت** رسید، با میر غیاث‌الدین منصور تضاد عقیدتی داشت و این مجادلات باعث شد که شاه، میر غیاث‌الدین را از **صدارت** عزل کند. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۲۱۳، ۲۱۸ و ۲۹۷.

ظاهراً مؤلف محترم در این جا و نیز ارجاع شماره ۱۱۲ دچار اشتباه شده است؛ زیرا از منبع مذکور چنین مستفاد نمی‌شود که شیخ علی کرکی، منصب **صدر** را بر عهده داشته است. خلاصة التواریخ، در ص ۲۱۸ تصریح دارد که پس از عزل میر غیاث‌الدین منصور و میرنعمت الله حلی، صدارت به میر معزالدین محمد اصفهانی واگذار شد، در ص ۲۹۷ آمده است: «در مرتبه‌ی مافی که مجتهد الزمانی شیخ علی، رحمة الله از عراق عرب متوجه پایه‌ی سریر خلافت مصیر گشت، آن حضرت منصب **صدارت** داشت.» با توجه به سیاق متن، «آن حضرت» به میر صاحب اشاره دارد، نه مجتهد الزمانی. در ص ۳۱۳ بیان می‌دارد که مجتهد الزمانی که سبب عزل میر غیاث‌الدین منصور شده بود، سعی کرد میر معزالدین محمد را به **صدارت** برساند که شاه هم موافقت کرد؛ اما در ص ۳۱۴ آمده است: «تا زمان وصول میر به درگاه اعلی حضرت، مجتهد الزمانی نواب و وکلای برای او تعیین فرمودند و مهر توفیق ترتیب دادند». مگر از عبارت اخیر بتوان استفاده کرد که تا آمدن میر صاحب، مجتهد الزمانی منصب **صدارت** را بر عهده داشته است! (م)

ممالک منصوب نمود. آنها تحت عناوینی چون: صدر عامه و صدر خاصه یا صدر الممالک یا صدر دیوان مشهور بودند؛^۱ از این رو، ادعای انشعاب این منصب در سال ۱۰۱۵-۱۰۱۴ هـ ق / ۱۶۰۶ م و انتساب آن به شاه عباس اول یا به شاه سلیمان در حدود سال ۱۰۸۲ هـ ق / ۱۶۷۲ م، چنان که راجر سیوری و دیگران معتقدند، نه صحیح است و نه نشان‌دهنده‌ی تضعیف منصب صدر است. این تقسیم‌بندی جدید رسمی، انعکاسی داخلی داشت و بر حوزه‌ی اجرایی تأثیر گذاشت، اما بر حوزه‌ی مذهبی مؤثر نبود؛ چرا که حوزه‌ی وظایف هر صدر، کماکان، مربوط به قلمرو خودش بود. «در ایران دور روحانی عالی مقام وجود دارند: یکی از آنها برای مواظبت از موقوفات سلطنتی منصوب می‌گردد، که صدر خاصه نامیده می‌شود و دیگری عهده‌دار نظارت بر موقوفات شخصی است که صدر ممالک خوانده می‌شود.»^۲

تقسیمات داخلی بین دو صدر به مرور زمان تغییر کرد. در سال ۹۷۰ هـ ق / ۱۵۶۳-۱۵۶۲ م صدارت عراق، فارس و خوزستان به میر شمس‌الدین محمد یوسف و صدارت خراسان، آذربایجان و شیروان به زین‌الدین سید علی مخدوم زاده امیر شمس‌الدین اسدالله مرعشی، صدر سابق، واگذار گردید.^۳ در سال ۹۸۴-۹۸۳ هـ ق / ۱۵۷۶ م «منصب صدارت نصف ممالک را به سیادت پناه میرزا مخدوم شریفی و نصف دیگر را به شاه

۱. ستوده، منوچهر و مسیح ذبیحی، از آستارا تا استرآباد، ۱۰ ج، سلسله‌ی انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۷، ج ۶، اسناد شماره‌ی ۱۸ و ۳۲. جهانپور، فرهنگ، «فرامین پادشاهان صفوی در موزه‌ی بریتانیا» در: مجله‌ی بررسی‌های تاریخی، شماره‌ی ۴، سال ۴ (۱۳۸۴)، سند شماره‌ی ۱۳، ص ۲۳۶.

آنها هم‌چنین به **صدادات پناه** منصوب بودند.

Francis Richard (editor): *Rapael du Mans, Missionnaire en Perse au XVIIe s.* 2 vols. Paris 1995, vol. 2, p. 121.

مینورسکی (TM, p. 111) هم، مانند انگلبرت کمپفر، به اشتباه اظهار می‌دارد که شاه سلیمان، وظایف **صدر** را تفکیک کرد و به **صدر خاصه و عامه** سپرد.

Engelbret Kaempfer, *Am Hofe des persischen Grosskonigs (1684-1685). Das erste Buch der Amoenitates Exoticae in deutscher Bearbeitung*, hrsg. von Walter Hinz. Leipzig 1940, p. 98.

که مدعی است این امر در سال ۱۰۸۱-۱۰۸۰ هـ ق / ۱۶۷۰ م روی داد. این امر، برخلاف آنچه که کلاوس میشل رهبرین مدعی است، در سال ۱۰۱۴ هـ ق / ۱۶۰۶ م روی نداده است.

Klaus-Michael Rohrborn: *Provinzen und Zentralgewalt Persiens in 16. und 17. Jahrhundert.* Berlin 1966, p. 117.

2. John Chardin: *Travels in Persia 1673-1677.* London 1927 (1988), p. 80.

از این به بعد تحت عنوان John Chardin ذکر می‌گردد.

۳. غفاری قزوینی، قاضی احمد، تاریخ جهان آرا، تهران، کتاب‌فروشی حافظ، ج اول، ۱۳۴۳، ص ۳۰۸.

عنایت‌الله نقیب اصفهانی، که در زمان خاقان جنت مکان (شاه طهماسب اول) قاضی معسکر بود، منصوب نموده، مقرر شد که احکام و امثله‌ی شرعیه به مردم دهند.^۱ در سال ۱۰۱۵ هـ ق / ۱۶۰۷-۱۶۰۶ م، این منصب به دو بخش منشعب گردید. برای قم، اصفهان، یزد و کاشان، صدر جداگانه‌ای در نظر گرفتند؛ یعنی میرجلال‌الدین حسن صلاهی اصفهانی را بدین منصب گماشتند.^۲ او هم‌چنین عهده‌دار امور قضایی شرعی و وقف ساوه، قم، کاشان، نطنز، اصفهان، اردستان، یزد، استرآباد و مازندران بود. مابقی شهرها تحت نظارت و اداره‌ی قاضی خان بود.^۳

در اواخر عصر صفوی انشعاب داخلی بین دو صدر به صورت ذیل تداوم یافت: اوقاف اصفهان، یزد، ابرقو، کاشان، قم، ساوه، مازندران، استرآباد، کرلی، حاجیلر، کبودجابه، نطنز، اردستان، نائین، قمشه، کمره، محلات، فراهان، گلپایگان، دلیجان، خوانسار، جابلق، برورود، فریدن، رار، مزدج و کیار،^۴ تحت نظارت صدرخاصه بود. او هم‌چنین، قضات مذهبی (حکمای شرعی) و متصدیان اوقاف را برای آن مناطق منصوب می‌نمود؛ اما در سایر مناطق کشور، این امتیاز به صدر ممالک تعلق داشت.^۵

به نظر می‌رسد که در نیمه‌ی دوم سده‌ی هفدهم میلادی، صدرخاصه در عالی‌ترین رتبه جای داشت. شاردن، خاطر نشان می‌کند که صدرخاصه اهمیت بیش‌تری از صدر ممالک داشت و او را روحانی عالی‌مقام، مشابه مفتی اعظم عثمانی می‌خواند و می‌گوید: وی رئیس دیوان روحانیت است.^۶ ممکن است حق با شاردن باشد؛ چرا که به روایت

1. Savory, *History*, vol. 1, p. 308.

متن داخل گیومه عیناً از متن فارسی تاریخ عالم آرای عباسی نقل گردید. (م)

2. Savory, *History*, vol. 2, pp. 910-911.

۳. منجم یزدی، ملاجلال‌الدین، تاریخ عباسی یا روزنامه‌ی ملاجلال، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، انتشارات وحید، چ اول، ۱۳۶۶، ص ۳۰۴؛ هم‌چنین ر.ک: حسینی استرآبادی، سید حسن بن مرتضی، از شیخ صفی‌نشاہ صفی، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، انتشارات علمی، چ دوم، ۱۳۶۶، ص ۸۸.

۴. برای اطلاع تفصیلی در مورد موقعیت جغرافیایی این مناطق ر.ک: میرزا رفیعا، تذکرة الملوک، (سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوک) به کوشش محمد دبیر سیاقی، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۸، ص ۲۰۲. (م)

۵. میرزا رفیعا، دستور الملوک، به تصحیح محمد تقی دانش پژوه، ضمیمه‌ی شماره‌ی ۵ و ۶ سال ۱۶، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ هـ ق / ۱۹۶۷ م، صص ۳۴-۳۵.

(از این به بعد تحت عنوان DM ذکر می‌گردد.)

5. Jean Chardin: *Voyages*. Ed. L. LANGLES. 10 vols. Paris 1811, vol. 6, pp. 46, 51.

سانسون، صدر خاصه نخستین رجل روحانی ای است که، به اصطلاح ما، همان سراسقف یا اسقف اعظم است و صدر ممالک «دومین شخصیت روحانی کشور است.» و در حقیقت معاون صدر خاصه محسوب می‌شود.^۱ هم‌چنین، او در سمت راست شاه، جهت مخالف وزیر اعظم می‌نشست؛ به هر حال، بر حسب جایگاه و موقعیت اجتماعی، فرق بین دو صدر، به وضوح معلوم نیست. به هر دو (صدر ممالک و صدر خاصه) لقب نواب نیز می‌دهند که معنی آن داشتن عالی‌ترین مقام است و هیچ کس، جز صدور و نخست وزیر، به افتخار این لقب نایل نمی‌گردند. صدور خاصه آن قدر در ایران اهمیت و اعتبار دارند که گاهی با شاهزادگان صفوی ازدواج می‌کنند.^۲ وظیفه‌ی اداری آنها یکسان بود: «روحانیون اسلام در دربار پادشاه ایران نخستین مقام و مرتبت را دارند و از سرداران و امرا هم برترند؛ زیرا در واقع آنها در شورای سلطنتی، جشن‌های عمومی و مجالس پذیرایی، که شاه برای سفرا و هیأت‌های مذهبی خارجی تشکیل می‌دهد، جایگاه برتری را به خود اختصاص می‌دهند.»^۳

یک نفر می‌توانست، هم‌زمان، هر دو منصب را در اختیار خود داشته باشد؛ چنان‌که این کار واقعاً اتفاق افتاد. هم‌چنین، قبل از تقسیم‌بندی رسمی این منصب، یک نفر آن را به عهده داشت.^۴ نیز ممکن بود که یک شخص، هم‌زمان، صدر خاصه، قاضی عسکر یا نایب صدر ممالک باشد؛ چنان‌که این مورد در سال ۱۱۱۷-۱۱۰۸ هـ ق / ۱۷۰۵-۱۶۹۶ م عملی گردید.^۵ گاهی شاه برای مدت چند سال، هیچ صدوری انتخاب نمی‌کرد؛ به عنوان مثال، در اواخر دوره‌ی سلطنت شاه عباس دوم، این وضعیت پدید آمد.^۶ هم‌چنین، از سال ۱۰۹۱ هـ ق / ۱۶۸۰ م به بعد، شاه سلیمان، خودش، منصب صدر خاصه را برای مدت چند سال عهده‌دار گردید. این کار بعد از آن روی داد که شاه سلیمان صدر خاصه را، به‌خاطر اتهامی

1. Sanson, *The Present State of Persia*. London 1695, pp. 12-14, 153.

2. Sanson, p. 13; Kaempfer, *Am Hofe*, pp. 97-98.

3. Sanson, p. 12.

4. Kaempfer, *Am Hofe*, p. 98; TM, p. 42, 111.

5. DM, p. 34;

ستوده، منوچهر و مسیح ذبیحی، همان، ج ۶، صص ۵۸ و ۶۶. دو سند، (یکی به تاریخ ۱۱۰۸ هـ ق / ۱۶۹۶-۱۶۹۷ و دیگری ۱۱۱۷ هـ ق / ۱۷۰۵-۱۷۰۶) این ادعا را در مورد میرزا محمد باقر اثبات می‌کنند. این امر ممکن است به گونه‌ی دیگری هم تبیین شود؛ چرا که سانسون (Sanson, p. 15) می‌پندارد که **صدر ممالک** نماینده‌ی **صدر خاصه** بود.

6. Chardin, vol. 9, p. 515.

که بر او وارد شده بود، از کار عزل و زندانی کرده بود.^۱

صدر، همیشه، فردی عالم یا فقیه بود؛ به طوری که از سال ۹۱۵ هـ.ق / ۱۵۱۰-۱۵۰۹ م همواره یک سید را به این سمت منصوب می‌کردند: «صدر عالی‌ترین مقام مذهبی ایرانیان است؛ او توسط شاه و قاضی انتخاب می‌شود. او باید فردی عالم باشد، چنان‌که از قرآن و حقوق اسلامی آگاهی داشته باشد و بتواند در محاکم مذهبی و کیفری قضاوت کند، و حکم صادر نماید. صدر، گاهی بعضی از احکام قضایی را خودش می‌نویسد و ظهرنویسی می‌کند و آن را برای شاه می‌فرستد. شاه هم، پس از مطالعه‌ی حکم، زیر آن می‌نویسد: این رأی از صدر است و ما آن را تأیید می‌نماییم. آن‌گاه آن را با مهر خود مهر می‌زند».^۲

وظایف قضایی

« [هر] شنبه و یکشنبه، صدر خاصه و [هر] چهارشنبه و پنج‌شنبه، صدر ممالک به همراه دیوان بیگی، در کشیک‌خانه‌ی عالی‌قاپو به [محکمه] می‌نشستند. صدر موظف بود که حکم خویش را بر مبنای احکام قرآنی تعیین کند؛ ولی تصمیم قاطع، بیش‌تر به قدرت و نفوذ شخصی هر یک از آنان (صدر و دیوان بیگی) بستگی داشت. این دو مقام به شکایات مردم رسیدگی می‌کردند و مهر خود را بر روی اسناد (قبالجات) و مدارک می‌زدند».^۳

به هر حال، نقش دیوان بیگی در امور قضایی و اجرای احکام، دارای اهمیت بیش‌تری بود و به تدریج، صدور، کم‌تر در جلسات محاکم شرکت می‌کردند. مطیع کردن محاکم شرعی، نشان‌دهنده‌ی تداوم عملیات دولت‌های مسلمان، به منظور تحدید قدرت علماست. هنگامی که صدر رأی خود را صادر می‌کرد، مهر خود را پشت حکم می‌زد. شاه نیز می‌بایست این حکم را مهر بزند، تا قابل اجرا باشد.^۴

1. Kaempfer, *Am Hofe*, P. 98, 104; Anne Kroell: *Nouvelles d'Ispahan 1665-1695*. Paris 1979, p.46.

2. Adam Olearius: *Vermehrte neue Beschreibung der moscowitischen und persischen Reyse*. Schleswig, 1656. Ed. D. LOHMEIER. Tubingen 1971, p. 674.

3. DM, p. 34; VLADIMIR MINORSKY (ed.): *The Tadhkirat al-Muluk, A Manual of Safavid Administration*. London 1943 (reprint Cambridge 1980), p. 42, p. 111.

4. Olearius, p. 674.

برای اطلاع تفصیلی و آگاهی از نمونه‌ی احکام صدر ر.ک: مدرسی طباطبایی، حسین، مثالهای صدور صفوی، چاپ حکمت، ۱۳۵۳؛ هم چنین ر.ک: DM and TM, S.V. *Sadr*

حاکمان ایالتی گرچه کم‌تر از دیوان بیگی در تحدید اختیارات صدر موفق بودند، اما بر آن بودند که به امتیازات ویژه‌ی صدر دست‌اندازی کنند.

حاکمان هم، در کارهای صدر مداخله می‌کردند، یا هر ساله مشکلاتی را در مقابل اقتدار و صلاحیت قضایی او به وجود می‌آوردند. هنگام انتصاب صدر، صاحب‌منصبان دولتی تذکری را در این مورد دریافت کردند و فرمان یافتند که او را محترم بشمارند و در کارش مداخله نکنند و مانع انجام وظایفش نگردند. در یک مورد، شاه، به صراحت، به حاکمی فرمان داد که هر ساله درباره‌ی تأیید حوزه‌ی اقتدار و صلاحیت صدر سؤال نکند.^۱ در خصوص اموری که با قوانین مذهبی ارتباط می‌یافت هم، صدر (و نمایندگان) صلاحیت انحصاری داشتند؛ گرچه تفاوت‌هایی بین حوزه‌ی اقتدار و صلاحیت هر دو صدر وجود داشت؛ به عنوان مثال، «رسیدگی به امور شرعی، در محدوده‌ی حرم سلطنتی، در حوزه‌ی اختیارات صدر خاصه بود. صدر ممالک را در این امور مداخلتی نبود؛ و گرنه، از جهات دیگر، در محکمه‌ی هر دو صدر، تمام دعاوی شرعی، به ویژه حقوق شخصی (خانوادگی)، رسیدگی می‌شد. از جمله‌ی این موارد «اختلاف خانوادگی راجع به ازدواج و طلاق بود که در همین محکمه حل و فصل می‌شد؛ چون طلاق، همان گونه که در آیین یهودیان مرسوم است، در ایران نیز اجرا می‌شود و این بر خلاف سنت معمول ترکان عثمانی است که نسبت به زن مطلقه، هتک حرمت می‌کنند».^۲

صدر در رأس تشکیلات قضایی شرعی قرار داشت؛ و از این رو فقط او حق داشت که قضات، محتسبان، متولیان و سایر مقامات شرعی را عزل و نصب کند.^۳ صدر فقط در خصوص انتصاب قضات مسئولیت مشترکی داشت. چرا که صدر حق داشت قاضی کل را منصوب نماید؛ حال آن که شیخ الاسلام، صرفاً، قاضی جزء را انتخاب می‌کرد. صدر خاصه نیز، نماینده‌ی خود یا نایب صدر را برمی‌گزید که او را در اداره‌ی امور صدارت یاری نماید.^۴ مدرس، نماینده‌ی اصلی ایالتی صدر خاصه بود. «رهبر» به اشتباه نتیجه‌گیری

→ برای اطلاع تفصیلی از نظام قضایی عرفی عصر صفوی ر.ک:

Willem Floor: *The Secular Judicial System in Safavid Persia*. In: *Studia Iranica* 29 (2000).

بخش اول

1. Musavi, 1977, doc. 2.

2. Sanson, p. 144.

3. *TM*, p. 42; Musavi 1977, docs. 1, 2; Kaempfer, *Am Hofe*, p.114; Chardin, vol. 6, pp. 49-50.

۴. مستوفی بافقی، محمد مفید، جامع مفیدی، ۳، ج، به کوشش ایرج افشار، انتشارات اسدی، تهران، ۱۳۴۰، ج ۳،

کرده است که مدرس، نماینده‌ی ایالتی صدر ممالک، و نایب صدر نماینده‌ی صدر خاصه است. طبق نوشته‌ی خودش، تذکرة الملوك تصریح می‌کند که فقط صدر خاصه نماینده‌ی ایالتی داشت. هم‌چنین سانسون به صراحت گزارش می‌دهد که مدرس، نماینده‌ی ایالتی صدر خاصه بود. به علاوه، او می‌نویسد که صدر الممالک نیز، مانند صدر خاصه، نمایندگانی در ایالات دارد.^۱

وظیفه‌ی معمولی یک مدرس، تدریس علوم اسلامی (فقه، تفسیر، حدیث) در مدرسه‌ی مذهبی بود^۲ و در واقع در بعضی از امور قضایی محکمه نیز مداخله می‌کرد؛ به عنوان مثال، حکمی به تاریخ ۱۱۲۱ هـ ق / ۱۷۰۹ م. اشعار بر این دارد که حاکم، شیخ الاسلام، مدرس و پیش نماز مصمم شده بودند که مالکیت مهدی خان بیگ را به رسمیت نشناسند و زمین‌های او را به دیگری واگذار کنند. مهدی خان این رأی را قبول نکرد و از دیوان صدر خواست که این رأی را باطل کند.^۳ این مطلب، با روایت سانسون که می‌گوید: مدرس نماینده‌ی ایالتی صدر خاصه بود، هم‌خوانی دارد: «اما می‌توان از احکام آنها به محکمه‌ی [صدر] استیناف داد».^۴

→ صص ۳۷۱ و ۳۷۶؛ مشیزی (بردسیری)، میر محمد سعید، تذکرة صفویه کرمان، مقدمه، تصحیح و تحشیه‌ی محمد ابراهیم باستانی پاریزی، نشر علم، ج اول، ۱۳۶۹، ص ۲۶۲.

1. Rohrborn, *Provinzen*, p. 69; TM, p. 42. Chardin, vol. 6, p. 62.

روایت می‌کند که هر دو **صدر** نمایندگانی داشتند؛ اما روایت او ابهام بیش‌تری دارد. به‌ویژه این‌که نام هیچ مقامی را در این راستا ذکر نمی‌کند.

2. H. Busse: *Untersuchungen zum islamischen Kanzleiwesen*, Kairo 1959, doc. 9;

مدرسی طباطبایی، حسین، تربت پاکان. آثار و بناهای قدیم محدوده‌ی کنونی دارالمؤمنین قم، ج ۲، ۲۵۳۵ ش. / ۱۹۷۶ م، سند شماره‌ی ۱۱۸؛ برای اطلاع تفصیلی در مورد **مدروس** به‌طور کلی ر.ک:

Abdolkarim Golschani: *Bildungs-und Erziehungswesen Persiens im 16. und 17. Jahrhundert*. Hamburg 1969, pp. 119-121.

۳. مفتاح، محسن، «فرامین نویافته از ملک شاه نظر، سردار ارمنی شاه عباس اول» در: مجله‌ی بررسی‌های تاریخی، شماره‌ی ۲، سال دوازدهم (۲۵۳۶)، فرمان شماره‌ی ۶، ص ۵۷.
برای اطلاع از سایر کارهایی که **مدروس** در آن مداخله می‌کرد، ر.ک:

B. Fragner: *Das Ardabiler Heiligtum in den Urkunden*. In: Wmkz 67 (1976) doc. 2; Busse, *Untersuchungen*, doc. 8. In the *Lettre du Reverend Pere [Sic] H.B.***, Missionnaire en Perse, a Monsieur le Comte de M.****. In: *Lettres Edifiantes et Curieuses Ecrites des Missions Etrangères*. Nouvelle Edition, Memoires du Levant, vol. 4. Paris 1780, p. 160.

مدروس به عنوان رئیس محکمه‌ی ایالتی شناخته می‌شد که هر کسی می‌توانست از حکم او به محکمه‌ی **صدر خاصه** شکایت برد.

بنا به روایت سانسون، صدر خاصه «در تمام شهرهای عمده‌ی ولایات نمایندگانی دارد که آنها را مدرس می‌خوانند. حکام ولایات نمی‌توانند بدون رأی آنها، که فتویٰ نامیده می‌شود، حکم قطعی صادر کنند. این نمایندگان، ائمه‌ی جماعات مساجد، مدیران مدارس علوم دینی، رؤسای مراسم ختنه‌سوران، ملاهایی که بر اساس قوانین شرعی، صیغه‌ی ازدواج و طلاق را می‌خوانند و خلاصه، همه‌ی افرادی که در امور مذهبی و دینی مدخلیتی دارند، مقام و منصب خود را از صدر خاصه دریافت می‌دارند و متقابلاً در آمد هنگفتی را برای او فراهم می‌آورند؛ چرا که در این جا هم، مثل هر جای دیگری، مقام و منصب خرید و فروش می‌شود».^۱ مدرس، تنها نماینده‌ی صدر خاصه در سطح ایالات نبود؛ زیرا او روشن می‌سازد که در رأس تعدادی از افراد طبقه‌ی فرودست روحانی نیز، کسانی بوده‌اند که ملاً فقط یکی از آنها می‌است که صراحتاً نام او ذکر شده است. سانسون روایت می‌کند: «در شهرهای عمده‌ی ولایات، مدرسی برای هر شهر وجود دارد..... حوزه‌ی صلاحیت و اختیار آنها، مانند حوزه‌ی عمل اسقف‌ها (Archdeacons) و رؤسای کلیساهای (Deaneries) ما، به دو بخش اصلی منقسم گردیده است. همان‌طور که رؤسای کلیساهای معاونانی دارند که تابع آنها هستند، ملاًها و پیش‌نمازها نیز زیرمجموعه‌ی مدرس هستند و از او پیروی می‌کنند».^۲ متأسفانه، سانسون معین نمی‌کند که چه کسی معادل رییس کلیسا (Dean) بود. این اصطلاح ممکن است اشاره‌ای باشد به پیش‌نماز، که او هم درگیر اموری بود که مدرس با آن سر و کار داشت. سانسون، با مهارت کامل، مطالبی را در مورد وظایف ملاً بیان می‌دارد: او کسی بود که معمولاً موعظه می‌کرد، در سطح عالی از آموزش مذهبی قرار داشت، در مدرسه بچه‌ها را تعلیم می‌داد و یا یک کارمند دفتری بود».^۳

این ملاًها در ایران مانند دبیران و منشیان عمل می‌کردند. آنها اسناد نقل و انتقال مالکیت، خریدها، قراردادهای و سایر قباله‌ها را تنظیم می‌کردند. برای این که اسناد و قباله‌هایی که تنظیم می‌کردند اعتبار داشته باشد، ضروری بود که از شیخ الاسلام یا قاضی مجوز داشته باشند، اما اغلب این شرط را در نظر نمی‌گرفتند. وانگهی، آنها چندان هم مایل نبودند که شیخ الاسلام یا قاضی از کار آنها سر در بیاورد؛ از این رو آنان فکر می‌کردند که اگر مکتوبی مهر شده از ملاًها و طرف ذی‌نفع داشته باشند، کفایت می‌کند».^۴

1. Sanson, pp. 12-13.

2. Sanson, p. 153.

3. Olearius, p. 613.

4. J. de Thevenot: *The Travels of M. de Thevenot into the Levant. London 1686 (1971), vol. 2, p. 102.*

به طور کلی، ملّاها پایین ترین سطح از مقامات مذهبی بودند که مردم می توانستند به سهولت به آنان دسترسی داشته باشند. آنها، صرف نظر از تدریس در مدارس قرآنی (مکتب) و تنظیم قباله ها، مشغول نشر و گسترش شعایر اسلامی از طریق موعظه و امر به معروف و اجرای مراسم مذهبی، نظیر برگزاری مراسم تدفین و ختم اموات بودند. هنگامی که صدر آنها را به عنوان قاضی محلی بر می گزید، به امور قضایی هم می پرداختند.^۱ صدر، به مثابه ی ناظر قضایی شرعی، دعوت می شد تا استحقاق (حقوق قانونی وارث) ورثه را نسبت به سیورغال ارزیابی نماید.^۲ او هم چنین می بایست تغییر و تحول قباله ی سیورغال را در ابعاد مختلف تأیید می کرد.^۳ در هر دو مورد اصطلاح سیورغال مترادف وقف به کار برده می شد. وظیفه ی او در قبال مسائل مذهبی، شامل غیر مسلمانان، از جمله روحانیون مسیحی غیر اروپایی نیز می شد؛ به عنوان مثال، وقتی راهبان کارملیت امتیاز عمده ای را تحصیل کردند، صدر سند این امتیاز را گواهی کرد.^۴ غیر مسلمانان، اغلب اختلافات راجع به موقوفات و دارایی شان را به محکمه ی صدر ارجاع می دادند.^۵

«در همین محکمه است که فقه امام جعفر صادق علیه السلام اجرا می شود و بر مبنای آن تمام مایملک یک خانواده ی مسیحی را به فرزندی از آن خانواده که حاضر باشد دین مسیح را ترک گوید و به دین اسلام بگردد، می دهند و سایر فرزندان خانواده را، اگر دین خود را ترک نگویند و به دین اسلام در نیایند، از ارث محروم می سازند. مقنن اسلام، این قانون را

1. John Fryer: *A New Account of East India and Persia Beinvg Nine Years' Travels, 1672-1681*. 3 vols. London 1909-1915 (Hakluyt Second Series), vol. 2, pp. 167,229,347; vol. 3 pp. 30,102,145.

۲. ستوده، منوچهر و مسیح ذبیحی، همان، ج ۶، اسناد شماره های ۱۳، ۱۸ و ۳۲؛ جهانپور، فواہین؛ سند شماره ی ۱۳، صدر الممالک در امور سیورغال مداخله می کرد و استحقاق وارث را مورد رسیدگی قرار می داد.

برای اطلاع از موارد مشابه در گیلان ر.ک: ستوده، منوچهر و ذبیحی، همان، ج ۶، اسناد شماره های ۱۹، ۳۲ و ۳۷؛ هم چنین ر.ک:

Richard, vol. 2, pp. 121-122, 325.

۳. ستوده، منوچهر و مسیح ذبیحی، همان، ج ۶، سند شماره ی ۳۷. مفخم، محسن، «اسناد و مکاتبات تاریخی»، در مجله ی بررسیهای تاریخی، شماره ی ۵، سال ۲ (۱۳۴۶)، صص ۱۵۵ و ۱۵۸.

۴. مفخم، محسن، اسناد و مکاتبات تاریخی، در:

BT 2 (1346/1967), pp. 155, 158.

صدر اسناد کارملیت ها را هم مهر می زد.

۵. صدر، تصمیم گرفت که نیمی از روستایی را به دختر یک مسیحی، در سال ۱۰۱۴ ه. ق / ۱۶۰۵ م واگذار کند:

A.Д.ЛАЛАЗЯН: ЛерсуӘкше Әокүмештәы МәмәһәӘарәһә I, ҮкәӘы Веморәу (1601-1650). Erevan 1959, doc 3.

به این دلیل وضع کرده است که ارمنیان را وادار به ترک دین خود و قبول اسلام کند، ولی این امر چندان موافق طبع و مذاق خان‌ها و حکام نیست؛ زیرا هنگامی که این مسیحیان به دین اسلام درمی‌آیند، حکام سهمی را که بابت جزیه از آنان دریافت می‌کردند، از دست می‌دهند؛ بدین جهت، حتی الامکان با اجرای این قانون مخالفت می‌کنند، اگر چه تعصب و شدت عمل مجریان قانون، بر تمایلات این خان‌ها تفوق و برتری دارد. در همین محکمه است که صدر به مسیحیان نومسلمان اجازه می‌دهد که به مسیحیت باز گردند. اینان در عرض حالی که برای او می‌نویسند، چنین وانمود می‌نمایند که بر اجرای تمام آنچه قوانین اسلام مقرر داشته است؛ از جمله رعایت طهارت و اقامه‌ی نمازها قادر نیستند، و هم چنین نمی‌توانند در ماه رمضان روزه بگیرند، و از تحمل تکالیف شریعت اسلام عاجزند و سرانجام این که، قوانین اسلام بر گردن آنها یوغی غیر قابل تحمل است. همین که صدر، عرض حال آنها را قرائت نمود آن را به سر و صورت آنان می‌گوید و منشی او عرض حال را برداشته، در ذیل آن می‌نویسد که این‌ها مرتد شده‌اند. یعنی پست و ناپاک می‌باشند و سزاوار دین مبین اسلام نیستند؛ آن وقت این عرض حال را برمی‌دارند و دوباره پرداخت جزیه را از سر می‌گیرند و به مذهب و کلیسای خود باز می‌گردند. ارمنیان از این سهولتی که در امر رجوع به مذهب نخستین وجود دارد، مخصوصاً اگر بخواهند از قانون امام جعفر صادق علیه السلام راه فراری پیدا کنند، حداکثر استفاده را به عمل می‌آورند...^۱ به علاوه، صدر برای مسیحیان نو مسلمان که با اجازه‌ی ایرانیان به مذهب گذشته‌ی خویش رجعت می‌کردند «یک شهادت‌نامه‌ی معتبر صادر می‌کرد که در امان باشند و در آن شهادت‌نامه او آنها را مرتد خطاب می‌کرد».^۱ گرچه مقام صدر یک منصب روحانی نبود، اما مراقبت از اصول و تعالیم ناب اسلام شیعی بر عهده‌ی او بود و صرفاً محکمه‌ی صدر بود که می‌توانست با شخصیت‌های مذهبی برخورد، و به جرایم آنها رسیدگی کند. این امر غیر معمول نبود؛ چرا که نظامیان هم بیش از آن که از سوی دیوان بیگی و محکمه‌ی عرفی او بازجویی و محاکمه شوند، به وسیله‌ی فرماندهان ارشد نظامی بازپرسی و محاکمه می‌شدند. «ملاها، یا علمای روحانی مسلمان نیز می‌توانند در این محکمه محاکمه شوند یا

۱. با توجه به این که مؤلف این بخش را خلاصه آورده بود، با استفاده از سفرنامه‌ی سانسون کامل تر گردید. رک: سفرنامه‌ی سانسون، «وضع کشور ایران در عهد شاه سلیمان صفوی»، ترجمه‌ی محمد مهربار، نشر گاهان، ج

از دیگران دادخواهی نمایند.^۱ به عنوان مثال، آقا مؤمن، قاضی اصفهان را تخته کلاه کردند؛ زیرا در مبیعات، جانب رعیت مسکین را رها کرده و طرف دیوان را گرفته بود و اسناد موافق شرع نوشته نشده بود.^۲

متولی موقوفات

اسکندر بیگ تصریح می‌کند: «منصب صدارت عبارت از تقدیم سادات و ارباب عمایم، و تکفل مهمات ایشان و ضبط اوقاف و رسانیدن وجوه بن معارف شرعیه است».^۳ برای تمیز صدر از ناظر موقوفات مذهبی، او را صدر موقوفات هم می‌نامیدند.^۴ مدیریت و نظارت بر تمام آنچه که اموال وقف تفویضی (موقوفات مذهبی سلطنتی) نامیده می‌شد، بر عهده صدر خاصه بود که در رأس دیوان الصداره قرار داشت. وقف تفویضی، نوعی از وقف بود که از اموال و املاک خاصه‌ی سلطنتی برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام اهدا می‌گردید. صدر خاصه، می‌توانست تمام متولیان مزارهای مقدس را نصب و عزل نماید.^۵ این وقف‌های سلطنتی در اختیار سرکار فیض آثار بودند. نوع دیگر وقف‌های مشابه در اختیار سرکار محبت آثار بودند که هیئت ریسه‌ی دیگری داشت.^۶

شاه عباس اول، چهارده مهر به اسم چهارده معصوم علیهم‌السلام به میرزا رضی، صدر خاصه، داد که در معاملات مربوط به اداره‌ی وقف‌های تفویضی از آنها استفاده کند. صدر، نماینده‌ی شاه در تمام موارد مربوط به این گونه بذل و بخشش‌ها بود.^۷

در اردبیل، مشهد و قم درمی‌یابیم که برای املاک وقفی عمده، نظیر املاک شیخ صفی الدین اردبیلی، امام رضا علیه‌السلام و خواهرش حضرت معصومه علیه‌السلام، تفاوتی بین نحوه‌ی

1. Sanson, p. 144.

۲. منجم یزدی، ملاجلال، همان، ص ۱۵۲.

3. Savory, *History*, vol. 1, p. 230.

متن داخل گیومه عیناً از متن فارسی تاریخ عالم آرای عباسی نقل گردید. (م)

4. Roemer, p. also; Chardin, vol 6, pp. 49-50.

5. *DM*, p. 34.

6. *TM*, p. 146; BUSSE, *Kanzlei*, pp. 114, 122, docs. 17, 21.

اصطلاح محبت ممکن است اشاره‌ای باشد به وقف‌هایی که در زمین‌های ممالک قرار داشت. تذکره الملوک منصب مستوفی موقوفات ممالک را خاطر نشان می‌سازد که مسئول جمع‌آوری عایدات این نوع موقوفات بود.

7. Savory, *History*, vol. 2, p. 954.

اداره‌ی قدیم و جدید (سرکار جدید و قدیم) به وجود آمد.^۱ اصطلاحات جدید و قدیم اشاره‌ای بود بر دو ساختار متفاوت وقف که برای اداره‌ی اموال فزاینده‌ی وقف، بعد از سال ۹۰۶-۹۰۵ ه‍.ق / ۱۵۰۰ م پدیدار گشت. «بوسه» به این نتیجه رسید که در دوره‌ی شاه طهماسب اول، نقش طبقه‌ی موروثی متولیان، به‌خاطر افزایش بسیار زیاد موقوفات، کم‌رنگ شده بود.^۲

املاک قدیمی وقف، یعنی آنهایی که متعلق به زمانی قبل از سال ۹۰۶-۹۰۵ ه‍.ق / ۱۵۰۰ م یا نزدیک به آن بودند، در سال ۱۰۱۷ ه‍.ق / ۱۶۱۹ م وقف قدیم شناخته شدند. به نظر می‌رسد که هر دو نوع وقف با دو ساز و کار متفاوت، زیر نظر متولی جداگانه‌ای اداره می‌شدند. طی اواخر دوره‌ی صفوی، معمولاً هر دو منصب را یک نفر عهده‌دار بود.^۳ مطابق گزارش دستور الملوک، این متولی قدیم بود که در واقع ریاست می‌کرد، گرچه متولی جدید هم وجود داشت.^۴

با آن‌که املاک، وقف شرعی نامیده می‌شدند «هیچ یک از حکام شرع و صدور را مداخلیتی در آن نیست، بلکه شرعاً هر کس را واقف اوقات، متولی و صاحب اختیار قرار داده باشد، مباشر خواهد بود و تغییر آن مخالف شریعت مقدسه‌ی نبوی است».^۵ درباره‌ی مورد اخیر، گاهی واقف نام مباشران موقوفه را به صراحت در وقف‌نامه ذکر می‌کرد؛ نظیر آنچه که شیخ علیخان (وزیر اعظم سال‌های ۱۱۰۱-۱۱۰۰-۱۰۸۰-۱۰۷۹ ه‍.ق / ۱۶۸۹-۱۶۶۹ م) انجام داد. نه اوصورت حساب‌های موقوفات را به صدر و کارمندانش (مباشران موقوفات) ارائه داد و نه آنها چنین تقاضایی را مطرح کردند. به‌علاوه، واقف می‌توانست به مباشران دستور دهد که اگر مشکلی به وجود آمد، وقف‌نامه را به مجتهد یا عالمی ارائه دهند.^۶ حقوق مباشر، یا حق التولیه، که یک متولی استحقاق دریافت آن را داشت، ۱۰٪ در آمد موقوفه بود.^۷

1. Musavi, 1967, DOC. 10; Fragner, *Ardabil zwischen sultian und Schah. Zehn Urkunden Schah Tahmasps II*. In: *Turcica* 6 (1975) p. 75; BUSSE, *Kanzlei*, p. 127 f.

2. BUSSE, *Kanzlei*, pp. 127-128.

3. Fragner, *Das Ardabiler*, p. 223.

4. *DM*, p. 38.

5. *TM*, pp. 42-43; *DM*, p. 35; also Kaempfer, *Am Hofe*, p. 114.

۶. ستوده، منوچهر، «سواد طومار و قفنامه مدرسه بزرگ همدان از موقوفات شیخ علی‌خان زنگنه، وزیر شاه سلیمان»، در تاریخ، ج ۱، شماره‌ی ۱، ص ۱۶۱، [صص ۱۵۹-۱۹۹].

7. Floor, *Fiscal History*.

دومان ارزش کلی دارایی‌های وقف را، مبلغ ۲۵،۰۰۰ تومان برآورد کرد. گرچه او متذکر گردید که این مبلغ، به نظر افراد دیگر، به ۱۰۰،۰۰۰ تومان هم می‌رسید.^۱ مطابق نظر شاردن، درآمدهای صدرخاصه، به تنهایی، حتی به مبلغ ۲۰۰،۰۰۰ تومان هم می‌رسید؛^۲ بنابراین، وظیفه‌ی مدیر مالی، یکی از مسئولیت‌های خطیر دوره‌ی صفوی بود؛ به‌ویژه هنگامی که سرمایه‌ها به‌خوبی اداره نمی‌شد؛ مانند دورانی که شاه محمد خدابنده، (دوره سلطنت ۹۹۵-۹۸۵ ه‍.ق / ۱۵۸۷-۱۵۷۷ م) میر شمس‌الدین محمد خییسی کرمانی را به عنوان صدر برگزید.^۳ شاه، صدر را بدین‌گونه مفتخر ساخته بود:

«چون بر مسند صدارت قرار گرفت، ثواب سکندرشان (شاه سلطان محمد خدابنده) در تعظیم و تکریم و اقتدار و استقلال او مبالغه فرموده، کلی و جزئی امور شرعیه به رأی و رؤیت او مفوض گردید و مشارالیه دست دریا نوال به بدل و احسان گشوده، قریب به یک‌صد هزار تومان زر نقد و خاک فیروزه، که از وجوهات وقفی ممالک و نذورات شاه جنت‌مکان (شاه طهماسب) و خمس معادن فیروزه و غیره در خزانه‌ی عامره موجود بود، در عرض دو سه سال به سادات و علما و صلحا و فقرا و طالب‌علمان و مستحقان هر طبقه داده، مشاهیر این طبقه را رعایت‌های کلی نمود، جمعی کثیر به‌وسیله‌ی او از مواید احسان پادشاهی بهره‌مند گردیدند.^۴

صرف نظر از مدیریت صحیح و یا نادرست، نظارت بر دارایی‌های وقف، در نزد نخبگان مذهبی و سیاسی از جذابیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود؛ از این‌رو منصوبان صدر اغلب سر و کار زیادی با مذهب نداشتند؛ به عنوان مثال، وکیل‌ها یا نایب‌السلطنه‌ها، نهایت تلاش خود را به کار می‌بردند تا مردان برگزیده‌ی خودشان، منصب مهم اقتصادی را به دست گیرند.^۵ گاهی این منصب به کسی که بیش‌ترین مبلغ را پیشنهاد می‌کرد، واگذار

1. Richard, vol. 2, p. 323.

2. Chardin, vol. 9, p. 562;

برای اطلاع تفصیلی درباره‌ی برآوردهای بسیار کلانی که در مورد دارایی‌های وقف صورت گرفته است، ر.ک: Robert D. McChesney: *Waqf and Public Policy: The Waqfs of Shah Abbas, 1011-1023/1602-1614*. In: *Asian and African Studies* 15 (1981) pp. 186-187.

هم‌چنین ر.ک: وحید قزوینی، محمد طاهر، همان، ص ۲۲۳؛ که درآمد سالانه را مبلغ ۱۴،۰۰۰ تومان می‌داند.

3. Savory, *History*, vol. 1, p. 338.

4. Savory, *History*, vol. 1, p. 455.

این پاراگراف عیناً از روی متن فارسی تاریخ عالم‌آرای عباسی نقل گردید. (م)

5. See e.g. Jean Aubin: *L'Avenement des Safavides reconsideree* (Etudes Safavides III). In:

می‌شد؛ زیرا روایت شده است که میرغیاث الدین محمد، میر میران اصفهانی، مبلغ هنگفتی را برای به دست آوردن منصب صدارت پرداخت کرد.^۱ صدر هرات هم مبلغ زیادی (رشوه) پرداخت کرد که منصب صدر را به دست آورد.^۲ برای منصب صدر، فرصت مناسبی پدید آمده بود تا خود را به لحاظ مالی فربه نماید؛ از این رو، عجیب نیست صدوری که به خاطر عمل کرد ناشایست خود عزل می‌شدند، مجبور بودند غرامت پرداخت نمایند.^۳ صدر، صرف نظر از امکاناتی که برای تقویت بنیه مالی خود پدید آورده بود، مبالغ گوناگونی هم برای هزینه نگه‌داری و مرمت (املاک وقفی) دریافت می‌کرد؛ به عنوان مثال، او ملقب به رسم الصداده بود و فقط او مجاز بود که این مبلغ را جمع‌آوری نماید؛^۴ زیرا صدر مسئولیت جمع‌آوری مالیات‌های اسلامی، نظیر زکات و خمس را هم برعهده داشت و برای انجام این کار نیز مبلغی را دریافت می‌کرد.^۵ در اواخر دوره صفویه، صدر خاصه مبلغی نیز تحت عنوان مدد معاش دریافت می‌کرد.^۶

کارکنان اداری موقوفات

مطابق کتاب دستور الملوک، موقوفات، دو دایره‌ی جداگانه داشتند؛ یکی برای رسیدگی به امور اموال و املاکی که جزو موقوفات سرکار فیض آثار بود و دیگری برای رسیدگی به آنهایی که جزو موقوفات ممالک بود؛ به هر حال، برای نظارت بر امور موقوفات ممالک، فقط مستوفی بود که هم برای صدر خاصه و هم برای صدر ممالک کار می‌کرد و وزیری در کار نبود. این بخش، احتمالاً، برای رسیدگی به اسناد و مدارک مربوط به سرکار محبت آثار به وجود آمده بود.^۷ صدر از طریق مستوفیان و متولیان خود موظف بود که بر اجرای شروط وقف مطابق نظر واقف، مراقبت نماید.

اداره‌ی امور مالی موقوفات یا اداره‌ی وقف بر عهده‌ی وزیر و مستوفی موقوفات، دو مسئول برجسته‌ی دفتر موقوفات، بود که در سطح محلی توسط متصدی موقوفات

→ *Moyen-Orient et Ocean Indien*, 5 (1988), p. 116.

۱. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۵۶۱ و ۵۶۴.

۲. منتظر صاحب، اصغر، همان، صص ۶۱۸-۶۱۲.

۴. همان.

۳. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۴۳۸-۴۳۷.

5. Musavi, 1977, doc. 1.

6. *DM*, p. 35.

7. *TM*, p. 146; *DM*, pp. 86-87, 89, 120; *BUSSE, Untersuchungen*, docs. 17, 21; *Chardin*, vol. 6, pp. 60-61; *Kaempfer, Am Hofe*, p. 98.

مساعدت می‌شدند.^۱ وزیر از مقام و موقعیت بسیار برتری نسبت به مستوفی برخوردار بود؛ به حدی که تحت عنوان «وزیر موقوفات هم شناخته می‌شد، که وظیفه‌اش پرداخت مستمری مقدسین و رسیدگی به احوال آنها بود».^۲ وزیر و مستوفی عهده‌دار پرداخت صورت حساب‌های مربوط به اوقاف بودند که به صورت برات پرداخت می‌شد. حق نگه‌داری این دفاتر مالی هر پنج سال یک بار تجدید می‌شد. وزارت دیوان صدارت که دیوانش نیز با همین عنوان نامیده می‌شد، یک مستوفی برای رسیدگی به دفتر شریعتش در اختیار داشت که احتمالاً همانند دفتر موقوفات بود.^۳ همانند تمام امور مالی، مواردی هم که توسط صدر و کارکنانش اداره می‌شد، می‌بایست از طریق بخش مالی به وزیر اعظم تسلیم شود تا آنها را مهر کند.^۴

صدر خاصه، کارکنان ایالتی، نظیر مستوفیان و متولیان را در اختیار داشت. اداره‌ی موقوفات گاهی به دو بخش تقسیم می‌شد؛ چرا که موقوفات جدید و قدیم وجود داشت. گاهی همان مقام (وزیر یا مستوفی) هر دو نوع موقوفات را تحت ریاست خود داشت، علاوه بر آن که مناصب دیگری را هم عهده‌دار بود.^۵ سایر کارکنان موقوفات عبارت بودند از: کلیددار، خادم‌باشی، مدرس^۶ و متولی.

موقوفاتی که حایز جایگاه و رتبه‌ی مهم‌تری بودند، مانند آنچه که در مشهد، اردبیل، شاه عبدالعظیم ری و قم بود، توسط متولیان یا مباشران مستقلی اداره می‌شدند، به‌جز آنهایی که در حوزه‌ی اختیار صدر باقی ماندند. گاهی صدر هم یکی از این مناصب متولی را به‌طور هم‌زمان بر عهده می‌گرفت.^۷ متولی حرم امام رضا (علیه السلام) «موظف بود که آستانه‌ی

1. Kaempfer, *Am Hofe*, p. 98; Richard, vol. 2, p. 325.

2. Sanson, p. 26.

۳. این مستوفی خود قاضی احمد قمی بود که در سال ۹۸۹ ه‍.ق / ۱۵۸۱ م بدین منصب گماشته شده بود. (قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۷۲۳).

4. Richard, vol. 2, p. 269.

۵. یوسف، محمد، ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، به تصحیح سهیلی خوانساری، چاپ‌خانه‌ی اسلامی‌ی تهران، ۱۳۱۷، صص ۲۰۰ و ۲۳۵-۲۷۱. برای اطلاع تفصیلی ر.ک:

Floor, *Fiscal History*.

۶. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲ صص ۷۵۶ و ۹۵۷؛ DM, p. 36.

7. DM, pp. 35-38;

واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، صص ۲۴۸، ۲۸۵-۲۸۶.

اجداد چراغخان زاهدی، قورچی باشی، برای مدتی متولیان سرکار فیض آثار اردبیل بوده‌اند، ولی اخیراً پدر

متبرکه را انتظام بخشد، خدام، مدرسان علوم دینی، قاریان قرآن و سایر کارکنان و خدمتکاران آستانه را، مطابق ترتیبی که شاه طهماسب اول مقرر کرده بود، دریابد و به احوال آنان رسیدگی نماید. متولی هم چنین مراقبت می کرد که اطعام فقرا و مقرری راتبه خواران به وجهی نیکو توزیع گردد».^۱

همانند سایر مقامات دولتی، مقاماتی هم چون متولی و مستوفی بخش موقوفات، تمایل داشتند که منصبشان موروثی باشد؛^۲ به عنوان مثال، در سال ۱۰۸۹ هـ ق / ۱۶۷۸ م مستوفی موقوفات به جای پدرش منصوب گشت و همان دست مزد (موجب)، حقوق و وظایف او را داشت.

در میان اشخاص دیگر، وظیفه‌ی او بود که فهرست دخل و خرج را هر ساله به حضور صدر بفرستد؛ و بعداً سرکار مستوفی، اطلاعات موجود در این فهرست را ثبت و ضبط می کرد. متولیان، دبیران (کاتب)، خدمه و عمله و اجاره داران (مستأجران) و رعایا و زارعین سرکار آستانه‌ی مقدسه می بایست او را به رسمیت بشناسند و او را تصدیق و از او اطاعت نمایند و بدون این که برات را به مهر و امضای او برسانند، معامله‌ای انجام ندهند.^۳ در سال ۱۱۳۷-۱۱۳۶ هـ ق / ۱۷۲۴ م مستوفی همان وقف از سوی صدر تأیید گردید. مدعی (میرزا محمد ابراهیم قمی)، مستوفی سابق حرم حضرت معصومه (س)، به عرض رسانید که استیفای سرکار موهبت آثار مدت متعددی در دست والد و سایر آبا و اقیابای او بوده و بعد به مشارالیه مرجوع بوده است؛ با وجود این، شخصی دیگر از روی تغلب، خدمت موروثی او را بدون دلیل قطع کرده و جای او را گرفته است. صدر، احتمالاً با تطمیع، اغواء و با استدلال او متقاعد شد و او را به منصب موروثی برگماشت. صدر هم چنین فرمان داد که تمام کارکنان موقوفه از مستوفی جدید اطاعت کنند و بدون برات و مهر او داد و ستد ننمایند.^۴

→ او شیخ شریف بیگ، متولی بالاستقلال سرکار فیض آثار در دارالارشاد اردبیل و حاکم آن شهر گردیده بود. (یوسف، محمد، همان، ص ۹۹) و مقرر شد که مین بعد، داد و سند سرکار فیض آثار، مطابق این طومار انجام گیرد، ص ۲۵۷، (میرزا حبیب الله متولی قم).

1. Savory, *History*, vol. 2, p. 764.

در مشهد، غذا روازنه بین نیازمندان توزیع می شد. Andersen, p. 147. شاه به امور آستانه‌ی مشهد و عرض حال سادات، کارکنان حرم و مستمری بگیران رسیدگی می کرد.

Savory, *History*, vol. 2, p. 822.

۲. قراخانی، بقعه، سند شماره‌ی ۳.

۳. مدرسی طباطبایی، حسین، تربت پاکان، ج ۱، سند شماره‌ی ۷۱.

۴. همان، سند شماره ۷۵.

وظایف متفرقه

صدور علاوه بر این که عهده‌دار محاکم شرعی و اداره‌ی موقوفات بودند، برای غسل و کفن و دفن شاه و شاهزادگان نیز فرا خوانده می‌شدند.^۱ وظایف دیگری که صدور می‌توانستند انجام دهند، این بود که به عنوان سفیر به باب عالی (دربار سلطان عثمانی) بروند، گرچه این یک استثنا بود.^۲

صدر چه کسی بود؟

جالب است در نظر داشته باشیم که از همان ابتدا، به خاطر کمبود علمای مذهبی شیعی، مهم‌ترین منصب مذهبی در دولت، توسط نمایندگان طبقه‌ی وابسته به روحانیون پیش از صفویان اشغال شده بود. صدارت، برازنده‌ی یک فرد شیعی بود؛ زیرا همان‌طور که امیر ارجمند خاطر نشان می‌سازد، این امر تأکیدی است بر این که صاحب این منصب عمدتاً یکی از اعضای دیوان سالاری بود. صدارت، علی‌رغم اهمیتش، منصبی مالی و اداری بود، نه یک منصب روحانی. سیوری به اشتباه استدلال می‌کند که صدر، مسئول نشر و گسترش اعتقادات ناب شیعی بود.^۳ این حقیقت هم که هیچ عالم شیعی مذهب عرب خارجی، تا آن زمان، به جز یک مورد، نتوانسته بود چنین منصبی را که تیول خانواده‌های روحانی

1. Savory, *History*, vol. 1, p. 205; vol. 2, p. 1099.

آقاسیات ناظر صدر در سال ۱۷۳۹ م غسل باشی و بازرس مردگان و اموات مشکوک بود؛

ARA, VOC. 2477, f. 747

۲. استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی، همان، صص ۲۰۴ و ۲۱۰؛ شاملو، ولی قلی بن داود قلی، قصص الخاقانی، تصحیح و پاورقی سید حسن سادات ناصری، ۲ ج، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۱، چ اول، ۱۳۷۱، ص ۱۹۹.

Savory, *History*, vol. 2, p. 1058.

3. *Cambridge History of Iran*, vol. 6, p. 358.

صرف نظر از این که صدر در اوایل و اواسط دوره‌ی صفوی وظیفه‌ی تبلیغ و گسترش مذهب و اعتقادات شیعی را داشته است یا خیر، در اواخر دوره‌ی صفوی این نقش کم رنگ‌تر شده بود. «آنچه در این سال‌ها در گزارش روملو [در بردارنده‌ی وقایع سال‌های ۹۸۵ - ۹۰۰ ه ق] می‌باشد که در گزارش دستور الملوک و تذکره الملوک [دو متن مربوط به اواخر عصر صفوی] به چشم نمی‌خورد، تأکید بر جنبه‌های تبلیغی و گسترش مذهب است که به نظر طبیعی می‌آید. در این دوران، برخلاف دوران آغازین صفویان، دیگر کار استقرار تشیع اثنی عشری به پایان رسیده بود و ساختار دیوانی دینی، نقشی تثبیتی بر عهده گرفته بود». رک: صفت گل، منصور، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، چ اول ۱۳۸۱، ص

ایرانی بود، به خود اختصاص دهد، مؤید این نتیجه‌گیری است. در واقع، طی سده‌ی هفدهم میلادی، تمایل زیادی به موروثی نمودن این منصب وجود داشت. با گذشت صد سال از زمام‌داری صفویان، این منصب بین سه خانواده، که همه‌ی آنها با صفویان مرتبط بودند، تقسیم گردید و آنان برای مدت زیادی این منصب را در اختیار خود نگه داشتند.

فهرست صدور عصر صفوی

صدر خاصه	صدر ممالک	سال
	قاضی شمس الدین گیلانی ^۱	۹۰۷ هـ.ق/ ۱۵۰۱ م
قاضی محمدکاشی ^۲	قاضی شمس الدین گیلانی	۹۰۹-۹۱۰ هـ.ق/ ۱۵۰۹-۱۵۰۳ م
	میرسید شریف بن تاج الدین ^۳	۹۱۷-۹۱۵ هـ.ق/ ۱۵۱۱-۱۵۰۹ م
	میرعبدالباقی ^۴	۹۱۹-۹۱۷ هـ.ق/ ۱۵۱۳-۱۵۱۱ م
	میرسید شریف بن تاج الدین ^۵	۹۲۰-۹۱۹ هـ.ق/ ۱۵۱۴-۱۵۱۳ م
	سید عبداللّه بن سیداحمد لاله ^۶	۹۲۰ هـ.ق/ ۱۵۱۴ م
	میرجمال الدین محمد	۹۲۱-۹۲۰ هـ.ق/ ۱۵۱۵-۱۵۱۴ م
	شبرنگی استرآبادی ^۷	

۱. او لله‌ی شاه اسماعیل اول بود. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان ص ۲۶۶؛ واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان ص ۱۲۳.
۲. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان ص ۲۶۸؛ شیرازی، عبدی بیک، تكملة الاخبار، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوایی، نشرنی، ج اول، ۱۳۶۹، ص ۴۲ واله‌ی اصفهانی، همان، ص ۱۳۵. او هم چنین حاکم یزد، کاشان و شیراز بود؛ اما به‌خاطر کارهای ناشایستی که انجام داد به قتل رسید. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان ص ۲۷۲؛ قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۸۳ و ۹۸. چنان‌که تا آن موقع **صدور**، صرفاً به سادات واگذار می‌گردید. استرآبادی، سید حسن بن مرتضی، ص ۴۳؛ واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۱۷۶.
۳. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، ص ۲۷۲؛ شیرازی، عبدی بیک، همان، ص ۴۸؛ واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، صص ۱۷۷، ۲۱۰ و ۳۱۵؛ قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۱۰۰.
۴. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، ص ۲۷۴؛ واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۲۱۱. میرعبدالباقی یزدی، پسر شاه نعمت الله بود. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۱۱۷؛ واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۳۱۴، بعد **امیرالامرا** گردید و میر سید شریف که از کربلا بازگشته بود، به جای او منصوب شد. قمی، ج ۱، ص ۱۲۵.
۵. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، ص ۲۷۶؛ قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۱۱۷ و ۱۲۵.
۶. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، ص ۲۷۷؛ واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، صص ۳۲۶ و ۴۲۵.
۷. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، ص ۲۷۷؛ واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، صص ۳۲۶ و ۴۲۵.

میرزا شاه حسین باوی ^۱	میر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف ^۲	۹۲۱ ه.ق/ ۱۵۱۵ م
	میر محمد میر یوسف ^۳	۹۲۷ ه.ق/ ۱۵۲۱ م
امیر جمال الدین محمد ^۴	میر قوام الدین حسین ^۵	۹۳۱ ه.ق/ ۱۵۲۴ م
میر نعمت الله حلّی ^۶	میر قوام الدین حسین ^۷	۹۳۶-۹۳۵ ه.ق/ ۱۵۲۹-۱۵۲۸ م
میر نعمت الله حلّی ^۸	میر غیاث الدین منصور ^۹	۹۳۷-۹۳۶ ه.ق/ ۱۵۳۰-۱۵۲۹ م
میر صاحب ^{۱۰}	میر قوام الدین حسین ^{۱۱}	۹۳۸-۹۳۷ ه.ق/ ۱۵۳۱-۱۵۳۰ م
مجتهد الزمانی شیخ علی ^{۱۲}	میر غیاث الدین منصور ^{۱۳}	۹۳۹ ه.ق/ ۱۵۳۲ م
	میر معز الدین محمد ^{۱۴}	۹۴۳-۹۳۹ ه.ق/ ۱۵۳۶-۱۵۳۲ م
	میر شمس الدین اسد الله مرعشی ^{۱۵}	۹۶۳-۹۴۳ ه.ق/ ۱۵۵۵-۱۵۳۶ م

۱. هنگامی که جمال الدین استرآبادی **صدر** درگذشت، میرزا شاه حسین باوی جانشین او گردید. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، ص ۲۷۸ (یک سید از ری؛ او منصبش را با استرآبادی تقسیم کرد)؛ شیرازی، عبدی بیگ، تکملة الاخبار، ترجمه‌ی عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۹ / ۱۹۹۰، ص ۵۶؛ واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، صص ۴۱۳ و ۴۲۵. او هم چنین **نقیب النقا** بود. امیرخان الله، امیر غیاث الدین محمد بن امیر محمد یوسف را به منصب **صدر** طهماسب میرزا برگزید. واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، صص ۲۴۸ و ۲۸۶-۲۸۵. وزارت خود و ضبط اموال و توالی ممالک خراسان را به شیخ مجدالدین محمد کرمانی ارزانی داشت.

۳. او هم منصب **صدر** را داشت و هم امیر بود و به اتهام موافقت با بابر در سال ۹۲۷ ه.ق / ۱۵۲۱ م کشته شد. شیرازی، عبدی بیگ، همان، ص ۵۸۳.

۴. غفاری قزوینی، همان، ص ۲۸۲ (در ماه شعبان سال ۹۳۱ ه.ق / ۱۵۲۵ م)؛ شیرازی، عبدی بیگ، همان، ص ۶۱؛ استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی، همان، ص ۵۷.

۵. ر.ک: منابع فوق. ۶. ر.ک: منابع فوق. ۷. ر.ک: منابع فوق.

۸. غفاری قزوینی، ص ۲۵۸؛ شیرازی، عبدی بیگ، همان، ص ۶۶.

۹. ر.ک: منابع فوق. ۱۰. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۲۹۶.

۱۱. همان.

۱۲. او اهل عراق عرب بود و در مسائل فقهی با میرغیاث الدین منصور اختلاف نظر داشت و همین امر باعث عزل او از **صدور** گردید. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۳۱۳، ۲۱۸ و ۲۹۷.

۱۳. قمی، قاضی احمد، همان، میرغیاث الدین در سال ۹۳۸ ه.ق / ۱۵۳۱-۱۵۳۲ م عزل گردید و معزالدین محمد نقیب اصفهانی جانشین او شد. استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی، ص ۶۱.

۱۴. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، ص ۲۸۶؛ حلّی و منصور از **صدور** عزل شدند و این منصب به میرمعزالدین محمد اصفهانی واگذار گردید. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۲۱۸.

۱۵. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، ص ۲۹۲؛ شیرازی، عبدی بیگ، همان، صص ۸۵ و ۲۹۹؛ قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۲۶؛ پسرش سید علی **نایب** او بود. همان، ج ۱، ص ۳۸۶. او سیدی از اهالی شوشتر بود.

میرزین الدین علی ^۱	۹۶۳ هـ. ق. / ۱۵۵۶ م	
میر تقی الدین محمد ^۲	۹۷۱ هـ. ق. / ۱۵۶۳ م	
میرشمس الدین محمد یوسف ^۴	۹۷۸-۹۷۰ هـ. ق. / ۱۵۷۰-۱۵۶۲ م	
میرغیاث الدین محمد	۹۷۸ هـ. ق. / ۱۵۷۰ م	
میر میران اصفهانی ^۶		
میرشمس الدین محمد کرمانی ^۷	؟	
میر ابو الولی انجو ^۸	۹۹۲ هـ. ق. / ۱۵۸۴ م	
میراسد الله شوشتری مرعشی ^۹	؟	
شاه عنایت الله نقیب اصفهانی ^{۱۰}	۹۸۴ هـ. ق. / ۱۵۷۶ م	
میرشمس الدین محمد خبیبی کرمانی ^{۱۲}	۹۹۳ هـ. ق. / ۱۵۸۵ م	
میر ابو الولی انجو ^{۱۳}	۱۰۱۵-۹۹۶ هـ. ق. / ۱۶۰۶-۱۵۸۷ م	
معز الدین	۱۰۲۶-۱۰۱۵ هـ. ق. / ۱۶۱۷-۱۶۰۶ م	

۱. غفاری قزوینی قاضی احمد، همان، ص ۳۰۳؛ او جانشین پدرش گردید که در سال ۹۶۳ هـ ق / ۱۵۵۶-۱۵۵۵ م به علت کهولت درگذشت.
۲. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، ص ۳۰۳؛ شیرازی، عبدی بیگ، ص ۱۱۲. او پسر میر معزالدین محمد، صدر سابق بود.
۳. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۳۹۲.
۴. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، ص ۳۰۸؛ شیرازی، عبدی بیگ، همان ص ۱۲۱؛ قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۴۳۷-۴۳۸.
۵. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، ص ۳۰۸ (میرزین الدین سید علی مخدوم زاده امیرشمس الدین اسدالله مرعشی، صدر سابق)؛ شیرازی، عبدی بیگ، همان، ص ۱۲۱؛ قمی می نویسد که نامش میر سید علی شوشتری مرعشی است. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۴۳۷-۴۳۸. میرزین الدین علی در سال ۹۷۰ هـ ق / ۱۵۶۳-۱۵۶۲ م. استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی، همان، ص ۸۸.
۶. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۵۶۱ و ۵۶۴.
۷. قمی، قاضی احمد بیگ، همان، ج ۲، ص ۶۶۹.

8. Savory, *History*, vol.2 , p. 555;

ستوده، منوچهر و ذبیحی، ج ۶، ص ۵۱۹ [سند مورخه ۹۹۲ هـ ق / ۱۵۸۴ م]

۹. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۹۸۷.

۱۰. استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی، همان، ص ۹۷؛ والهی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۵۴۰.
۱۱. استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی، همان، ص ۹۷؛ والهی اصفهانی، محمد یوسف، همان.

12. Savory, *History*, vol.1 , p. 338.

13. Savory, *History*, vol.2 , pp. 910-911.

۱۰۱۶-۱۰۱۵ ه.ق/۱۶۰۷-۱۶۰۶ م	میر معزالدین محمد مشهور به قاضی خان ^۲	
۱۰۱۶ ه.ق/۱۶۰۷	میرزا رضی الدین محمد ^۳	
	قاضی سلطان حسینی ^۵	۱۰۲۹ ه.ق/۱۶۱۷ م
	میرزا رفیع الدین محمد ^۶	
۱۰۶۲-۱۰۴۱ ه.ق/۱۶۵۱-۱۶۳۲ م	میرزا رفیع الدین محمد ^۸	۱۰۴۱-۱۰۳۸ ه.ق/۱۵۳۲-۱۶۲۹ م

۱. یکی از سادات مشهور اصفهان به نام امیرجلال الدین حسن [صلاتی]، به منصب **صدر خاصه و موقوفات** چهارده معصوم **علیه السلام** برگزیده شد که مجموع درآمد آن هر ساله هشت هزار تومان و اندی می‌شد. هم‌چنین **شرعیات و وقفیات** ساوه، قم، کاشان، نطنز، اصفهان، اردستان یا یزد، استرآباد و مازندران و توابع بر عهده‌ی او بود. مابقی بر عهده‌ی قاضی خان گذاشته شد.

Savory, *History*, vol.2, pp. 910-911.

ملاجلال، ص ۳۰۴. او هم‌چنین **صدر الاسلام والمسلمین** نامیده می‌شد؛ او بعد از فتح مجدد در بند، **فتح نامه** نوشت. همان، ص ۳۱۵؛ استرآبادی، ص ۱۹۲.

۲. یکی از سادات مهم قزوین، به نام معزالدین محمد، مشهور به قاضی خان، به منصب **صدر عام** منصوب گشت و **منصب صدر** به دو بخش تقسیم گردید. منجم یزدی، ملاجلال، همان، ص ۳۰۴. او در سال ۱۰۱۵ ه.ق / ۱۶۰۶-۱۶۰۷ م منصوب گردید و در سال ۱۰۳۰ ه.ق / ۱۶۲۱-۱۶۲۰ م درگذشت.

Savory, *History*, vol.1, p. 405. n. 68, 69;

او پیش‌رو ارباب عمایم ملک ایران و صاحب ثروت و مکتنت بود و به عنوان سفیر عازم باب عالی گردید. (گزارش‌هایی در مورد زندگی او)

ibid, vol. 2, pp. 910-911, 1058, 1188;

قاضی خان صدر جهت انعقاد معاهده‌ی صلح در سال ۱۰۲۳ ه.ق / ۱۶۱۴ م به عثمانی رفت. شاملو، ج ۱، ص ۱۹۹. او در سال ۱۰۲۵ ه.ق / ۱۶۱۶ م عزل گردید؛ زیرا در مأموریت به عثمانی موفقیتی به‌دست نیاورده بود. ibid. p. 201.

۳. منجم یزدی، ملاجلال، همان، ص ۳۲۷؛ استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی، همان، ص ۱۹۲.

۴. هنگامی‌که میرزا رضی درگذشت، شاه، میرصدرالدین را که پسر بزرگش بود، به جای او منصوب نمود؛ اما به لحاظ طفولیت و صغر سن، عموزاده‌اش به‌عنوان **وکیل** او برای مدتی انجام وظیفه می‌کرد.

Savory, *History*, vol.2, p. 1147.

۵. قاضی سلطان، جانشین قاضی خان گردید و در همان روز از دنیا رفت. شاملو، ص ۲۰۱؛ یا یک هفته بعد درگذشت.

Savory, *History*, vol.2, p. 1146.

۶. شاملو، ولی قلی بن داود قلی، همان، ص ۲۰۱.

Savory, *History*, vol.2, pp. 1146, 1261;

یوسف، محمد، همان، صص ۴۴، ۹۰ و ۲۶۵.

۷. استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی، همان، ص ۲۴۴؛ واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۱۲۸؛ شاملو، ولی قلی بن داود قلی، همان، ص ۲۱۲. میرزا حبیب الله، یوسف، همان، صص ۲۴۴ و ۲۶۵؛ وحید قزوینی، محمد طاهر، همان، ص ۱۴۳. (میرزا حبیب الله در سال ۱۰۶۳ ه.ق / ۱۶۵۲ درگذشت).

۸. استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی، همان، ص ۲۴۴؛ واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص

۱۰۷۱-۱۰۶۳ ه.ق/ ۱۶۶۱-۱۶۵۱ میرزا محمد مهدی کرکی ^۱		
۱۰۷۵-۱۰۷۱ ه.ق/ ۱۶۶۲-۱۶۶۱ میرزا قوام الدین مشهور به میرزا کوچک ^۲	سید شمس الدین ^۳	پست بلا تصدی برای چند سال
۱۰۹۹-۱۰۷۷ ه.ق/ ۱۶۸۷-۱۶۶۶ میرزا ابوطالب رضوی ^۴	میرزا ابوالصالح رضوی ^۵	۱۰۹۲-۱۰۷۷ ه.ق/ ۱۶۸۱-۱۶۶۶ م
پست بلا تصدی برای چند سال ^۶	میرزا رضی الدین ^۷	
۱۷۳۲-۱۶۹۶ میرزا محمد باقر ^۸	میرزا نجف خان ^۹	۱۶۹۳-۱۶۸۸ م
میرزا محمد مقیم ^{۱۰}	میر سید مرتضی ^{۱۱}	

ملا باشی

تنها مناصبی که صفویان به عداد مناصب مذهبی افزودند، منصب خلیفه الخلفا و ملا باشی بود. ایجاد این منصب به خاطر تغییر و تحولی بود که در نقش و کارکرد رهبر معنوی

→ ۱۲۸؛ شاملو، ولی قلی بن داود قلی، همان، ص ۲۱۲. میرزا حبیب الله، یوسف، محمد، همان، صص ۲۴۴ و ۲۶۵. او هم چنین متولی آستانه‌ی قم بود. همان، ص ۲۵۷. میرزا رفیع در دوره‌ی سلطنت شاه عباس اول مقام **احتساب ممالک محروسه** را دارا بود و بعد از درگذشت میرزا رضی، بنی عم خود، به منصب صدارت رسید. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان، ص ۱۶.

۱. در سال ۱۰۶۳ ه.ق / ۱۶۵۰ محمد میرزا منصب **صدر** یافت و جای پدرش میرزا حبیب الله را گرفت و تا سال ۱۰۷۱ ه.ق / ۱۶۶۶ م که به مقام وزیر اعظمی رسید، بر آن منصب باقی بود. خاتون آبادی، سید عبدالحسین الحسینی، وقایع السنین والاعوام، به تصحیح محمد باقر بهبودی، کتاب‌فروشی اسلامیه، ۱۳۵۲، صص ۵۲۲ و ۵۵۵؛ بردسیری، میر محمد سعید مشیزی، همان، ص ۲۶۲.

۲. از آن روی بدین اسم نامیده شد که برادر بزرگ‌ترش قبل از او به منصب صدر و وزیر اعظمی رسیده بود. شاملو، ولی قلی بن داود قلی، همان، صص ۲۰۱ و ۲۱۲.

Richard, vol. 2, p. 268; Chardin, vol. 7, p. 472 & vol. 8, p. 202.

۳. بافتی، محمد مفید مستوفی، همان، ج ۳، ص ۵۵۱.

۴. خاتون آبادی، سید عبدالحسین الحسینی، همان، صص ۵۲۹، ۵۴۵ و ۵۴۶.

۵. خاتون آبادی، سید عبدالحسین الحسینی، همان، صص ۵۲۹ و ۵۳۶؛ مدرسی طباطبایی، حسین، برگه‌ی از تاریخ قزوین، ص ۱۹۰؛ نصر آبادی، میرزا محمد طاهر، همان، ص ۱۶۲؛ ذبیحی، ستوده، همان، ج ۶، ص ۳۶۷. 6. Kroell, Anne: *Nouvelles d'Ispahan 1665-1695*. Paris 1979, p. 46.

۷. بافتی، محمد مفید مستوفی، همان، ج ۳، ص ۲۵۴.

۸. او پسر سید حسن حسینی و نوه‌ی خلیفه سلطان، **صدر** و وزیر اعظم سابق بود. ذبیحی و ستوده، همان، ج ۶، صص ۵۸ و ۶۶. ۹. خاتون آبادی، سید عبدالحسین الحسینی، همان، صص ۵۴۶ و ۵۵۰.

۱۰. همان، ج ۱، صص ۱۶۲-۱۶۳.

۱۱. میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی، مکارم الآثار در احوال رجال دو قرن ۱۳ و ۱۴ هجری، ج ۶، انتشارات کمال اصفهان ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۶۲.

طریقت صفوی به وجود آمده بود و خود شاه این منصب را بر عهده گرفته بود و مرشد کامل طریقت صفوی محسوب می‌شد. منصب خلیفه الخلفا از ابتدای شکل‌گیری دولت صفوی پدید آمد و با ظهور و قدرت‌گیری علمای سنت‌گرا، به تدریج، نفوذ و اهمیت خود را از دست داد. امیر ارجمند، به درستی استدلال می‌کند که منصب ملاباشی در نتیجه‌ی کشمکش تشکیلاتی، بین طبقه‌ی دیوانی سنتی ایرانی و طبقه‌ی نوپای مستقل علمای مذهبی شیعی پدیدار گردید.^۱ بدین ترتیب، نظر «مینورسکی» که این وضعیت را به محمدباقر مجلسی نسبت می‌دهد، قابل فهم خواهد بود. او به صورت واقعی و نه ظاهری، منصب ملاباشی را پذیرفت؛ زیرا به طور کلی، نقش مهمی در عرصه‌ی دینی ایفا می‌کرد و به ویژه به لحاظ این که معلم شاه سلطان حسین بود، با او رابطه‌ی خوبی داشت. منصب ملاباشی توسط شاه سلطان حسین در سال ۱۱۲۴ ه‍.ق / ۱۷۱۲ م به وجود آمد^۲ و کسی که بدین منصب گماشته شد، میر محمدباقر خاتون آبادی^۳، بانی و اولین مدرس مدرسه‌ی چهار باغ و معلم شاه بود. این منصب پس از سقوط صفویان از بین رفت. محمود خان غزنایی، فاتح اصفهان، ملا زعفران را به مقام ملاباشی خود برگزید و جانشین او، اشرف خان، نیز ملا زعفران را در همان منصب ابقا کرد.^۴ طهماسب دوم هم، بعد از دستیابی به قدرت، فردی را به عنوان ملاباشی منصوب نمود و نادر شاه هم، پس از این که تاج و تخت را از خاندان صفوی ربود، همین کار را انجام داد؛ به هر حال، به نظر می‌رسد که در دوره‌ی زمام‌داری نادر شاه، صدر، یک بار دیگر، به عنوان مهم‌ترین مقام در تشکیلات مذهبی مطرح گردید؛ زیرا هلندیان از او به عنوان «پاپ مذهبی ایرانیان» یاد نموده‌اند.^۵ در دوره‌ی

1. Said Amir Arjomand: *The office of mulla-basi in Shi'ite Iran*. In: *Studia Islamica*, vol. 57 (1983), pp. 135-146.

در مورد خلیفه الخلفا ر.ک:

Floor: The office of Halifah al-Holafa. In: ZDM G (2003), forthcoming.

2. TM, p. 41.

* بر سر این مسئله که منصب ملاباشی، نخستین بار بر عهده‌ی چه کسی گذاشته شده است، بین محققان اختلاف نظر وجود دارد و شاید این امر به اشتباهی که مینورسکی مرتکب شده است بازگردد. وی که برای اولین بار تذکره الملوك را مورد تحقیق قرار داد و آن را ترجمه کرد، محمد باقر مجلسی را نخستین ملاباشی می‌داند. دکتر منصور صفت گل اخیراً به صورت مستدل و جالب توجه این نظر را رد کرده، نتیجه می‌گیرد که اولین ملاباشی میرمحمد باقر خاتون آبادی بوده است. برای اطلاع تفصیلی در این مورد ر.ک: صفت گل، منصور، همان، صص ۴۰۸ - ۴۴۳. (م)

۳. فلور، ویلم، اشرف افغان بر تختگاه اصفهان، ترجمه‌ی ابوالقاسم سری، انتشارات توس، ج اول، ۱۳۶۷، ص ۳.

۴. مروی، محمد کاظم، عالم آرای نادری، ج ۳، به تصحیح محمد امین ریاحی، انتشارات علمی، چ سوم ۱۳۷۴.

زمام‌داری شاهانی که مدتی بعد از صفویان حکمرانی کردند، هنوز این منصب وجود داشت؛ چنان‌که در دوره‌ی شاه‌رخ‌شاه، در مشهد (اوایل دهه‌ی ۱۷۵۰ م) آقا شریف، ملاباشی بود. او ظاهراً در امور قضایی هم مداخلتی داشته است؛ چرا که از وجود کشیک‌خانه‌ی ملاباشی، تشکیلاتی که معمولاً با صدر و دیوان بیگی مرتبط بود، ذکری به میان می‌آید.^۱

سایر مقامات مذهبی

علاوه بر صدر و ملاباشی، تشکیلات مذهبی با همکاری و حضور تعداد زیادی از مقامات مذهبی به گردش در می‌آمد که برجسته‌ترین آنها شیخ الاسلام و قاضی بود. مناصب شیخ الاسلام، قاضی و سایر کارمندان فرو مرتبه‌ی مذهبی، تا جایی که با نقش قضایی آنان مرتبط است، در صفحات ذیل مورد بحث قرار می‌گیرد.

شیخ الاسلام

«صدر، رییس امور روحانی است. او آگاه‌ترین روحانی نسبت به مسائل حقوقی است. بعد از صدر، در امور روحانی، دو نفر زیر دست او هستند که در خصوص تمام مسائل مذهبی تصمیم‌گیری می‌کنند و تمام عقود و عهود و سایر قبالات مردم را ترتیب می‌دهند. آنها طلاق و مجادلات مدنی و دعاوی را داوری می‌کنند. یکی از آنها شیخ الاسلام و دیگری قاضی نامیده می‌شود. حوزه‌ی اختیار و اقتدارشان تقریباً مساوی است. با این حال، شیخ الاسلام، کمی برتری دارد».^۲

شیخ الاسلام، مطابق گزارش سانسون، آخوند نامیده می‌شد؛^۳ و همین‌طور بود قاضی

→ ص ۸۰۳؛ میرزا محمدنقی.

Algemeen Rijks Archief (the Hague), VOC 2254 (9/6/1732), f.884; VOC 2477 (4/1/1739), f.629.

۱. الحسینی المنشی، محمود، تاریخ احمد شاه، مقدمه‌ی دوست‌مرد مرادوف، ج ۲، اداره‌ی انتشارات «دانش» شعبه‌ی ادبیات خاور، مسکو ۱۹۷۴، ج ۱، برگ ۹۶ b، ۲۴۵ a.

2. Thevenot, vol. 2, p. 102; Sanson, p. 153;

مفخم، محسن، فرامین نویافته از خانواده‌ی ملک شاه نظر، سردار ارمنی شاه عباس صفوی، در:

BT 12 (2536/1977), doc. 6; Chardin, vol. 6, p. 53

که مغایر با تذکره الملوک است و ممکن است توضیحی باشد از جانب اشخاص شایسته‌ای که در زمان‌های متعدد آن مقام را دارا بوده‌اند.

3. Sanson, p. 15; Kroell, p. 67.

عباس آباد (محلۀ ای در اصفهان).^۱ گاهی مناصب شیخ الاسلام و قاضی به یک نفر واگذار می‌شد.

عنوان شیخ الاسلام در بیش‌تر دنیای اسلام، به علمای مشهور اطلاق می‌گردید؛ اما در بخش آسیای غربی بر یکی از صاحب‌منصبان عالی قضایی دلالت می‌کرد. در عصر تیموری هم، غالباً صاحب این مقام از نفوذ سیاسی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود؛ چرا که انتصاب او منوط به حکم سلطنتی بود.^۲ به هر حال شیخ الاسلام، بر خلاف سایر مقامات مذهبی عصر تیموری، در سلسله مراتب طبقه‌ی روحانیون، جایگاه پایین‌تری از صدر نداشت.^۳ هم‌چنین منصب او به آسانی می‌توانست به یک مباشن موقوفات تغییر وضعیت دهد.^۴ فضل‌الله بن روزبهان خنجی اصفهانی پیشنهاد می‌کند که وظیفه‌ی او این است که کیفیت تعلیم و تعلّم مسائل شرعی را تکفّل کند.^۵

صفویان، نظام دیوان‌سالاری موجود را، مانند سایر موارد تشکیلاتی، با آنچه در دوره‌ی تیموریان و آق‌قویونلوها وجود داشت، مطابقت داده، آن را جرح و تعدیل کردند. در موارد بسیاری، شیخ‌الاسلام‌های رژیم گذشته در منصب خود ابقا می‌شدند یا اعضای خانواده‌ی آنها به آن منصب گماشته می‌شدند. گرچه شیخ‌الاسلام‌هایی که با رسمیت تشیع در قلمرو صفویان مخالفت داشتند، برکنار می‌شدند. در سال ۹۲۶ / ۱۵۲۰ - ۱۵۱۹ م هنگامی که طهماسب میرزا به هرات رفت، شیخ‌الاسلام آن شهر، به خاطر اعتقاداتی که به تسنن داشت، کشته شد؛ در حالی که مدت سی سال شیخ‌الاسلام خراسان بود.^۶

وظایف و اهمیت شیخ‌الاسلام

به روایت دومان، شیخ‌الاسلام و قاضی، هیچ یک، مقامات خیلی مهم و برجسته‌ای نبودند.

۱. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان، ص ۴۳۰.

2. Roemer, p. 157.

3. Roemer, p. 144.

4. Roemer, pp. 157-158.

۵. خنجی اصفهانی، فضل‌الله بن روزبهان، سلوک الملوک، تصحیح محمد علی موحد، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ج اول ۱۳۶۲، صص ۹۳-۹۶.

۶. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۱۱۳؛ غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، ص ۲۷۴.

به استناد این دو منبع، شیخ‌الاسلام دارالسلطنة هرات، شیخ سیف الدین احمد بن یحیی بن سعد تفتازانی، که مرد عالمی بود و سی سال در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا در خراسان شیخ‌الاسلام بود، به‌خاطر تسنن و مخالفت مذهبی کشته شد. اما ظاهراً نویسنده‌ی محترم، سال واقعه را به‌درستی در نیافته است؛ این روی‌داد، نه در سال ۹۲۶، بلکه در سال ۹۱۶ ه‍.ق بوده است و ارتباطی هم با طهماسب میرزا ندارد. (م)

او اعتقاد زیادی به دانش و مهارت حرفه‌ای آنان نداشت.^۱ وی، آنها را در مهر و موم کردن و ثبت نمودن قراردادهای فروش، به‌علاوه در مورد دادخواستی که در نحوه‌ی اجرای این قراردادها به‌وجود آمده بود داور می‌کرد. مفتی هیچ شأن و جایگاهی در نزد او نداشت؛ زیرا «او مار ضعیفی است که همسایگانش به سختی او را می‌شناسند».^۲ علی‌هذا، سانسون اهمیت این مقام مذهبی را تأیید کرد، هنگامی که خاطر نشان ساخت:

«این قاضی به‌درستی شایسته‌ترین فرد در امور مدنی است و بر امور مربوط به صغار، ایتام، بیوگان، عقود، معاملات و سایر امور حقوقی نظارت دارد. پادشاه، هر سال، پنجاه هزار لیور^۳ به او حقوق می‌دهد، تا در شرایطی قرار نگیرد که مجبور شود رشوه دریافت کند و خود را آلوده سازد. این قاضی بیش‌تر دعاوی و منازعات را رسیدگی می‌کند. او رییس مدرسه‌ی عالی حقوق نیز هست و هر چهارشنبه و شنبه به قضات زیردست خود درس حقوق و قانون می‌دهد. نمایندگان او نیز در تمام محاکم کشور حضور دارند و، به اتفاق مأموران صدر دوم، همه‌ی اسناد و قراردادهای مربوط به عقود و معاملات را تنظیم می‌کنند. جای او در پایین تخت شاه، بعد از صدر بزرگ قرار داشت».^۴

بدین ترتیب، عجیب نخواهد بود که ببینیم بعضی از افراد شایسته‌ای که این منصب را در اختیار داشتند، حوزه‌ی اختیار و اقتدارشان وسیع‌تر می‌گردید؛ به عنوان مثال، «شیخ بهاء‌الدین محمد به منصب شیخ الاسلامی منصوب گشت و رسیدگی به کلیه‌ی امور شرعی و نیابت حکومت خراسان، عموماً، و دارالسلطنه هرات، خصوصاً... به او واگذار شد. بعداً منصب شیخ الاسلام و وکالت حلالیات یافت و رسیدگی به امور شرعی دارالسلطنه اصفهان بر عهده‌ی او گذاشته شد. او برای مدتی مستقلاً این وظایف را عهده‌دار بود و اداره می‌کرد».^۴

1. Dumans, p. 37; Richard, vol. 2, pp. 133, 319.

2. Dumans, p. 38; Richard, vol. 2, pp. 28, 269.

(او نه سر داشت، نه پا، فقط غده‌ی سرطانی لاغری بود.)

۳ واحد قدیم پول فرانسه هر چهل و پنج لیور یک تومان بوده است. (م)

3. Sanson, pp. 15-16.

ترتیب نشستن در مجلس (در صدر و ذیل) خیلی مهم بود و مکانی که فرد در آن می‌نشست نشان‌دهنده‌ی مرتبه و شأن اجتماعی او بود. هنگامی که اعیان و اکابر، شیخ الاسلام کرمان را از محلی که مدنظر او بود، پایین‌تر نشان‌دادند، دیگر او را چندان وقعی در نزد خان نماند، تا از این غصه مرد. مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، همان، ص ۳۳۷.

4. Savory, *History*, vol. 1, pp. 247-248.

شاه سلیمان در فرمانی به تاریخ ۱۰۸۹ هـ ق / ۱۶۷۸ م در مورد انتصاب شیخ الاسلام مشهد، وظایف او را این گونه ذکر می‌کند: «امر به معروف و نهی از منکر، و منع وزجر فسقه و فجرة از نامشروعات و مأمور ساختن اغنيا که اخراج خمس و زکات اموال خود نموده، به مستحقین و مستحقات واصل نمایند و تقسیم موارث و ترکات و ایقاع عقود و مناکحات و رفع منازعات و مناقشات بین المسلمین و المسلمات، به طریق مصالحات و ضبط اموال غیب [غیب] و ایتام و سفها که به جمعی امین متدین، که باعث فوت مال آن جماعت نبوده باشد، بسپارد و به سایر مایکون من هذا القبیل قیام و اقدام نموده، از دقایق آن فوت و فرو گذاشت ننماید».^۱

امر به معروف و نهی از منکر، صرفاً وظیفه‌ی شیخ الاسلام نبود، بلکه حاکم یا بیگلربیگی و محتسب^۲ هم، در این وظیفه دخیل بودند؛ حتی، بنا به اقتضای زمان، شاهان خودشان مستقیماً در این کار مداخله می‌کردند. در مورد اخیر، خوردن شراب برای مدتی قدغن شد.^۳

یک فرمان سلطنتی به تاریخ ۱۰۷۹ هـ ق / ۱۶۶۹ م در مورد انتصاب شیخ الاسلام مشهد، وظایف او را به قرار ذیل معرفی می‌کند: ترویج دین‌داری و اعمال نیک، ممانعت از انجام کارهای نادرست (امر به معروف)، نظارت بر پرداخت مالیات‌های اسلامی (خمس و زکات)، تقسیم ارث، تنظیم معاهدات، انعقاد صیغه‌ی ازدواج و غیره؛ و همه‌ی مردم، از جمله: سادات، شیوخ، علما، مالکان، شهروندان ممتاز، و در واقع، همگان ملزم بودند اقتدار و صلاحیت او را تصدیق نمایند و مهر و حکم او را در مسائل شرعی بپذیرند. او هم‌چنین حق داشت که قضات بخش ایالت (قاضی جزء)، یعنی آنهایی را که توسط صدر منصوب نشده بودند، عزل کند.^۴ صرف نظر از قضاتی که از دیوان‌الصداره جدا بودند، تمام

→ متن داخل گیومه با استفاده از تاریخ عالم‌آرای عباسی است. (م)

هم‌چنین ر.ک: قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۱۰۴۹.

۱. جعفریان، رسول، دین و سیاست در دوره صفوی، انتشارات انصاریان، ج اول ۱۳۷۰، ص ۱۰۴؛ قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۳۸۱؛ نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان، ص ۱۶۴. [این بخش عیناً از روی کتاب دین و سیاست در دوره صفوی نقل گردیده است.] (م)

2. TM, p. 43;

قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۳۸۱.

۳. برای اطلاع از موردی که شاه به عنوان حامی و محافظ قوانین مذهبی وارد میدان عمل شد، ر.ک:

Savory, *History*, vol. 2, p. 648.

4. Busse, *Untersuchungen*, doc. 16;

قضات دیگر به فرمان شیخ الاسلام عزل و نصب می‌شدند و این بدین معناست که قاضی کل از حکم او مستثنا بود، اما قاضی جزء از سوی شیخ الاسلام منصوب می‌گشت.^۱ البته نشر معارف اسلامی و ترویج دین‌داری می‌توانست اشکال مختلفی داشته باشد؛ یکی از اشکال آن این بود که شیخ الاسلام، در شهری که حوزه‌ی فعالیتش بود، غالباً، وکیل حلالیات یا مدیر دارایی‌هایی بود که شاه مطابق موازین شرعی فراهم آورده بود.^۲ احتمالاً، این یکی از علل برتری منصب شیخ الاسلام از قاضی بود؛ به علاوه، این منصب تفویض ملوکانه بود.^۳ چنان‌که در مورد پرداخت خمس و زکات، شیخ الاسلام نیز متصدی زکات یا مدیر مالی تحصیل مالیات‌های اسلامی بود.^۴ بعد دیگر این بحث از وظایف، او رسیدگی و نظارت بر عمل‌کرد متولیان (مباشران موقوفات) بود؛ بدین معنا که اموال و املاک تحت اختیار خود را به خوبی اداره کنند و برای مصارف خودشان، مبلغ مشخص و درستی را از درآمد موقوفات^۵ بردارند.

شیخ الاسلام، هم‌چنین همانند سر دفتر اسناد رسمی عمل می‌کرد؛ از جمله، اسناد مربوط به معاهدات بازرگانان را ثبت می‌نمود. هنگامی که شاردن حواله‌ی وجهی را از کمپانی هند شرقی هلند در اصفهان دریافت کرد، از او خواستند که نزد شیخ الاسلام برود تا قبض رسید قانونی تنظیم شود:

«چون در ایران اسناد شخصی و غیر رسمی فاقد هرگونه ارزش حقوقی است و باید

→ هم‌چنین ر.ک: قائم مقامی، جهانگیر، یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلایریان تا پهلوی، تهران، چاپ‌خانه‌ی ارتش ۱۳۴۸، سند شماره‌ی ۹ که متن مشابهی دارد و به صراحت کارکنان ضراب‌خانه‌ی لاهیجان و دیلمان را ذکر می‌کند که از او فرمان‌برداری، و به قدرت و صلاحیت او اعتراف می‌کردند.
۱. جعفریان، رسول، همان، ص ۱۰۴.

2. Savory, *History*, vol. 1, p. 245.

شیخ علی‌منشار، مناصب شیخ الاسلامی و وکیل حلالیات را عهده‌دار بود. (همان منبع، ج ۱، ص ۲۵۰) شاه مظفرالدین شیخ الاسلام شیراز و وکیل مالیات دیوانی بود. (والدی اصفهانی، محمد یوسف، همان، صص ۴۱۶-۴۱۷). شیخ علی‌منشار شیخ الاسلام و وکیل حلالیات اصفهان بود. (همان، ص ۴۳۰) شیخ حسین عبدالصمد شیخ الاسلام و تصدی شرعی خرابان و هرات بود. (همان، ص ۴۳۳) شیخ بهاء‌الدین محمد شیخ الاسلام و وکیل حلالیات و تصدی شریعت اصفهان بود. (همان، ص ۴۳۵) مولانا محمد علی تبریزی شیخ الاسلام و وکیل حلالیات خاصه بود؛ شیخ الاسلام و وکیل اموال حلال شاه بود؛ پسرش جانشین او گردید. (همان، ص ۴۶۰) مال حلال سرکار خاصه را صدر اداره می‌کرد. (یوسف، محمد، همان، ص ۲۵۳) برای اطلاع تفصیلی از منصب وزیر حلال، ر.ک: DM, p. 87.

3. Savory, *History*, vol. 1, p. 245.

۴. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۱۰۰۳.

۵. مدرسی طباطبایی، حسین، بوگی از تاریخ قزوین، صص ۲۱۹ و ۲۲۲.

اسناد رسمی قابل طرح در محکمه باشد، شیخ الاسلام از من پرسید: آیا نام تو شاردن است....؟ جواب دادم: آری. من در جواب تمام سؤالاتی که او مطرح کرد، بلی گفتم و چون خوش بختانه قاضی اعظم از قبل مرا می شناخت، جواب ها را جامع دانست؛ سپس به یکی از منشیان خود امر کرد که قبض رسید را بنویسد. پس از تنظیم سند، شیخ الاسلام آن را امضا نموده و مهر زد؛ سپس مأمور ثبت در محضر رسمی و دو نفر شاهد و در نهایت خود من سند را امضا و مهر کردیم.^۱

هم چنین، شیخ الاسلام همراه با سایر مقامات، نظیر وزیر ایالتی، کلاتری و قاضی، دست اندر کار تنظیم و بررسی اسناد زیادی بود که به خاطر مجادلاتی که بر سر تقسیم ارث، حقوق مالکیت زمین، موارد قتل و به طور موضعی پدید آمده بودند، و نیز به مسائل مالی، مانند تدارک سورات یا آذوقه، رسیدگی می کرد.^۲

هم چنین، شیخ الاسلام معمولاً می توانست، به طور هم زمان، مناصب دیگری را هم در اختیار داشته باشد. این، روشی برای افزایش درآمد او بود و شاه هر ساله مبلغ ۲۰۰ تومان به او پرداخت می کرد.^۳ شیخ الاسلام می توانست هم زمان متولّی حرم مشهد هم باشد،^۴ یا مانند سید ماجد که هم زمان شیخ الاسلام و قاضی شیراز بود.^۵ در مورد منصب پیشین، شیخ الاسلام، هم زمان خادم باشی، سرکشیک یا کلیددار آستانه ی مقدس مشهد بود. او، به نیابت از شاه، تمام کشیکبانان یا نگهبانان حرم را سرکشی می کرد.^۶ شیخ الاسلام «در تمام شهرهای عمده ی ایران و حتی در اصفهان مستقر است و شاه آنها را منصوب می کند و فقط به او وابسته اند».^۷ در واقع، هر شهر شیخ الاسلامی برای خود داشت که در داخل ایالتی که آن شهر، مقر حاکم بود، اعمال نفوذ می کرد.^۸ به خاطر این که شیخ الاسلام راحت تر

1. John Chardin, p. 121 (هم چنین متنی جهت مفاسد حساب دارد)؛

Richard, vol. 2, p. 28. هم چنین ر.ک:

۲. مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، همان، صص ۳۰۱، ۳۷۵، ۳۹۱ و ۴۰۰.

A.Д.ЛИАЛАЗЯ Н.; 1959, doc. 35; Richard, vol. 2, pp. 317, 319.

در مورد سورات ر.ک:

Floor, *Fiscal History*, pp. 200, 431-434.

3. DM, p. 38.

۴. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۳۸۱؛ منصب **شیخ الاسلامی** همراه با **اوقاف غزاتی** به میرشمس الدین با حقوق (مواجب) سالانه ۱۵۰ تومان از خزانه واگذار گردید. (قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۷۰۵).

۵. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان، ص ۱۶۲.

6. Savory, *History*, vol. 1, pp. 249-250.

7. Thevenot, vol. 2, p. 102.

۸. قمی، قاضی احمد، همان، ص ۱۱۳؛ یوسف، محمد، همان، ص ۱۸۳؛ نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان،

می توانست به شاه دست‌رسی داشته باشد. مردم باور داشتند که آرا و احکام او، که دارای ارزش و اعتبار بیش‌تری نسبت به آرای قاضی است، اهمیت بیش‌تری دارد.^۱ شیخ الاسلام، همانند قاضی، در خانه‌ی خودش به قضاوت می‌نشست.^۲

منصب شیخ الاسلام هم، مانند سایر مناصب مذهبی، معمولاً، شغل موروثی یک خاندان بود. این‌که منصب شیخ الاسلام در یک خاندان به‌طور متوالی به مثابه یک منصب موروثی در اختیار یک خاندان باشد، غیر معمول نیست.^۳ گاهی این منصب به فردی واگذار می‌شد که بومی منطقه نبود و قرابتی هم با خاندانی که معمولاً این مقام را در اختیار داشتند، نداشت. میرزا شاه‌تقی واحد، که سیدی از اهالی اصفهان و نقیب بود، شیخ الاسلام رشت‌گردید و بعد از عزل، مجدداً، شیخ الاسلام مشهد شد.

قاضی

قاضی القضاات یا رئیس قضاات شهرهای بزرگ یا مراکز ایالات، به‌طور سنتی، مهم‌ترین مقام مذهبی بعد از شیخ الاسلام بود که به این منصب گماشته می‌شد. خواجه نظام‌الملک طوسی، قاضی القضاات را با موبد موبدان عصر ساسانی مقایسه می‌کند.^۵ در سده‌ی

→ (ص ۱۹۴ هرات)؛ قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۵۵۵؛ منجم، ملاجلال‌الدین، همان، ص ۲۵ (اردبیل)؛ قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۶۱۴ (اصفهان)؛ قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، صص ۷۸۵ و ۱۰۴۹؛ نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان، ص ۴۰۵ (تبریز)؛ ستوده و ذبیحی، همان، ج ۶، سند شماره‌ی ۱ (استرآباد)؛

A. Д. ЛАЛАЗЯН, 1959, doc. 35;

یوسف، محمد، همان، ص ۲۴۶ (ایروان)؛

Lambton, p. 113. (آذربایجان)، Musavi 1977, doc. 9. (شیروان)

قائم مقامی، جهانگیر، **یکصد و ...** سند شماره‌ی ۲۴؛ نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان، ص ۱۹۹ (گیلان و بیه‌پس)؛

Musavi 1977, doc. 20. قراخانی سند شماره‌ی ۶ (گنجه)

(**نایب شیخ الاسلام** ارومی)؛ نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان، ص ۱۶۲ (شیراز)؛ همان، ص ۱۶۴ (قم)؛ همان، ص ۱۸۴ (تهران)؛ همان، ص ۴۰۶ (دامغان). بافقی، محمد مفید مستوفی، همان، ج ۳، ص ۳۷۲ (یزد)؛ نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان، ص ۱۸۵ (جرفادقان؟).

1. Richard, vol. 2, p. 133.

2. Richard, vol. 2, p. 319.

۳. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان، صص ۱۱۵ و ۱۱۷؛ واله‌ی اصفهانی، محمدیوسف، همان، صص ۴۴۱ و ۴۶۰؛ مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، همان، صص ۹۰، ۲۸۹ و ۳۴۹.

۴. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان، صص ۱۷۷ و ۱۸۵.

۵. طوسی، خواجه نظام‌الملک، سیاست‌نامه، تصحیح محمد قزوینی، کتاب‌فروشی طهوری، تهران ۱۳۳۴ ه.ش. صص ۴۳ و ۵.

چهاردهم میلادی، قاضی القضاات، درست مانند صدر در یک قرن بعد، رئیس مقامات مذهبی و موقوفات بود. حتی در دوره‌ی فرمانروایی تیموریان و آق قویونلوها، او هنوز صاحب منصب مهمی بود که از سوی شاه منصوب می شد. به هر حال، در عصر صفوی، تمام قضاات تحت فرمان و تبعیت صدر بودند و اهمیت کمتری نسبت به شیخ الاسلام داشتند. این تلاش آگاهانه‌ای بود که صفویان برای کاهش قدرت سیاسی قاضی، که در گذشته از آن برخوردار بود، صورت دادند.^۱ قاضی [القضاات] بیش تر مسئولیت مفتی و نیز صادر کردن، ثبت و ارزیابی اسناد مهم قضایی را عهده دار بود؛ به علاوه، او به عنوان قاضی و عاقد ازدواج عمل می کرد و هنوز هم نظارت تدبکی بر مقاماتی، مانند ائمه‌ی جماعات، وکیلان، و مؤذنان داشت.^۲

«در قزوین هم شعبه‌ای از محکمه‌ی قضایی دایر است. این شعبه را دو نفر اداره می کنند که ترکان آنها را قاضی می نامند... و این دو قاضی در مورد دعاوی حقوقی و منازعات عرفی، احکام درستی صادر می کنند. به این ترتیب آنها در خصوص رسیدگی به جرایم کیفری اختیارات بیش تری ندارند، اما می توانند اسناد و مدارک شهود را بررسی و تنظیم نمایند و اعلان کنند که متعلق به چه کسی است و این را سجل می گویند. آنها این سجل را به سلطان تقدیم می کنند که حاکم شهر یا فرمانروای کل قلمرو پادشاهی است و او دستور می دهد که حکم، مطابق عرف - همان گونه که به حاکم شهرها دستور داده شد - اجرا گردد؛ اما با این حال، تمامی این موارد زیر نظر و انتصاب شاه است».^۳

در مواردی که منازعات عرفی به طوری جدی روی می داد، مردم ترجیح می دادند دعاوی خود را به مرجعی برتر، یعنی شیخ الاسلام، ارجاع دهند. در هر شهری که حاکمی بود، نماینده‌ای هم از سوی شیخ الاسلام حضور داشت.^۴ قضاات در مرتبه‌ی پایین تری نسبت به صدر و شیخ الاسلام بودند، گرچه همان وظایف دو نفر اخیر را انجام می دادند؛^۵ «قاضی دومین مدعی العموم یا دادستان ایران است؛ چرا که همان وظایف و امتیازات و اختیاراتی را دارد که صدر و شیخ الاسلام از آن برخوردارند. جای او نیز پایین مسند شاه و

1. Chardin, vol. 6, pp. 54-55.

2. Roemer, pp. 147-148.

3. John-Thomas Minadoi: *The History of the Warres between the Turkes and the Persians*. London 1595 (1976), p. 68.4. Kaempfer, *Am Hofe*, p. 100.5. Chardin, vol. 6, pp. 54-55, 75; Kaempfer, *Am Hofe*, p. 100.

سیاحان ایتالیایی در اواخر قرن ۱۶ میلادی عقیده داشتند که قاضی در مرتبه‌ی بالاتری نسبت به مجتهد و

خلفا قرار دارد.

پس از صدر دوم است.^۱ نظر به این که قضات شهرهای بزرگ را صدر منصوب می‌کرد، سطوح پایین‌تر قضات را شیخ الاسلام به کار می‌گماشت؛^۲ زیرا علاوه بر این، به عنوان مثال، قاضی کل (قاضی القضاة) گیلان بیه پس، قضات فرو مرتبه (قاضی جزء) بخش لاهیجان، دیلمان، خرکام، پاشجا، آشنیان، کماجال، حسن‌کیاده^۳ را هم تحت فرمان داشت. در واقع شاردن می‌نویسد، قاضی و کدخدای محلی، تنها رؤسای محاکم بخش بودند.^۴ این وظیفه‌ی قاضی بود که زوجین را به عقد ازدواج یکدیگر درآورد، یا طلاق دهد، میراث را تقسیم کند، قراردادهای فروش یا اسناد موقوفات را ثبت و مهر کند، و به طور خلاصه، در تمام کارهایی که اشخاص حقوقی انجام می‌دادند و ممکن بود به مرافعه‌ای منجر شود، مداخله کند.^۵ قاضی، به‌ویژه در تصدیق فروش واقعی ملک، معاهدات تجاری و «وام» نقش مهمی داشت. در همان راستا، او طرفین را یاری می‌کرد که از پرداخت سود، تحت عنوان کلاه شرعی، جلوگیری کنند. این کار ضبط کردن نامیده می‌شد.^۶ قاضی، هم‌چنین در مسائل مربوط به حقوق خانوادگی نقش مهمی ایفا می‌کرد. بعد از توافق مقدماتی و غیره «قاضی، نام، شهرت، روز، ماه و سال ازدواج را ثبت می‌کرد».^۷ برای این منظور هم، یک قاضی در هر شهر وجود داشت.^۸ در موارد عادی، نایبان قاضی مراقب امور بودند. حقوق آنها را کسانی که از خدمات قاضی بهره‌مند می‌شدند پرداخت می‌کردند؛^۹ به عنوان مثال، میرزا ابراهیم همدانی منصب موروثی قضا را بر عهده داشت؛ اما خودش کم‌تر به این کار می‌پرداخت و نایبانش به حل

1. Sanson, p. 16.

منصب قاضی اصفهان در دستور الملوک (DM, p. 38) ذکر گردیده است، اما سخنی از شیخ الاسلام به میان نرفته است.

2. Chardin, vol. 5, p. 264; RICHARD, vol. 2, p. 131;

قائم مقامی؛ سند شماره‌ی ۹ و ۱۹؛ Musavi 1977, docs. 1, 2; Busse, *Untersuchungen*, doc. 7.

۳. قائم مقامی، جهانگیر، یکصد و پنجاه.....، سند شماره‌ی ۹.

4. Chardin, vol. 5, pp. 263-264.

۵. منتظر صاحب، اصغر، همان، صص ۹۳-۴۰؛ مشیزی، بردسیری، میرمحمد سعید، همان، ص ۲۸۰.

Kaempfer, *Am Hofe*, p. 100; A. Д. ЛАЛАЗЯН, 1959, doc. 35; Richard, vol. 2, p. 131.

6. Richard, vol. 2, pp. 28, 131-132; Ibid. vol. 1, p. 194.

7. Herbert, p. 252; *The Cadies, or Justices, can both Marry and Unmarry*, In: Fryer, vol. 3, p.

80.

8. Chardin, vol. 5, p. 264.

9. Richard, vol. 2, p. 131.

و فصل مرافعات می پرداختند.^۱

چنانکه سانسون روایت می‌کند، قاضی «در هر دیوان محاکماتی، دو قائم مقام داشت که وظیفه‌ی آنها رفع اختلافات کوچکی بود که در قهوه‌خانه‌ها بروز می‌کرد».^۲ مهم‌ترین کارمند، ملای محکمه بود که نوعی منشی قضایی به حساب می‌آمد و هر گونه کاغذی را که در محکمه ضروری بود، تهیه و منظم می‌کرد؛ سپس قاضی، تنها کاری که باید انجام می‌داد، این بود که موافقت طرفین درگیر با حکم را جویا می‌شد. بعد از آن، او می‌بایست مهر خود را بر اسناد بزند.^۳ علاوه بر این، قاضی را منشیان، مشهور به کاتب، و پایورانی تحت عنوان مظهر، مساعدت می‌کردند. شاردن، برای این که خوانندگان معاصر موقعیت قاضی را درک کنند، منصب او را با مأموران اجرای دادگاه بخش مقایسه کرده است.^۴ محکمه‌ی شرعی در خانه‌های قضات مذهبی منعقد می‌شد.

«در ایران، کانون وکلای دادگستری یا انجمن حقوق دانان وجود ندارد. کشمکش برای پیروزی صورت نمی‌گیرد. هیچ کس به کانون وکلا، یا انجمنی متشکل از افراد منتخب و خبره، که عادلانه به حقوق اجتماعی افراد رسیدگی کنند، فراخوانده نمی‌شود. هیچ محکمه‌ی مشخص یا چیزی شبیه به آن که دارای دانش کافی در فصاحت و بلاغت و هم‌چنین شکوه، نجابت و بزرگی باشد، برای مراجعه وجود ندارد. در این جا، هیچ وکیل مدافعی که دارای لباس رسمی باشد، نیست. در این جا فقط یک ملا وجود دارد که از طرف صدر یا مفتی انتخاب می‌شود که در خانه‌ی خود، با لباسی که همانند لباس سایرین است، بر مسند قضاوت می‌نشیند و فقط کلاه قرمزی که نشانه هیمنه‌ی اوست، بر سر می‌گذارد. متظلمین نزد او شکایت می‌برند و از او می‌خواهند که عدالت را اجرا کند. در کنار قاضی چند دست‌یار آماده‌ی اجرای دستورهایش هستند. آنان جز آنچه که به عنوان باج می‌گیرند، وجهی بابت این کار دریافت نمی‌کنند؛ مثلاً قاضی به یکی از این‌ها دستور می‌دهد که فلانی را بیاور و او حکم قاضی را اجرا می‌کند و نمی‌گذارد متهم فرار کند، تا مبلغی پردازد، خواه گناهکار باشد یا نباشد. این‌ها شکار خود را آن چنان محکم نگه می‌دارند که نتواند فرار کند، تا این که اندک قوتی به دهان آنها برسد».^۵

1. Savory, *History*, vol. 1, p. 239.

2. Sanson, p. 16.

3. Richard, vol. 2, p. 131.

4. Chardin, vol. 5, p. 264.

5. Chardin, vol. 7, p. 465; RICHARD, vol. 2, p. 131;

قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۴۵۵.

6. Fryer, vol. 3, p. 102;

چنین احساس می‌شد که محکمه‌ی قاضی آلوده است و احکام آن می‌تواند خریداری شود. هربرت خاطر نشان می‌سازد: «اما قضاتی مشاهده می‌شدند که بی‌قید و بندی آنان موجب می‌شد قضاوت کنند و رشوه بگیرند. من می‌ترسم آنها رشوه بگیرند و قضاوتشان مبتنی بر پیش‌داوری باشد».^۱ این امر نشان می‌دهد که قاعده بیش‌تر از استثنا بوده است؛^۲ زیرا اسکندر بیک منشی مطلب قابل توجهی می‌نویسد و خاطر نشان می‌سازد که: «یک سید به عنوان قاضی اصفهان منصوب گشت و در ایامی که این منصب را عهده‌دار بود، دامن تقوی و عفت خود را با ثقل و هیچ شایبه‌ای ملوث نساخت».^۳ برای ممانعت از رشوه‌گیری قضات، «از خزانه هر ساله ۱۵۰۰-۵۰۰۰ دوکات به او حقوق می‌دادند».^۴ مخصوصاً، شاه عباس اول که تلاش ویژه‌ای برای مبارزه با رشوه‌خواری در محاکم انجام داد. مردم در سطح وسیعی معتقد بودند که او خودش را گول می‌زند و باور داشتند که بروز تباهی قضات، نشانه‌ای از ظهور حضرت مهدی (عج) است.^۵

قاضی، همانند سایر صاحب‌منصبان عصر صفوی، کارگشا بود؛ بنابراین اغلب از چارچوب وظایف خود تجاوز نموده، در نهایت، با سایر صاحب‌منصبان تصادم پیدا می‌کرد؛ به عنوان مثال، یک قاضی از سوی شاه فرمان یافت که منصب کلانتر یا حاکم سیستان را بپذیرد؛^۶ اما تنها اعضای از بخش عرفی حکومت نبودند که می‌بایست محافظت می‌شدند. احکام دیگر سلطنتی، شیخ الاسلام و قاضی را مکلف می‌سازند که قلمرو قدرت متولی را به رسمیت بشناسند و پرداخت وجهی را به او حواله ندهند؛^۷ و این تحولی طبیعی بود که مقام‌هایی مانند قاضی باید خریداری می‌شدند. در سال ۱۱۲۸ هـ ق / ۱۷۱۶ م قاضی شیراز مبلغ هنگفتی پول پرداخت، تا به آن منصب گماشته شود و هنگامی که به آن منصب دست یافت، حق الزحمه‌ای کم‌تر از آنچه که انتظار داشت، دریافت کرد.^۸

→ برای اطلاع تفصیلی از جزئیات گردش کار محکمه رک: همان، صص ۱۰۳-۱۰۴.

Richard, vol. 2, pp. 317, 319.

1. Herbert, p. 229.

2. Savory, *History*, vol. 1, p. 244.

3. Thomas Herbert: *Travels in Persia, 1627-1629*. Ed. W. Foster. New York 1929, p. 247.

4. Minadoi, pp. 77-78.

5. Richard, vol. 2, p. 44.

۶. سمسار، محمد حسن، فرمان‌نویسی در دوره صفوی، قسمت دوم، در مجله‌ی بررسی‌های تاریخی شماره‌ی ۳ (۱۳۴۷) ص ۱۳۶ (بی‌تا).

۷. قراخانی، حسن، بقعه‌ی ایوب انصاری در نکاب - فرامین شاهان صفوی درباره موقوفات آن، در مجله‌ی بررسی‌های تاریخی شماره‌ی ۹ (۱۳۵۳) سند شماره‌ی ۶، مدرسی طباطبایی، حسین، تربت پاکان..... سند شماره‌ی ۷۵-۵۶؛ ذبیحی، ستوده، همان، ج ۶، سند شماره‌ی ۴.

8. *ARA*, KA 1789 (30/11/1716), f. 14.

مع هذا، این حق الزحمه، مبلغ قابل توجهی بود؛ زیرا به عنوان مثال، قاضی اصفهان، سالانه، حقوق پایه‌ای معادل ۲۰۰ تومان دریافت می‌کرد.^۱

قاضی هم چنین صلاحیت داشت به دعاوی غیر مسلمانان، اگر خودشان می‌خواستند، بر مبنای قوانین شرعی مسلمانان رسیدگی کند. به هر حال، اگر یکی از طرفین دعوی مسلمان بود، قاضی الزاماً در رسیدگی به دعوی مداخله می‌کرد.^۲

چنانچه غیر مسلمانان نمی‌توانستند مراعات خود را به خوبی و خوشی حل و فصل کنند، ترجیح می‌دادند دعاوی خود را نزد بخش عرفی حکومت طرح نمایند. اکثراً همین کار را می‌کردند؛ زیرا گردش کار محکمه‌ی شرعی مطوّل و پیچیده بود و هم چنین دادخواست‌های مربوط به بدهی‌ها را محکمه‌ی عرف رسیدگی می‌کرد و همین، دلیل دیگری برای مراجعه به مقامات عرفی بود.^۳ در مواردی که اختلاف بر سر دارایی و اموال بود، غیر مسلمانان هیچ راهی در پیش نداشتند، مگر این که موضوع را نزد قاضی ببرند؛ به عنوان مثال، ارمنیان برای این که نگذارند خویشان وندان مسلمان شده‌ی آنان، پس از مرگشان، ادعایی را نسبت به دارایی آنان مطرح کنند، ملکشان را به قاضی می‌فروختند که در همان زمان قاضی هم ملک را به بچه‌های آنان می‌فروخت و اسناد مربوط مهر و گواهی می‌شد. بعد از مرگشان، خویشان وندان مسلمان شده می‌توانستند میراث را مطالبه کنند، اما چیزی وجود نداشت که به آنها داده شود.^۴ در سال ۹۷۶-۹۷۵ ه‍.ق / ۱۵۶۸ م. شاه طهماسب اول حقوق ویژه‌ی بازرگانان انگلیسی را اعطا نمود، تا آنها را در مقابل سخنان کذبی که رعایای مسلمانانش گفته بودند، حمایت کند:

«برای این که قبلاً آنها (مسلمانان) عیب نمی‌دانستند که مسیحیان را غارت کنند، گول بزنند و علیه آنها شهادت بدهند و یا مجبورشان کنند کالاهایی را که خریده بودند، پس بدهند و یا به هر تعداد که می‌خواستند، عوض کنند. اگر بیگانه‌ای اتفاقی آنها را می‌کشت، آنها دو نفر را به جای یک نفر می‌کشتند و بابت بدهی‌های یک بیگانه، کالاها و دارایی‌های بیگانه‌ی دیگری را که از همان ملیّت بود می‌گرفتند و اذیت و آزارهای بسیار زیادی می‌کردند. به‌طوری که پیش از این که شکایت ما به او برسد برای شاه‌زاده ناشناخته بود».^۵

1. DM, p. 38.

2. A. Д. ЛЯЛЯЗЯН, 1959, doc. 41.

3. Chardin, vol. 6, p. 72; Richard, vol. 2, p. 319.

4. Richard, vol. 2, pp. 34, 329.

5. Hakluyt, vol. 2, p. 115.

بعداً، حمایت‌های قانونی مشابهی برای سایر اروپاییان، نظیر کارکنان کمپانی هند شرقی هلند و انگلیس، مقرر گردید.^۱

چنان‌که برای برخی از دعاوی مربوط به میراث هم، بیت المال چسب وجود داشت؛ مقامی که عهده‌دار نوعی محکمه‌ی مالی بود و به دارایی افرادی که بدون ورثه می‌مردند، رسیدگی می‌کرد.^۲ این مقام در متون ایرانی ذکر نشده است و معلوم نیست که چگونه منصبش از حوزه‌ی مسئولیت شیخ الاسلام و قاضی در این عصر متفاوت و متمایز بود.

در هر شهر، ولو کوچک، یک قاضی وجود داشت؛ زیرا او می‌بایست اسناد را مهر می‌کرد؛^۳ به همین علت، پاسیفیک دو پروانس،^۴ مستقیماً نزد قاضی رفت، تا حکم سلطنتی خود را (واگذاری یک باب خانه و باغ به فرقه‌ی کاپوسن) به ثبت برساند و با مهر قاضی رونوشت را برابر اصل نموده، اصالت آن را محرز گرداند و بعد از طی این مراحل بود که نزد وزیر اصفهان رفت، تا حکم سلطنتی را به او عرضه نماید و از او بخواهد که حکم را اجرا کند.^۵

«حاکم، همیشه، نیازمند مساعدت [قاضی] است که با او در مورد مسائل مهم مشورت کند».^۶ با وجود این، بین محاکم عرف و شرع کشمکش برقرار بود. محکمه‌ی شرع، برای اجرای احکامش، به مراجع قدرت مدنی متکی بود؛ از این رو، آشکار است که هر منازعه‌ای معمولاً به نفع محکمه‌ی عرف خاتمه می‌یافت. موارد کیفری را معمولاً محاکم

1. R. W. Ferrier: *The Terms and Conditions under which English trade was transacted with Safavid Persia*. In: BSOAS XLIX/1 (1986), pp. 48-66;

فلم، ویلم، اولین سفرای ایران و هلند، ترجمه‌ی داریوش مجلسی و حسین ابوترابیان، تهران، ۱۳۵۵، هم چنین ر.ک: Concessions. I EIr. 2. Chardin, vol. 6, p. 84.

3. Kaempfer, *Am Hofe*, p. 100.

* Pere Pacifique de Provins در زمان شاه عباس اول، فرانسوی‌ها متوجه موفقیت‌های کمپانی هند شرقی هلند و انگلیس شدند و آنها که تا این زمان ارتباط زیادی با ایران نداشتند، سعی کردند که از آن دو کشور تبعیت کنند و به عنوان یکی از قدرت‌های اروپایی به فکر منافع ماورای بحار خود باشند. پرژوزف دوباری که (Pere Loezeph deparis) از کاردینال‌های مشهور و کاردینال ریشیلو Cardinal Richelieu هم عقیده بودند و می‌دانستند که اوگوستینی‌های ایران، فقط اهل کشور پرتغال هستند و مبعوضان‌های کارملیتی هم، اسپانیولی یا ایتالیایی هستند؛ لذا در سال ۱۰۳۸ - ۱۰۳۷ / ۱۶۲۷ م پی‌ریاسیفیک دو پروانس، از فرقه‌ی کاپوسن، را به عنوان سفیر به ایران فرستادند تا مبعوضان‌های کاپوسن هم در اصفهان و جاهای دیگر به فعالیت بپردازند. پاه هم این تقاضا را با طیف خاطر پذیرفت. ر.ک: Lockhart, Laurence, *ibid*, PP.396 - 397. (م.)

4. P. Pacifique De Provins: *Le Voyage de Perse*, Ed. Godefroy De PARIS & HILAIRE DE WINGENE. Assisi 1939, p. 244. 5. Sanson, p. 16.

مدنی رسیدگی می کردند.^۱

قاضی، همانند شیخ الاسلام، یکی از اعضای مهم جماعت محلی به حساب می آمد و این امر صرفاً به خاطر قاضی بودنش نبود، بلکه به این علت بود که او فردی عالم یا دانشمند مذهبی بود و معمولاً از ثروت و مکتب هم برخوردار بود؛^۲ از این رو در مناصب اداری هم شرکت می کرد.^۳ قضات به خاطر رفتار ظاهری شان، نماد تقوی و منزلت قلمداد می شدند. «عموم روحانیون لباس رسمی سفید، که نشانه ی پاکی بود، بر تن می کردند. و هنگام راه رفتن به زمین چشم می دوختند و تسبیحی در دست داشتند. در ظاهر متین و محترم بودند، از دنیا چشم پوشیده بودند و کتاب حدیث را در سینه ی خود داشتند».^۴ خاندان های قاضی محلی به اعیان تعلق داشتند و اعضای این خاندان ها همانند علمای مذهبی زندگی می کردند و اغلب، منصب موروثی قاضی را اشغال می نمودند؛^۵ از این رو، ما دلایل زیادی را در مورد کسانی که قاضی زادگان نامیده می شوند، یافته ایم.^۶ اگر چه این منصب موروثی بود، اما نیازمند اجازه نامه از سایر اعیان محلی بود.^۷ خواجه افضل الدین محمد ترکه، همانند اجداد خود، قاضی بود. او یکی از قضات ترکه ی اصفهان بود؛ یعنی صاحب منصبی بود که، به طور سنتی، به خاندان ترکه سپرده می شد. او به خاطر شرایط نامساعد روزگار و رفتار نامناسب حکام و ترکمنان، از این منصب صرف نظر کرد و به منصب تدریس مفتخر گردید.^۸ غیر از شهرهای بزرگ، در شهرهای کوچک هم قضات

1. Chardin, vol. 6, p. 75.

برای اطلاع تفصیلی در این مورد رک:

Floor, *Secular Judicial System*.

۲. منجم، ملا جلال، همان، ص ۲۱۵.

۳. در لار، قاضی و کلانتر از سفیر انگلستان استقبال نمودند.

Herbert, p.54.

4. Fryer, vol. 3, pp. 80-81.

۵. واله ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۴۲۲ (همدان)؛ نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان ص ۱۹۶ (شوشتر)؛ منجم، ملا جلال؛ همان، ص ۲۱۵.

۶. مشیزی بردسیری، میر محمد، همان، ص ۲۶۲ (کرمان)

Savory, *History*, vol. 1, p. 246 (اصفهان)؛

واله ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۴۲۲ (همدان)؛ بافقی، محمد مفید مستوفی، همان، ج ۳، ص ۳۷۸ (یزد)؛ قاضی زادگان بافق. همان، ج ۳، ص ۴۵۶.

۷. در سال ۱۰۶۴ ه ق / ۱۶۵۴ - ۱۶۵۳ قاضی کرمان مُرد و برادرزاده ی او به تجویز شیخ الاسلام جای او را گرفت.

(مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، همان، ص ۲۶۲).

۸. واله ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۴۳۲.

یافت می‌شدند.^۱ در شهرهای بزرگ، حتی، قضاتی مخصوص رسیدگی به امور قضایی بخشی از شهر بودند؛ نظیر قاضی عباس آباد، که محله‌ای در اصفهان بود.^۲

قاضی عسکر

منصب قاضی ویژه‌ی ارتش یا قاضی کارکنان ارتش که برای رسیدگی به جرایم نیروهای مسلح پدید آمده بود، در عصر ساسانیان وجود داشت. سپاه دادور یا قاضی ارتش همراه ارتش حرکت می‌کرد و به جرایم قضایی کارکنان ارتش رسیدگی می‌کرد.^۳ اگر این حقیقت را بپذیریم که سپاه فاتح عرب همواره در حال حرکت و پیش‌روی بود، نتیجه‌ی منطقی آن به وجود آمدن منصب قاضی عسکر در کنار قاضی البلاد یا قاضی الجماعة است که وظیفه‌اش رسیدگی به موارد قضایی کارکنان ارتش بود. اولین باری که از قاضی عسکر ذکری به میان می‌آید، مربوط به اواخر قرن اول هجری است.^۴ هیچ تفاوتی میان صلاحیت قضایی قاضی و قاضی عسکر وجود نداشت؛ تنها تفاوت در حوزه‌ی قضایی آنان بود.^۵

بنابراین، صفویان منصب قاضی عسکر را به وجود نیاوردند، بلکه در واقع، این منصب تداوم سستی بود که پیش از اسلام نیز وجود داشت. در عصر سلجوقیان، این منصب به کسی تحت عنوان قاضی لشکر و حشم واگذار می‌شد.^۶ آق قویونلوها هم، که صفویان بلافاصله جانشین آنها شدند، قاضی لشکر و قاضی عسکر را به خدمت می‌گرفتند. او یکی از افراد بسیار مهم در نظام قضایی آنان قلمداد می‌شد و جزء لاینفک ارتش بود و، هنگام اردوکنشی‌های نظامی، ارتش را همراهی می‌کرد. چنان‌که در یک مورد در سال ۸۸۱ هـ.ق /

۱. منجم، ملا جلال، همان، ص ۲۱۵ (لار)؛ نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان، ص ۱۱۶ (بروجرد)، ص ۲۰۰ (خوانسار)، ص ۳۲۴ (جوجی لو)؛ بافتی، محمد مفید مستوفی، همان، ج ۳، ص ۳۷۶ (مهریچرد).

۲. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان، ص ۴۳۰.

3. Arthur Christensen, *L'empire des Sassanides*, p. 69. *ibid.*, *L'Iran sous Les Sassanides*, p. 295.

4. Emile Tyan: *Histoire de L'organisation judiciaire en pays de l'Islam*. 2 vols. Beyrouth 1943, vol. 1, p. 294, n. 1.

۵. برای اطلاع تفصیلی در مورد تاریخ، توسعه و صلاحیت قاضی عسکر، به ویژه در قرون اولیه، رک: Tyan, vol. 2, pp. 289 - 306.

برای اطلاع از دوره‌ی عثمانی، رک:

H. A. R. Gibb and Harold Bowen: *Islamic society and the West*. 2 vols. London 1950, 1957 (2nd. ed. 1962), vol. 2, pp. 83-89.

6. Horst, *Iran*, p. 91.

۱۴۷۶ م او تلاش کرد تا مسیحیان تفلیس را به اسلام فراخواند؛^۱ بنابراین، عجیب نیست که در ادبیات مذهبی عصر صفویان، مباحثی را درباره‌ی این منصب و صلاحیت قضایی‌اش مشاهده کنیم؛ مانند آنچه که فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی در کتاب «سلوک الملوک» آورده است.^۲

در مقایسه با تشکیلات دولت عثمانی، قاضی معسکر از مهم‌ترین صاحب‌منصبان دولت بود. قاضی العسکر صفوی از قاضی‌القضات اهمیت بیش‌تری نداشت. صاحب این منصب از میان اعظام علما و رهبران مذهبی در ایران برگزیده می‌شد. هم‌چنین، آنها آن قدر اهمیت داشتند که نامشان در زمره‌ی مقامات مهم دولتی متوفی ذکر شود؛ حال آن‌که، اغلب در همان زمان از آنان به عنوان صدر یاد می‌شود.^۳ هم‌چنین، این منصب از چنان اهمیتی برخوردار بود که، به عنوان مثال، در سال ۹۷۸ ه‍.ق / ۱۵۷۱-۱۵۷۰ م شاه عنایت‌الله، منصب قاضی عسکر را خریداری نمود.^۴ شاه محمد خدابنده، دوست صمیمی خود، یکی از اعظام سادات شیراز به نام شاه مظفر اینجو، را در سال ۹۸۵ ه‍.ق / ۱۵۷۷ م به عنوان قاضی عسکر برگزید. حقوق قاضی عسکر که تا آن موقع سالانه مبلغ ۳۰ تومان بود، به مبلغ ۱۰۰ تومان افزایش یافت.^۵ در سال ۹۷۰ ه‍.ق / ۱۵۶۳-۱۵۶۲ شاه طهماسب اول حوزه‌ی قضایی قاضی عسکر (و صدر) را به دو بخش تقسیم کرد: خواجه افضل ترکه به سمت قاضی عسکر عراق، فارس و خوزستان برگزیده شد و میرعلاءالملک مرعشی، منصب قاضی عسکر خراسان، آذربایجان و شیروان را به دست آورد.^۶

قاضی عسکر، هم‌چنین مناصب دیگری را هم غیر از رسیدگی به امور قضایی ارتش عهده‌دار بود. در سال ۹۴۶ ه‍.ق / ۱۵۴۰-۱۵۳۹ م قاضی محمد به عنوان قاضی عسکر تبریز برگزیده شد. او پا در جای پای پدرش گذاشت که، در عصر سلطنت شاه اسماعیل اول، قاضی عسکر آذربایجان بود؛ بنابراین، او فرزند خانواده‌ی مقتدری بود که منصب متولی

۱. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، ص ۲۵۳.

۲. خنجی، فضل الله بن روزبهان، همان، صص ۱۶۱-۱۶۲.

۳. غفاری قزوینی، قاضی احمد، همان، صص ۲۹۶ و ۳۰۷؛ قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۳۳۵؛ ج ۲ صص ۶۷۱، ۷۲۵، ۷۴۵-۷۴۶، ۱۰۴۹ و ۱۰۸۳؛ شاملو، ولی قلی بن داود قلی، همان، ص ۱۱۵.

۴. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۵۶۱.

۵. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۶۶۳؛ منشی، اسکندر بیک، همان، ج ۱ ص ۱۴۸.

۶. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۴۳۸.

موقوفات غازانی را نیز عهده‌دار گردید. به نظر می‌رسد که حوزه‌ی اقتدار و اختیارات قاضی محمد به امور نظامی محدود نمی‌شد؛ او هم‌چنین عهده‌دار امور موقوفات آذربایجان بود (بنابراین، همانند صدر ایالتی عمل می‌کرد). به علاوه، قاضی و حاکم آذربایجان بود. چنان بر اوضاع و احوال تبریز اشرف و احاطه داشت که مردم شب‌ها هم مغازه‌های خود را در قیصریه‌ی تبریز نمی‌بستند و تبهکاران شهر هم جرأت نداشتند که مرتکب عمل خلاف شوند؛ به هر حال، او نیروهای مقتدری را که ذهینت شاه را نسبت به او مشوش می‌ساختند، در هم شکست که منجر به زندانی شدن خودش در سال ۹۶۴ هـ.ق / ۱۵۵۷ م گردید.^۱ قاضی عسکر، گاهی، در صحنه‌ی سیاست ملی نیز نقشی را ایفا می‌کرد؛ مانند وقتی که شاه محمد خدابنده، میر سید بیگ کمونه را از جانب امرا، و میرابوالولی انجو، قاضی عسکر را به نمایندگی از علما برای برقراری صلح با نیروهای شورشی تحت امر مرشد قلی خان فرستاد.^۲

مستوفی قاضی خان را، تقریباً در سال ۱۰۱۳-۱۰۱۲ هـ.ق / ۱۶۰۴ م به عنوان قاضی عسکر منصوب کرد.^۳ تا جایی که من می‌دانم، هیچ گزارشی دال بر انتصاب به این منصب از این تاریخ به بعد وجود ندارد. این منصب به تدریج اهمیتش کم‌تر شد و در نتیجه، صاحب این منصب نیز اهمیت خود را از دست داد؛ زیرا بیش از این ذکری از آن منصب به میان نمی‌آید. شاردن خاطر نشان می‌سازد که «در ارتش یک قاضی لشکر هم وجود دارد»؛^۴ اما هیچ‌گونه اطلاعی از حوزه‌ی مسئولیت او ارائه نمی‌دهد.

در عصر زمام‌داری شاه سلطان حسین و احتمالاً در دوره‌ی سلطنت شاه عباس اول، قاضی عسکر منصب قضایی خود را از دست داده و شغلی که متضمن مسئولیت مهمی باشد، نداشته است؛ یعنی اسناد را بررسی، و صحت و سقم آنها را مشخص می‌نموده است.^۵ این منصب تا دوره‌ی افشاریه، زندیه و قاجاریه به حیات خود ادامه داد.^۶

۱. مطابق روایت قمی، او دختران باکره را به عنف می‌گرفت و ازاله‌ی بکارت می‌نمود؛ به همین خاطر شاه دستور داد که گوش و بینی او را بریدند. (قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، صص ۳۸۸-۳۸۹).
۲. استرآبادی، سید حسین بن مرتضی حسینی، همان، ص ۱۲۰؛ منشی، اسکندربیک، همان، ج ۱، صص ۲۸۳ و ۳۲۷.

3. Savory, *History*, vol. 2, p. 1188.

4. Chardin, vol. 5, p. 261.

5. *DM*, p. 39; *TM*, p. 43.

۶. آقا محمد باقر هزار جریبی از سوی کریم خان زند به عنوان **قاضی عسکر** منصوب گردید. در دوره‌ی قاجار این منصب هنوز وجود داشت. (مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۳، تهران، بی تا، ج ۱، ص ۴۸۲).

قاضی احداث یا قاضی پلیس

این مقام، مسئول قضاوت مواردی بود که احداث یا پلیس شهر به محکمه می‌آوردند. این منصب را معمولاً قاضی یا قاضی عسکر بر عهده می‌گرفت و به نظر می‌رسد که فرد دیگری را برای تصدی این مقام منصوب نمی‌کردند.^۱ امیر عبدالقادر (متوفی ۹۸۷ هـ ق / ۱۵۷۹ م) که ادیب و فقیهی معروف بود، در دوره‌ی شاه طهماسب اول، پنج سال تمام منصب قاضی احداث را عهده‌دار بود. وی آن قدر با نرمی با مردم سلوک نمود که سرانجام اجامره و اوباش شورش کردند و حاکم تبریز را به قتل رساندند.^۲ او سپس به عنوان محتسب قزوین به کار گماشته شد.^۳ علاقه‌مندی شاه نسبت به این طبقات اجتماعی (بازرگانان، هنرمندان و صنعتگران) به حدی بود که دستور داد قاضی احداث منصوب گردد؛ و داروغه‌ها باید موارد قضاوت را نزد قاضی احداث ببرند و مطابق شرع بازجویی کرده، مجرمان را به کیفر برسانند و از هیچ کس جریمه نگیرند.^۴

سایر مناصب مذهبی

صرف نظر از ملاّباشی و صدر که از اعضای عمده‌ی دیوان اعلی یا صدر اعظم بودند، از سایر مقامات مذهبی سطح پایین‌تر هم که در اواخر دوره‌ی صفوی صاحب منصبی بودند، نام برده می‌شود. «دستور الملوک» و «تذکره الملوک» هیچ‌کدام ذکری از آنها به میان نمی‌آورند؛ به هر حال، وجود مؤذن باشی، مسنددار باشی، سجاده‌دار باشی و قلندر باشی نشان می‌دهد که این‌ها مناصب درباری بوده‌اند.^۵ هم‌چنین پیش‌نمازی^۶ بود که او را هم

۱. جایی که قاضی عسکر هم چنین، به عنوان قاضی احداث تبریز هم منسوب بود. هم چنین ر.ک: منشی، اسکندر بیگ، همان، ج ۱، ص ۳۵۸.

2. Rohrborn, *Provinzen*, p. 129.

3. Savory, *History*, vol. 1, pp. 240-241.

4. Savory, *History*, vol. 1, p. 441.

۵. آصف، محمد هاشم، رستم التواریخ، به اهتمام محمد مشیری، طهران ۱۳۴۸، صص ۱۰۰-۱۰۱.

۶. در مورد پیش‌نماز ر.ک:

Richard, vol. 2, pp. 28, 325, 327.

سید محمد جبل آملی پیش‌نماز معسکر همایون بود. شیرازی، عبدی بیگ، همان، ص ۷۶؛ پیش‌نماز ولایت

گرستان؛ نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، همان، ص ۱۷۰.

شاه منصوب می‌کرد و نمونه‌ای از آن در ارتش و نیز در سطح ایالات وجود داشت؛ به‌علاوه، واعظ^۱ و سرانجام، چاووشی باشی^۲ هم بودند.

سایر سردفتران اسناد رسمی

مطابق نظر شادرن، سردفتر اسناد رسمی در ایران بلا استفاده بود؛ زیرا مهرهای خصوصی به رسمیت شناخته نشده بود. بهتر این بود که مهر قاضی، یا شیخ الاسلام، بسته به اهمیت موضوع، به پای اسناد زده شود. هم‌چنین، مردم خواستار آن بودند که المثنای اسناد خود را به تأیید دیوان یا حاکم شهر برسانند.^۳ اغلب رجال برجسته‌ی محلی نیز مهر خود را بر اسناد می‌زدند. آنها لزوماً از مندرجات آن اطلاع نداشتند؛ اما همین که می‌دیدند مهرهای با اهمیتی بر آن اسناد زده شده است، این کار را انجام می‌دادند. دفتر ثبت رسمی برای ثبت قراردادها وجود نداشت؛ زیرا مردم می‌بایست به محضر قاضی بروند؛^۴ جایی که هر کس می‌توانست قراردادهای خود را به ثبت برساند. این کار ضبط کردن خواننده می‌شد که ۲۰-۱۰ سوس هزینه داشت. مجتهد نیز خواستار آن بود که اسناد مردم را مهر کند؛ زیرا آنها خیلی موجه و مقبول بودند.^۵

علمای اعظم، علاوه بر عنوان مجتهد، عنوان مفتی را هم به خود اختصاص داده بودند. این عبارت احتمالاً یک عنوان افتخارآمیز بوده که برای فقها یا مفسران بزرگ به کار می‌رفته است؛ برای مثال، مولانا محمد علی پسر مولانا عنایت، هم مفتی و هم شیخ الاسلام تبریز بود.^۶ ظاهراً، هر عالمی فقیه نبود و اگر چنین بود، مشخصاً ذکر از آنها به میان می‌آمد؛^۷ زیرا علما هم، درست مانند همتهای خود، که صاحب مقامات عرفی بودند،

۱. واعظ باید از سه ویژگی برخوردار باشد: ۱- علم تفسیر و حدیث بداند؛ ۲- به اخبار و احوال پیامبران و ائمه‌ی معصومین آگاهی داشته باشد؛ ۳- عالمی دانشمند باشد و فصیح سخن بگوید که برای مردم قابل فهم باشد. (یاقعی، محمد مفید مستوفی، همان، ج ۳، ص ۳۸۱).

۲. آصف، محمد هاشم، همان، ص ۱۰۱؛ نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، ص ۱۶۵؛ مروی، محمد کاظم، همان، ص ۸۵.

۳. صدو هم‌چنین اسناد را مهر می‌زد. چنان‌که یک‌بار سند مبیاعه را برای شاه محمد خدابنده مهر نمود. (ستوده و ذبیحی، همان، ج ۶، ص ۵۱۶).

3. Chardin, vol. 6, p. 96.

4. Chardin, vol. 6, p. 97.

5. Chardin, vol. 4, pp. 220-250.

۶. والای اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۷۱۶؛ قمی، قاضی احمد، همان، ج ۲، ص ۷۸۵.

۷. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۶۱۴.

عناوین پر طمطراق را دوست داشتند. ما حتی عنوان مفتی الممالک را پیدا کردیم؛ عنوانی که به میرشاه حسین، از اجله‌ی سادات نیشابور، تعلق داشت.^۱ شیخ الاسلام اردبیل از هم‌قطاران خود بهتر عمل کرده بود؛ زیرا به سید المحققین، عمده‌المجتهدین و مُطاع المؤمنین معروف بود.^۲

نتیجه

صاحب‌منصبانی که نهاد مذهبی دوره‌ی صفوی را تشکیل دادند، به‌طور اساسی، همانند آنهایی بودند که در دوره‌ی اسلاف صفویان به‌وجود آمدند. البته صفویان اندک جرح و تعدیلی در مناصب مذهبی به‌وجود آوردند. صدر، عالی‌ترین مقام مذهبی بود و معمولاً دو نفر این مقام را دارا بودند. چنان‌که از سال ۹۷۰ - ۹۶۹ ه‍.ق / ۱۵۶۲ م منصب صدر به‌طور رسمی به دو بخش خاصه (دیوان) و ممالک (عامه) منقسم گردید. این انشقاق خیلی زودتر از آنچه که تصور می‌شود، روی داده بود. وظیفه‌ی مقام صدر، اداره و نظارت بر موقوفات و توزیع درآمدهای آن به منظور مصرف در موارد کاملاً مشخص، مانند اعطای به نیازمندان و طلاب علوم دینی بود. به‌علاوه، به درخواست‌ها و سؤالاتی که راجع به مسائل فقهی مطرح می‌شد، به عنوان مرجع عمده‌ی قضایی مذهبی رسیدگی می‌کرد. قضات، صدر را در انجام وظیفه‌اش یاری می‌کردند. بسیاری از آنها را خود صدر منصوب می‌کرد. شیخ الاسلام‌ها هم که توسط شاه منصوب می‌شدند، صدر را مساعدت کردند. قاضی و شیخ الاسلام در تمام شهرها حضور داشتند. وظیفه‌ی عمده‌ی ایشان عبارت بود از: راهنمایی برای گسترش معارف اسلامی، انعقاد صیغه‌ی ازدواج و طلاق، قضاوت در مورد میراث و حقوق مالکیت، گواهی و مهر نمودن اسناد و حل دعاوی ناشی از آن. اوستاد یا مدرس در مدارس مذهبی یا مدرسه‌ها تدریس می‌کرد و صدر بر عمل‌کرد او نظارت داشت. یک وظیفه‌ی نظارتی مشابهی نیز به‌وجود آمد؛ یعنی مدیران دولتی بر تأسیسات مذهبی، که تحت سرپرستی متولیان بود، نظارت می‌کردند. ملاها و طلاب نیز، تحت امر و نفوذ صدر بودند. آنها پایین‌ترین ردیف از سلسله مراتب مقامات مذهبی را تشکیل می‌دادند.

۱. واله‌ی اصفهانی، محمد یوسف، همان، ص ۶۵۲.

۲. قمی، قاضی احمد، همان، ج ۱، ص ۵۵۵.

فهرست منابع و مآخذ

تبرستان
www.tabarestan.info

منابع فارسی

۱. آتابای، بدری، فهرست تاریخ - سفرنامه - سیاحت نامه - روزنامه و جغرافیای خطی کتابخانه سلطنتی، چاپخانه‌ی زیبا، تهران: ۱۳۹۷/۲۵۳۶ ه. ق.
۲. آصف، محمد هاشم (رستم الحکما)، رستم التواریخ، تصحیح، تحشیه، توضیحات و تنظیم فهرست‌های متعدد از محمد مشیری، تهران: ۱۳۴۸.
۳. استرآبادی، سیدحسن بن مرتضی حسینی، شاه صفی (از تاریخ سلطانی)، به اهتمام احسان اشراقی، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران: ۱۳۶۶.
۴. اشراقی، احسان، چشم اندازی به قلعه استخر و قهقهه در دوره صفویه، هنر و مردم، ۱۴۲، (۱۳۵۳).
۵. اصفهانی، محمد معصوم بن خواجه‌گی، خلاصه السیر، (تاریخ روزگار شاه صفی)، زیر نظر ایرج افشار، انتشارات علمی، چاپ اول، تهران: ۱۳۶۸.
۶. افشار، ایرج، «سه فرمان و یک حکم مربوط به یزد» فرهنگ ایران زمین، ج ۲۵، ۱۳۶۱، مصر: ۴۰۵ - ۳۹۶.
۷. الحسینی المنشی، محمود، تاریخ احمد شاهی، مقدمه‌ی دوستمراد سید مرادف، ج ۲، اداره‌ی انتشارات (دانش) شعبه‌ی ادبیات خاور، مسکو: ۱۹۷۴، ج ۱.
۸. بافقی، مستوفی، جامع مفیدی، ج ۳، به کوشش ایرج افشار، انتشارات کتاب‌فروشی اسدی، تهران: ۱۳۴۰.
۹. جهان‌پور، فرهنگ، «فرامین پادشاهان صفوی در موزه بریتانیا»، مجله‌ی بررسی‌های تاریخی، شماره ۴، سال ۴، (۱۳۸۴)، سند شماره ۱۳.

۱۰. حبیب‌آبادی، میرزا محمدعلی معلم، مکارم الآثار در احوال رجال دو قرن ۱۳ و ۱۴ هجری، ج ۶، انتشارات کمال، اصفهان: ۱۳۶۲.
۱۱. خالصی، عباس، تاریخ بست و بست‌نشینی، انتشارات علمی، چاپ اول، تهران: ۱۳۶۶.
۱۲. خنجی اصفهانی، فضل‌الله بن روزبهان، سلوک الملوک، تصحیح محمد علی موحد، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ج ۱، ۱۳۶۲.
۱۳. خواندمیر (غیاث‌الدین بن همام‌الدین‌الحسین) تاریخ حبیب‌السیر، فی اخبار افراد بشر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، ج ۴، کتاب‌فروشی خیام، چاپ سوم، تهران: ۱۳۶۲.
۱۴. دهقان‌ابراهیم، «دو فرمان از عصر صفوی» راهنمای کتاب، (۱۳۴۷).
۱۵. ستوده، منوچهر، سواد طومار و قفنامه مدرسه بزرگ همدان از موقوفات شیخ علی خان زنگنه وزیر شاه سلیمان، در تاریخ، ج ۱، شماره ۱.
۱۶. ستوده، منوچهر و ذبیحی، از آستارا تا آسترآباد، ج ۶، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران: ۱۳۵۴.
۱۷. روملو، حسن بیگ، احسن‌التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوائی، انتشارات بابک، چاپ اول، تهران: ۱۳۵۷.
۱۸. سازمان اسناد ملی ایران، فهرست راهنمای اسناد، بی‌تا.
۱۹. سیستانی، ملک‌شاه حسین ملک غیاث‌الدین محمد بن شاه محمود، احیاء الملوک، به اهتمام منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران: ۱۳۴۴.
۲۰. شاملو، ولی قلی بن داود قلی، قصص‌الخاقانی، ج ۲، تصحیح و پاورقی سید حسن سادات ناصری، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ج ۱، ۱۳۷۱ و چاپ اول ج ۲، ۱۳۷۴.
۲۱. شیرازی، عبدی بیک، تكملة الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، نشر نی، چاپ اول، تهران: ۱۳۶۹.
۲۲. صمصار، محمدحسن، «فرمان‌نویسی در دوره صفویه»، مجله‌ی بررسیهای تاریخی، شماره‌ی ۳، سال اول.
۲۳. طوسی، خواجه نظام‌الملک، سیاست‌نامه، تصحیح محمد قزوینی، کتاب‌فروشی طهوری، تهران: ۱۳۴۴.
۲۴. علاف فتحی، رسول، «فرمانی از شاه اسماعیل» بررسیهای تاریخی، بخش خوانندگان و ما، ج ۷، شماره ۳، ۱۳۵۱.

۲۵. غفاری قزوینی، قاضی احمد، تاریخ جهان آراء، کتاب فروشی حافظ، تهران: ۱۳۴۳.
۲۶. فصیحی، حاج میرزا حسن، فارسنامه ناصری، به تصحیح و تحشیه‌ی، منصور رستگار فسایی، ۲ جلد، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران: ۱۳۶۷.
۲۷. فلور، ویلم، اشرف افغان بر تختگاه اصفهان، ترجمه‌ی ابوالقاسم سری، انتشارات توس، چاپ اول، تهران: ۱۳۶۷.
۲۸. ———، اولین سفرای ایران و هلند، ترجمه‌ی داریوش مجلسی و حسین ابوترابیان، تهران: ۱۳۵۵.
۲۹. ———، برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ترجمه‌ی ابوالقاسم سری، انتشارات توس، چاپ اول، تهران: ۱۳۶۵.
۳۰. فومنی، ملاعبدالفتاح، تاریخ گیلان، به تصحیح و تحشیه‌ی منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران: ۱۳۴۹.
۳۱. قائم مقامی، جهانگیر، یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلایریان تا پهلوی، چاپ خانه ارتش، تهران: ۱۳۴۸.
۳۲. قراخانی، حسن، «بقعه ایوب انصاری در تکاب - فرامین شاهان صفوی درباره‌ی موقوفات آن»، بررسیهای تاریخی، شماره‌ی ۶، سال ۱۳۵۳.
۳۳. قزوینی، ابوالحسن، فواید الصفویه، تصحیح، مقدمه و حواشی مریم میر احمدی، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، تهران: ۱۳۶۷.
۳۴. قزوینی، محمدطاهر وحید، عباسنامه، به تصحیح و تحشیه‌ی ابراهیم دهگان، ناشر کتاب فروشی داودی اراک، چاپ اول، ۱۳۲۹.
۳۵. قمی، قاضی احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی، خلاصة التواریخ، ۲ جلد، به تصحیح احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول ج ۱، ۱۳۵۹ و چاپ اول ج ۲، ۱۳۶۳.
۳۶. محمدی، ابوالحسن، (ترجمه) حقوق کیفری اسلام - قصاص، تهران: ۱۳۶۱.
۳۷. مدرسی طباطبایی، حسین، برگ‌ی از تاریخ قزوین، چاپ پیام، قم: ۱۳۶۱.
۳۸. ———، تربت پاکان (آثار و بناهای قدیم محدوده کنونی دارالمؤمنین قم)، ۲ جلد، ۲۵۳۵ ش.
۳۹. ———، مثالهای صدور صفوی، قم: ۱۳۵۳.
۴۰. مروی، محمد کاظم، عالم آرای نادری، ۳ ج، به تصحیح محمد امین ریاحی، انتشارات علمی، چاپ سوم، تهران: ۱۳۷۴.

۴۱. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ۳ جلد، تهران: بی تا.
۴۲. مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، تذکره صفویه کرمان، مقدمه و تصحیح و تحشیه ی محمد ابراهیم باستانی پاریزی، نشر علم، چ اول، تهران: ۱۳۶۹.
۴۳. مفخم، محسن «فرامین نویافته از ملک شاه نظر، سردار ارمنی شاه عباس اول»، مجله ی بررسیهای تاریخی، شماره ۲، سال ۱۲ (۲۵۳۶)، فرمان شماره ی ۶.
۴۴. _____، «اسناد مکاتبات تاریخی»، مجله ی بررسیهای تاریخی، شماره ۵، سال ۲ (۱۳۴۶).
۴۵. منتظر صاحب، اصغر، (مقدمه، تصحیح و تعلیق) عالم آرای شاه اسماعیل، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران: ۱۳۴۹.
۴۶. منجم، ملا جلال، تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال الدین، به کوشش ایرج افشار، ۲ جلد، مؤسسه ی مطبوعاتی امیرکبیر، تهران: ۱۳۵۰.
۴۷. میرزا رفیعا، دستور الملک، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران: ۱۳۴۷.
۴۸. نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، تصحیح لسان الملک سپهر، تهران: ۱۳۶۱، (چاپ سنگی).
۴۹. نصر آبادی، میرزا محمد طاهر، تذکره نصر آبادی، با تصحیح و مقابله ی وحید دستگردی، کتاب فروشی فروغی، تهران: ۱۳۶۱.
۵۰. نصیری، محمد ابراهیم بن زین العابدین، دستور شهریاران، به کوشش محمد نادر نصیری مقدم، مجموعه ی انتشارات ادبی و تاریخی یزدی، چاپ اول، تهران: ۱۳۷۳.
۵۱. نطنزی، محمود بن هدایت الله افوشته ای، نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار، به اهتمام احسان اشراقی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران: ۱۳۷۳.
۵۲. واله ی اصفهانی، محمد یوسف، خلد برین، به کوشش میر هاشم محدث، مجموعه ی انتشارات ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار یزدی، تهران: ۱۳۷۲.
۵۳. هنر فر، لطف الله، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، چاپ خانه ی زیبا، چ دوم، تهران: ۱۳۵۰.
۵۴. یزدی، تاج الدین حسن بن شهاب، جامع التواریخ حسنی، به اهتمام ایرج افشار و حسین مدرسی طباطبایی، کراچی: ۱۹۸۷.
۵۵. یوسف، محمد، ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح سهیلی خوانساری، تهران: ۱۳۱۷.

منابع خارجی

1. Andersen, Juergen und Volquard Iversen, Orientalische Reisbeschreibungen in den Bearbeitung von Adam Olearius, Schleswig, 1669 [Tubingen , 1980].
2. Bastiaensen, Michel (ed.), Souvenirs de la Perse safavide et autres lieux de l'Orient (1664-1678), Bruxelles, 1985.
3. Bell, John, "Travels from St. Petersburg in Russia to Various parts of Asia in 1716, 1719, 1722, &c." in pinkerton, John, A General Collection, 17 vols., London, 1808-1814.
4. Boxer, C.R. (ed.), Commentaries of Ruy Freyre de Andrade, London, 1930.
5. Brosset, H., Histoire de la Georgie Moderne, 2 vols, Saint-Petersbourg, 1857.
6. Bushev , P.P., Posl s'tvo Artemia Volynskogo v Iran v 1715-1718 gg., Moskva, 1978.
7. Careri, G.F. Gemelli, Giro del Mondo, 6 vols, Naples, 1699.
8. Carmelites = Anonymouse ed., A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the seventeenth and eighteenth cenutries, 2 vols, London, 1939.
9. Chamich, Father Michale, History of Armenia, transl.Johannes Avdell, 2 vols, Calcutta, 1827.
10. Chardin, Jean, Voyages, ed. L. Langles, 10 vols., Paris, 1811.
11. Chardin, John, Travels in Persia 1673-1677, New York, 1927.
12. Cook, John, Voyages and Travels, 2 vols, Edinburgh, 1770.
13. De Bourge, M., Relation du voyage de M. de Beryte, Paris, 1666.
14. Della Valle, Pierto, I viaggi di Pietro della Valle, Lettere della Persia, vol. I, ed. F. Gaeta and L. Lockhart, Rome, 1972.
15. Don Juan of Persia, a Shi'ah Catholic 1560-1604, transl. G. Le Strange, London, 1926.

16. Du Mans, Raphael, *Estat de la Perse*, ed. Ch. Schefer, Paris, 1890.
17. Dunlop, H., *Bronnen tot de geschiedenis der Oostindische Compagnie in Perzie*, The Hague, 1930.
18. Fekete, Lajos, *Einfuehrung in die persische Palaeographie*. 101 persische Dokumente, Aus dem Nachlass des Verfassers herausgegeben von G. Hazia, Budapest, 1977.
19. Fryer, John, *A New Account of East India and Persia Being Nine Years' Travels, 1672-1681*, 3 vols., London, 1909-1915 (Hakluyt Second Series).
20. Herbert, Thomas, *Travels in Persia, 1627-1629*, ed. W. Foster, New York, 1929.
21. Hotz, A., *Reis van de gezant der O.I. Compagnie Joan Cunaeus naar Perzie in 1651-1652*, Amsterdam 1908.
22. Jouher, *Private Memoirs of the Moghul Emperor Homayun*, transl. Charles Stewart, Calcutta, 1832 [1975].
23. Kaempfer, Engelbert, *Am Hofe des persischen Grosskönigs (1684-1685)*. Das erste Buch der *Amoenitates exoticae* in deutscher Bearbeitung, hrsg. v. Walter Hinz, Leipzig, 1940.
24. Kroell, Anne, *Nouvelles d'Ispahan 1665-1695*, Paris, 1979.
25. Le Bruyn, Cornelius, *Travels into Moscovy, Persia and part of the East-Indies*, 2 vols, London, 1737.
26. Morton A.M. (ed.), *Mission to the Lord Sophy of Persia (1539-1542)*, SOAS, London 1993.
27. Musavi, Mamad Taqi, *Orta asr azarbaijan tarikhina dair fars-dilli sanadlar (XVI-XVIII asrlar)*, Baku, 1977.
28. Olearius, Adam, *Vermehrte neue Beschreibung der moscowitischen und persischen Reyse*, ed. D. Lohmeier, Schleswig, 1656/Tübingen 1971.
29. Pacifique de provins, P., *Le Voyage de Perse*, ed. Godefroy de Paris et Hilaire de Wingene, Assisi, 1939.

30. Papaziyani, A.D., Persidskie dokumenty Matenadarana I, Ukazy, vypusk vtoroi (1601-1650), Erevan, 1959.
31. Purchas, Samuel, Hakluytus Posthumus or Purchas His Pilgrims, 20 vols, Glasgow, 1905.
32. Puturidze, V.S., Gruzino-persidskie istoricheskie dokumenty Tiflis, 1955.
33. ----- Persidskie istoricheskie dokumenty v knigokhraniloshchakh Gruzii, 4 vols, Tiflis, 1961-1977.
34. Richard, Francis (ed.), Raphael du Mans, Missionnaire en Perse au XVII s., 2 vols, Paris, 1995.
35. Roemer, Hans Robert, Staatsschreiben der Timuridenzeit. Das Sharafnama des 'Abdallah Marwarid in kritischer Auswertung, Wiesbaden, 1952.
36. Sanson, N., The Present State of Persia, London, 1695.
37. Savory, R.M. (transl.), History of Shah 'Abbas the Great, 2 vols, Boulder, 1978.
38. Serrao, Joaquim Verissimo (ed.), Un voyageur portugais en Perse au debut du XVII siecle Nicolau de Orta Rebelo, Lisbon, 1972.
39. Schimkoreit, Renate, Regesten publizierter safawidischer Herrscherurkunden, Berlin, 1982.
40. Sherley, Anthony, Sir Anthony and his Persian adventures, ed. Sir Denison Ross, London, 1933.
41. Tavernier, Jean-Baptiste, Les six voyages en Turquie, en Perse, et aux Indes, 2 vols, Paris, 1676-1677.
42. Thevenot, J. de, The Travels of M. de Thevenot into the Levant, London, 1686 [1971].
43. TM = V. Minorsky, The Tadhkirat al-Muluk, A Manual of Safavid Administration, London, 1939.
44. Travels to Tana and Persia by J. Barbaro and A. Contarini, (ed)
45. Lord Stanley, Hakluyt no. 49, 2 volumes in one , London, 1873.
46. Valentijn, Francois, Oud en Nieuw Oost-Indien, 5 vols, Dordrecht, 1726.

اسناد خارجی

ARA = Algemeen Rijks Archief (General State Archives), The Hague.

VOC = Verenigde Oost-indische Compagnie: Nos. VOC 1208, 1224, 1323, 1351, 1373, 1559, 1586, 1679, 2253, 2255, 2323, 2357, 2477.

KA = Koloniaal Archief (KA): Nos. KA 1057, 1710, 1726, 1740, 1789, 1805, 1839, 1856.

تبرستان
www.tabarestan.info

تحقیقات جدید به زبان لاتین

1. Arjomand, Said Amir, *The office of mulla-basi in Shiite Iran*. In: *Studia Islamica*, vol 57, (1983).
2. Aubin, Jean, "*L'A venment des Safavides recosideree*". (*Etudes Safavides III*), *Moyen-Orient et Ocean Indien*, 5 (1988).
3. Aubin, Jean, "*Note preliminaire sur les archives du Takya du Tchima-Rud*", *Archives persanes commentees*, Teheran, 1955.
4. Badayan, Kathryn, *The Waning of the Qizilbash: The Spiritual and the Temporal in Seventeenth Century Iran*, unpublished Ph.D. dissertation, Princeton, 1993.
5. Barthold, Ulug Beg, p. 153; HERMANN,
6. Busse, H., *Untersuchungen zum Islmischen Kanzlewesen*, (kairo, 1959).
7. Christaensen, Arthur, *L'empire des Sassanides*.
8. Christaensen, Arthur, *L'Iran sous les Sassanides*.
9. Cole, Juan, "shii Clerics in Iran and Iran, 1722-1780: The Akhbari - usuli conflict Reconsidered", *Iraanian studies*, 5 (1988).
10. Emerson, John and Willem Floor, "Rahdars and their tolls in Safavid and Afsharid Iran", *Journal of Economic and Social History of the Orient* 30 (1987), pp. 318-327.

11. Ferrier, R.W, *The Terms and Conditions under which English Trade was transacted with Safavid Persia*. In: BSOAS XLIX/1 (1986).
12. Floor, Willem, *Safavid State and Army Organization* (awaiting publication).
13. -----, *A Fiscal History of Iran in the Safavid and Qajar Periods*, New York, 1999.
14. Paper -----, *The Commercial Conflict Between Iran and The Netherlands 1712-1718*, University of Durham Occasional Series no. 37 (1988).
15. -----, "The Office of Muhtasib in Iran", *Iranian Studies* 18 (1985), pp. 53-74.
16. -----, "The Police in Qajar Iran", *Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft* 123 (1973), pp. 293-315.
17. -----, "The Market Police in Qajar Persia, the Office of Darugh-yi bazar and muhtasib", *Welt des Islams*. 13 (1971), pp. 212-229.
18. Fragner, Bert. "Dass Ardabiler Heiligtum in den Urkunden", *WKMZ* 67 (1975).
19. -----, "Ardabil Zwischen sultan und Schah. Zehn urkunden Schah Tahmasps II". *Turcica* 6 (1975).
20. Gibb, H.A.R and Harold Bowen, *Islamic Society and the West*. 2 vols London 1950, 1957 (2nd. ed., 1962), vol. 2.
21. Golschani, Abdolkarim, *Bildungs - und Erziehungswesen Persiens im 16. und 17. Jahrhundert*. Hamburg 1969.
22. Herbert, Horst: *Die Staatsverwaltung der Grosselguen und Iran unter den Horezmsahs (1038 - 1213)* Wiesbaden 1956
23. Hinz, Walther: *Irans Aufstieg zum Nationalstaat im funfzehnten Jahrhundert*. (Berlin Leipzig 1936).
24. Hort, H., *Iran unter der Khvorezmshahs und Gross-seljuen*, (Wiesbaden, 1956).
25. Karst, J., *Code georgien du roi Vakhtang VI*, Strasbourg, 1935.
26. Kroell, Anne. *Nouvelles d'Ispahan 1665-1695* (Paris 1979).

27. Lettre du révérend pere H.B. in letters Curieuses et Editiantes - nouvelle edition (paris: Meriyot le jeane, 1780), Vol. 4.
28. Lokhart, L., *The Fall of the Safavid Dynasty*, Cambridge, 1958.
29. Matthee, R., "Administrative Stability and Change in Late-17th pp. Century Iran: The Case of Shaykh ' Ali Khan Zanganeh", *International Journal of Middle East Studies* 26/1 (1994), 77-98.
30. -----, *Politics and Trade in Late-Safavid Iran: Commercial Crisis and Government Reaction Under Shah Solayman (1666-1694)*, Ph.D. dissertation, University of California-Los Angeles, 1991.
31. Mensing, J.P.M., *De bepaalde straffen in het Hanbalietische recht*, Leiden, 1936.
32. McChesney, Robert D. "Waqf and Pubic Policy: The Waqfs of Shah Abbas, 1011-1023/1602-1614". In: *Asian and African Studies* 15 (1981).
33. Minadoi, John-Thomas, *The History of the Warres beetwen the Turkes and the Persian*. (London 1595 [1967]).
34. Minorsky, Vladimeir, *A Civil and Military Review in Fars in 881/1476*. In: *BSOS* 10 (1939).
35. Musavi, Mamad Taqi, *Baky tarihna dair orta asr sandalari*. Baku 1967, doc. 1; Magali A. Todua & Ismail K. Shams: *The Collection of Persian Firmans of Tbilisi*. 2 vols. Tiflis 1989, vol, 2.
36. Perry, John, "Justice for the Underprivileged: the Ombudsman 203-215. Tradition of Iran", *Journal of New East Studies* 37/3 (1798) pp.
37. Röhrborn, Klaus-Michael, *Provinzen und Zentralgewalt Persiens im 16 und 17. Jahrhundert*, Berlin, 1966.
38. Savory, Roger, *The Principal offices of the Safawid State During the Reign of Ismail I. (907 - 30/1501-24)*. In: *BSOAS* 23 (1960).
39. Savory, Roger, *The Principal offices of the Safawid State During the Reign of Tahmasp I. (930- 984/1524-1576)*. In: *BSOAS* 24(1961).

40. Savory, Roger, *Some notes on the Provincial Administration of the Early Safawid Empire*. In: BSOAS 27 (1964).
41. Savory, Roger, *Cambridge History of Iran*. vol 6.
42. -----, "Regierung und Verwaltung Irans unter den Safawiden", in H.R. Idris and K. Röhrborn (ed.), *Regierung und Verwaltung des Vorderen Orients in Islamischen Zeit* (Handbuch der Orientalistik), Leiden, 1979.
43. Todua, Magali A. and Shams, Ismil K., *Tbiliskaia kolleksia persidskikh firmanor* 2 vols. (Tiflis, 1989).
44. Tyan, Emile, *Histoire de l'organisation judiciaire en pays de l'Islam*, 2 vols. (Beyrouth 1943), vol. 1.
45. Woods, John E., *The Aqqyunlu, Clan, Confederation, Empire*, Chicago, 1976.

نمایه‌ی نام اشخاص

- آقا بیگ، ۳۴
 آقا سیات، ۱۱۴
 آقا شریف، ۱۲۱
 آقا محمد باقر هزار جریبی، ۱۳۷
 آقا مؤمن، ۱۰۸
 آنتونیو دلکورت، ۲۳
 ائمه‌ی معصومین(ع)، ۸۶
 ابراهیم خان، ۳۱، ۳۲
 ابراهیم خان والی لار، ۳۳، ۳۴
 ابراهیم میرزا، ۳۳، ۳۴
 ابوالقاسم بیگ، ۵۱
 ابوالقاسم بیگ شاملو، ۳۵
 اختیار الدین، ۷۰
 استرآبادی، ۱۱۶
 اسکندر بیگ، ۱۰۸
 اسکندر بیگ منشی، ۱۳۱
 اسکندر منشی، ۳۲
 اسماعیل بیگ، ۳۶
 اسماعیل قلی خان، ۳۲، ۳۴
 اسماعیل میرزا، ۸۶
 اشرف خان، ۱۲۰
 اغرولوبیگ قاجار زیاداغلو، ۳۵
 الله وردی خان، ۴۳، ۵۳
 امام جعفر صادق(ع)، ۱۰۶، ۱۰۷
 امام رضا(ع)، ۷۲، ۱۰۸، ۱۱۲
 امیر ارجمند، ۱۱۴، ۱۲۰
 امیرالمؤمنین(ع)، ۸۶
 امیر جمال الدین محمد، ۱۱۶
 امیر حسین، ۶۷
 امیر حسین کیا، ۶۷
 امیر حمزه خان، ۳۳
 امیر حمزه خان استاجلو، ۳۴
 امیر خان، ۷۱
 امیرخان الله، ۱۱۶
 امیر عبدالقادر، ۱۳۸
 امیر هارون، والی لار، ۳۳
 انگلبرت کمپفر، ۹۹
 اوزون حسن، ۲۰
 اوزون حسن آق قویونلو، ۲۰
 اوسمی، ۲۷
 اولئاریوس، ۵۴
 بابر، ۱۸، ۱۱۶
 باتیست تاورنیه، ۴۹
 بدرخان، ۳۴
 بغراخان، ۴۹
 بکتاش خان افشار، ۳۴
 بل، ۷۴
 بوسه، ۱۰۹
 بهرام بیگ قرامانلو، ۳۳
 بهزاد بیگ، ۲۴
 بیرام بیگ، ۳۲
 بیرام بیگ قرامانلو، ۳۲، ۳۳

- پاسیفیک دو پروانس، ۱۳۳
 پروین اعتصامی، ۸۵، ۱۹
 پهلوان محمد، ۸۳
 پیتر و دلاواله، ۱۶
 تاورنیه، ۵۲، ۷۳
 جابری، ۷۹
 جابری انصاری، ۷۹
 جان روبری، ۲۰
 جان کارترایت، ۲۵
 جان میلدنهال، ۲۵
 جعفر خان، ۳۷
 چراغخان زاهدی، ۱۱۲
 چهارده معصوم (ع)، ۱۰۸
 حائری، ۷۹
 حاکمان ایالتی، ۱۰۳
 حاکم داغستان، ۲۷
 حسام بیگ، ۳۲
 حسام بیگ قرمانلو، ۳۳
 حسن زندیه، ۸، ۱۲
 حضرت معصومه (س)، ۱۰۸، ۱۱۳
 حضرت مهدی، ۱۳۱
 حمزه میرزا، ۵۹، ۷۱
 حمید خدایاری، ۱۲
 خادم بیگ خلیفه، ۳۲
 خان احمد، ۹۷
 خان محمد، ۳۴
 خواجه افضل الدین محمد ترکه، ۱۳۴، ۱۳۶
 خواجه کلان غوریانی، ۶۳
 خواجه نظام الملک طوسی، ۱۲۷
 داکوستا، ۱۷
 دالساندری، ۱۸
 درویش خسرو قزوینی، ۸۶
- دومان، ۴۹، ۵۳، ۶۹، ۸۷، ۱۱۰، ۱۲۲
 راجر سیوری، ۹۹
 رجعلی بیگ، ۳۷
 رستم بیگ (خان)، ۳۵، ۳۶
 رسول جعفریان، ۱۲
 رفیع الدین محمد جابری، ۷۹
 رودولف استادر، ۶۰
 روملو، ۱۱۴
 رهبرین، ۱۰۳
 زال خان، ۶۸
 زین الدین سید علی، ۱۱۷
 زین الدین سید علی مخدوم زاده امیر شمس
 الدین اسدالله مرعشی، ۹۹
 زینل خان، ۳۶
 سانسون، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۶۱، ۱۰۱، ۱۰۴
 ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰
 سعدی، ۸۸
 سلطان ابراهیم میرزا، ۳۹
 سلطان حسین میرزا بایقرا، ۱۲۲
 سلطان محمد خداپنده، ۳۰، ۵۱
 سلمان خان، ۳۴
 سلمان خان استاجلو، ۷۱
 سید شریف شیرازی، ۹۶
 سید شمس الدین، ۱۱۹
 سید عبدالله بن سید احمد لاله، ۹۷، ۱۱۵
 سید علی، ۱۱۶
 سید علی شوشتری، ۱۱۷
 سید ماجد، ۱۲۶
 سید محمد جبل آملی، ۱۳۸
 سید محمد رضا موسوی، ۱۲
 سیوری، ۹۶، ۱۱۴
 شاردن، ۲۲، ۲۵، ۲۹، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰

- ۱۲۵، ۱۲۳، شیخ بهاء الدین محمد،
 ۱۲۵، شیخ حسین عبدالصمد،
 شیخ سیف الدین احمد بن یحیی بن سعد
 تفتازانی، ۱۲۲
 شیخ شریف بیگ، ۱۱۲
 شیخ صفی الدین اردبیلی، ۷۲، ۱۰۸
 شیخ علیخان، ۱۰۹
 شیخ علی کرکی، ۹۸
 شیخ علی منشار، ۱۲۵
 شیخ مجدالدین محمد کرمانی، ۱۱۶
 شیرشاه سوری بن اسماعیل، ۱۸
 صدرالدین محمد جابری، ۷۹
 صفی قلی بیگ، ۳۰، ۳۶
 صفی قلی خان، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۸۴
 طهماسب دوم، ۱۲۰
 طهماسبقلی خان، ۸۱
 طهماسب میرزا، ۹۷، ۱۱۶، ۱۲۲
 عباسقلی بیگ، ۳۵
 عبدالرزاق، ۹۷
 عبدالله خان استاجلو، ۳۴
 علی قلی بیگ (خان)، ۳۵
 علی قلی خان، ۳۴، ۳۷، ۴۶
 علی قلی خان قارداشلو استاجلو، ۳۴
 علی محمد ساکی، ۲۰
 علی مراد خان، ۳۶
 عنایت الله نقیب اصفهانی، ۱۰۰
 عوض بیگ، ۳۵
 فرانسیسکو داکوستا، ۱۶
 فرایر، ۲۹
 فردینالد و وستفند، ۱۲
 فریدون خان، ۶۳
 فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی، ۱۲۲، ۱۳۶
- ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۷۰، ۷۳، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۲۵،
 ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۹،
 شاه اسماعیل، ۶۷
 شاه اسماعیل اول، ۱۸، ۲۷، ۴۱، ۸۹، ۱۳۶
 شاه اسماعیل دوم، ۲۰، ۳۲، ۳۹، ۴۲، ۵۱، ۷۱، ۸۶
 شاهرخ خان ذوالفقار، ۳۳، ۳۴
 شاهرخ شاه، ۱۲۱
 شاهزاده ابراهیم میرزا، ۷۴
 شاه سلطان حسین، ۲۳، ۳۰، ۴۳، ۱۲۰، ۱۳۷
 شاه سلطان محمد خدابنده، ۵۹، ۱۱۰، ۱۳۶،
 ۱۳۷، ۱۳۹
 شاه سلیمان، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۳، ۴۵،
 ۴۹، ۵۲، ۷۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۴
 شاه صفی اول، ۲۳، ۲۵، ۵۲، ۵۳، ۵۹
 شاه طهماسب اول، ۱۸، ۲۷، ۳۲، ۳۸، ۴۱، ۵۱،
 ۸۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۳۲،
 ۱۳۶، ۱۳۸
 شاه عباس اول، ۱۶، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۴۲، ۴۹،
 ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۸۵، ۹۹،
 ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۷
 شاه عباس دوم، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۴۶، ۵۲، ۱۰۱
 شاه عباس کبیر، ۲۲، ۵۲
 شاه علی میرزا، ۳۴
 شاه عنایت الله نقیب اصفهانی، ۱۱۷، ۱۳۶
 شاه مظفرالدین، ۱۲۵
 شاه مظفر اینجو، ۱۳۶
 شاه نعمت الله، ۱۱۵
 شاهنواز سوم، ۴۳
 شاهوردی سلطان زیاد اغلو، ۳۸
 شیرنگی استرآبادی، ۱۱۵
 شعاع الدین شفا، ۱۶
 شمشال، ۲۷

- فلور، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲
قاضی خان، ۱۰۰، ۱۱۸، ۱۳۷
قاضی سلطان حسینی، ۱۱۸
قاضی شمس الدین گیلانی، ۱۱۵
قاضی محمد، ۱۳۶، ۱۳۷
قاضی محمد کاشی، ۱۱۵
قلی جان بیگ، ۴۶
قلی خان، ۳۰
کارترایت، ۲۵
کپک سلطان استاجلو، ۳۲
کپک [مصطفی] سلطان، ۳۳
کریم خان زند، ۲۰، ۷۵، ۱۳۷
کلاوس میشل رهبربرن، ۹۹
کلبر، ۴۹
کلب علی بیگ، ۳۵
کمپفر، ۷۲، ۸۷
کوشبار بیگ جواج اوغلو، ۸۹
کوک، ۶۵
کیخسرو میرزا، ۶۸
گرجی خان، ۴۳
گرگین خان، ۴۳
لازار، ۶۶
لویی چهاردهم، ۴۵
لوان میرزا، ۳۶
مجتهد الزمانی شیخ علی [کرکی]، ۹۸، ۱۱۶
محمد ابراهیم نصیری، ۸۲
محمدباقر مجلسی، ۱۲۰
محمد بیگ، ۲۷
محمدتقی دانش پژوه، ۲۰
محمد حسن، ۳۵
محمدخان تخماق، ۳۹
محمد خان شرف الدین اوغلو تکلؤ، ۳۳
محمد خان شیبانی، ۹۶
محمد علی، عسس قزوین، ۸۲
محمد قلی خان، ۳۵، ۳۷
محمد لکور، ۸۴
محمد میرزا، ۱۱۹
محمود خان غلزایی، ۱۲۰
مرادیبک، ۶۷
موال، ۵۸
مرتضی قلی بیگ بیجارلو شاملو، ۳۵
مرشد قلی خان، ۱۳۷
معزالدین محمدنقیب اصفهانی، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
معصوم بیگ صفوی، ۳۲، ۳۴
ملاجلال منجم، ۲۳
ملا زعفران، ۱۲۰
منصور، ۱۱۶
منصور صفت گل، ۱۲، ۱۲۰
موسی بیگ، ۳۶
مولانا شرف الدین عبد الرحیم، ۹۶
مولانا عنایت، ۱۳۹
مولانا محمد علی تبریزی، ۱۲۵، ۱۳۹
مهدی خان بیگ، ۱۰۴
میر ابو الولی انجو، ۱۱۷، ۱۳۷
میراسد الله شوشتری مرعشی، ۱۱۷
میر تقی الدین محمد، ۱۱۷
میر جلال الدین حسن، ۱۱۸
میرجلال الدین حسن صلاهی اصفهانی، ۱۰۰
میرجمال الدین محمد، ۱۱۵
میرحاجی زرهی، ۸۰
میرزین الدین سید علی مخدوم زاده امیر
شمس الدین اسدالله مرعشی، ۱۱۷
میرزین الدین علی، ۱۱۷
میر سید بیگ کمونه، ۱۳۷

- میرسید شریف بن تاج الدین، ۱۱۵
 میر سید علی شوشتری مرعشی، ۱۱۷
 میر سید مرتضی، ۱۱۹
 میرشاه حسین، ۱۴۰
 میرشمس الدین، ۱۲۶
 میرشمس الدین اسدالله مرعشی، ۱۱۶
 میرشمس الدین محمدخبیصی کرمانی، ۱۱۷، ۱۱۰
 میرشمس الدین محمد یوسف، ۱۱۷، ۹۹
 میر صاحب، ۱۱۶، ۹۸
 میر صدر الدین محمد، ۱۱۸
 میرعبدالباقی یزدی، ۱۱۵، ۹۷
 میرعلاء الملک مرعشی، ۱۳۶، ۹۸
 میرغیاث الدین محمد، میر میران اصفهانی، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷
 میر غیاث الدین منصور، ۱۱۶، ۹۸
 میر قوام الدین حسین، ۱۱۶
 میرمحمد باقر خاتون آبادی، ۱۲۰
 میرمحمد میر یوسف، ۱۱۶
 میرمحمد یوسف، ۹۷
 میرمعزالدین محمد اصفهانی، ۱۱۶، ۹۸
 میر میران اصفهانی، ۱۱۷
 میرنعمت الله حلی، ۱۱۶، ۹۸
 میرهادی موسوی، ۸۶
 میرزا ابراهیم همدانی، ۱۲۹
 میرزا ابوالصالح رضوی، ۱۱۹
 میرزا ابوالمعالی، ۷۹
 میرزا ابوطالب رضوی، ۱۱۹
 میرزا احمد جابری، ۷۹
 میرزا حبیب الله کرکی، ۱۱۸، ۱۱۹
 میرزا حسین، ۷۹
 میرزا ربی، ۳۰
 میرزا رضی، ۱۰۸، ۱۱۸
 میرزا رضی الدین، ۱۱۹
 میرزا رضی الدین محمد، ۱۱۸
 میرزا رفیع، ۱۱۸
 میرزا رفیع الدین محمد، ۱۱۸
 میرزا رفیع محمد جابری، ۷۹
 میرزا زین العابدین، ۸۶
 میرزا شاه تقی واحد، ۱۲۷
 میرزا شاه حسین باوی، ۱۱۶
 میرزا شکرالله، ۳۹
 میرزا علی قاجار، ۳۹
 میرزا فتح الله، ۷۹
 میرزا کوچک، ۱۱۹
 میرزا محمد ابراهیم قمی، ۱۱۳
 میرزا محمد باقر، ۱۰۱، ۱۱۹
 میرزا محمد تقی جابری، ۷۹
 میرزا محمد رفیع جابری، ۷۹
 میرزا محمد علی جابری، ۷۹
 میرزا محمد مقیم، ۱۱۹
 میرزا محمد مهدی کرکی، ۱۱۹
 میرزا محمود علی، ۷۹
 میرزا مخدوم شریفی، ۹۹، ۱۱۷
 میرزا نجف خان، ۱۱۹
 میرویس، ۴۳
 مینورسکی، ۹۹، ۱۲۰
 نادر شاه، ۶۶، ۸۱، ۱۲۰
 ناصرالدین همایون، ۱۸
 نزاع صفی قلی بیگ، ۳۰
 وختانگ بارات اغلو، ۳۱
 ولینسکی، ۷۴
 وینچنتیو دالساندری، ۱۸
 هربرت، ۱۵، ۵۰، ۱۳۱
 همایون، ۱۸
 یار محمد، ۳۶
 یعقوب خان، ۶۴، ۷۱

نمایه‌ی مکان‌ها

آذربایجان، ۷۸، ۹۹، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷	باب عالی، ۱۱۴، ۱۱۸
آستانه‌ی قم، ۱۱۸	باغ نظر، ۴۲
آستانه‌ی مقدس مشهد، ۱۲۶	بافق، ۱۳۴
آسیای غربی، ۱۲۲	برورد، ۱۳۵
آسیای میانه، ۹۴	بغداد، ۴۳
آشنیان، ۱۲۹	بلخ، ۷۷
ایرقو، ۱۰۰	بلوچستان، ۷۸
اردبیل، ۶۵، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۴۰	بندرعباس، ۷۶
اردستان، ۱۰۰	بندر کنگ، ۲۷
اروپا، ۴۷، ۵۱، ۶۱	بیه پس، ۷۸، ۱۲۶
ارومی، ۱۲۶	پاریس، ۲۲
استرآباد، ۲۴، ۶۳، ۱۰۰، ۱۲۶	پاشجا، ۱۲۹
اصفهان، ۱۶، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۵۱، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۶	پرو، ۶۹
۷۷، ۷۹، ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۲	پژوهشکده‌ی حوزه و دانشگاه، ۱۲
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳	تبریز، ۳۷، ۷۴، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
۱۳۴، ۱۳۵	تفلیس، ۱۳۶
الموت، ۷۰	توحیدخانه‌ی همایون، ۷۲
امیراتوری عثمانی، ۵۳	تون، ۸۸
انگلستان، ۱۳۳، ۱۳۴	تهران، ۱۲، ۱۲۶
ایالات، ۱۴	جایلق، ۱۰۰
ایران، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۲	جرفاذقان، ۱۲۶
۲۳، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۵۱	جلفا، ۱۷، ۷۷
۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۱، ۶۸، ۸۰، ۸۵، ۹۴	جوجی لو، ۱۳۵
۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۸	جهرم، ۵۲
۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹	جهنم، ۴۹
ایروان، ۳۸، ۵۱، ۱۲۶	چالدران، ۳۲، ۹۷

- حاجیلر، ۱۰۰
حرم امام رضا(ع)، ۷۲
حرم حضرت معصومه(س)، ۱۱۳
حسن کیاده، ۱۲۹
حسینیهای سادات، ۷۲
حلب، ۲۵
خراسان، ۶۳، ۹۷، ۹۹، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۶
خرکام، ۱۲۹
خوارزم، ۴۹
خوانسار، ۱۰۰، ۱۳۵
خوزستان، ۹۹، ۱۳۶
دارالسلطنة اصفهان، ۱۲۳
دارالسلطنة هرات، ۱۲۲، ۱۲۳
داغستان، ۲۷
دامغان، ۱۲۶
دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۲۰
دانشگاه شهید بهشتی، ۱۲
دربار سلطان عثمانی، ۱۱۴
دروازه‌ی اصلی قصر سلطنتی، ۷۱
دلیجان، ۱۰۰
دماوند، ۶۷
دنیای اسلام، ۱۲۲
دولت‌خانه‌ی مبارکه، ۴۱
دیلمان، ۱۲۴، ۱۲۹
رار، ۱۰۰
رستم‌دار، ۶۷
رشت، ۷۷، ۱۲۷
ری، ۱۱۶
ساوه، ۱۰۰
سوئد، ۷۲
سیستان، ۳۱، ۷۸، ۸۰، ۱۳۱
شاه عبدالعظیم (ری)، ۱۱۲
شگی، ۹۷
شماخی، ۵۸، ۶۶، ۷۴
شوشتر، ۱۱۶، ۱۳۴
شیراز، ۴۳، ۵۳، ۶۴، ۷۰، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۶
شیروان، ۷۴، ۹۷، ۹۹، ۱۲۶، ۱۳۶
طبرک، ۷۰
طیس، ۸۸
عالی قاپو، ۲۶، ۲۹، ۴۲، ۷۱، ۷۲
عباس آباد، ۱۲۲، ۱۳۵
عثمانی، ۱۰۰
عراق، ۹۹، ۱۳۶
عراق عرب، ۹۸
عمان، ۳۶
فارس، ۷۸، ۹۹
فرانسه، ۱۲۳
فراهان، ۱۰۰
فریدن، ۱۰۰
فیروزکوه، ۶۷، ۷۰
قآن، ۸۸
قزلباغ، ۳۸
قزوین، ۱۸، ۴۱، ۴۲، ۷۰، ۷۱، ۸۲، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۸
قصر سلطنتی، ۲۳
قلعه استخر، ۷۰
قلعه‌ی آسیا، ۶۷
قم، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۶
قمشه، ۱۰۰
قندهار، ۲۳، ۴۳، ۵۱، ۶۴، ۶۸
قنوج، ۱۸

- قهقهه، ۷۰
 قیسریه‌ی تبریز، ۱۳۷ ۶۲
 کاخ چهل ستون، ۴۲
 کارتیل، ۴۳
 کاشان، ۱۱۵، ۱۰۰، ۴۲، ۳۲، ۲۴
 کبودجامه، ۱۰۰
 کربلا، ۱۱۵
 کرمان، ۱۳۴، ۱۲۳، ۸۸، ۸۴، ۵۱، ۴۳، ۴۲
 کرلی، ۱۰۰
 کلیسا، ۱۰۷
 کماجال، ۱۲۹
 کمپانی هند شرقی، ۱۳۳
 کمپانی هند شرقی هلند، ۱۲۵
 کمپانی هند شرقی هلند (واک)، ۱۱
 کمره، ۱۰۰
 کیار، ۱۰۰
 کیچ، ۷۸
 گرجستان، ۱۳۸، ۸۹، ۷۴، ۵۱، ۴۳، ۳۱
 گلپایگان، ۱۰۰
 گلخندان، ۷۰ ۶۷
 گنجه، ۱۲۶
 گوری، ۸۹، ۹۰
 گیلان، ۱۲۶، ۱۰۶، ۹۸، ۹۷، ۷۸، ۵۲، ۲۴
 گیلان بیه پس، ۱۲۹
 لار، ۱۳۵، ۱۳۴، ۸۴، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱
 لاهیجان، ۱۲۹، ۱۲۴، ۳۲
 لبنان، ۴۲
 لوری، ۷۸
 لهستان، ۱۷
 مازندران، ۱۰۰، ۷۸
 ماوراء النهر، ۹۴
 محلات، ۱۰۰
 مدرسه‌ی چهارباغ، ۱۲۰
 مرو، ۷۱
 مزدج، ۱۰۰
 مشرق زمین، ۲۲
 مشهد، ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۸، ۷۲، ۵۱
 ۱۲۶
 مطبخ سلطنتی، ۲۹
 مقبره‌ی شیخ صفی‌الدین، ۷۲
 مهرچرد، ۱۳۵
 نایین، ۱۰۰
 نطنز، ۱۰۰
 نیشابور، ۱۴۰
 نیمروز، ۸۰
 ورامین، ۷۰
 ونیز، ۱۸
 هبلرود، ۶۷
 هرات، ۹۷، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۷۷، ۷۱، ۵۱، ۳۷
 ۱۲۶، ۱۱۱، ۱۲۵
 هزاره، ۵۱
 هلشتاین، ۵۴
 هلند، ۱۳۳، ۲۳
 هلندیان، ۲۹
 همدان، ۱۳۴
 هند، ۹۴، ۲۵، ۱۸
 یزد، ۱۲۶، ۱۱۵، ۱۰۰، ۸۴، ۷۶

نمایه‌ی مناصب، مشاغل و اصطلاحات دیوانی

آخوند، ۱۲۱	اداره‌ی پلیس، ۸۲
آرای حکام ایالات، ۳۲	اداره‌ی خاصه، ۹۰
آویختن از پا، ۶۵	اداری، مالی و سیاسی، ۱۰
ائمه‌ی اطهار، ۵۴	ارباب بنیجه، ۷۵
ائمه‌ی جماعات، ۱۲۸	ارباب جزایم، ۴۱
ائمه‌ی جماعات مساجد، ۱۰۵	ارباب عمایم، ۱۱۸، ۱۰۸
اتحادیه‌ی صنفی، ۱۶	ارباب وظایف، ۹۵
اجاره‌داران، ۱۱۳	ارتداد، ۶۲
اجرای احکام، ۴۴، ۵۹، ۹۱، ۱۰۲، ۱۳۳	ارتش، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹
اجرای احکام محاکم، ۶۰	ارتشا، ۱۷
اجرای حکم، ۵۸، ۵۹، ۶۰	ارت، ۱۰۶، ۱۲۶
اجرای حکم اعدام، ۵۹	ارزیاب، ۸۷
احتساب ممالک محروسه، ۱۱۸	ارزیابی، ۸۷
احداث، ۱۴، ۱۶، ۳۰، ۴۴، ۶۹، ۷۳، ۸۲، ۸۳	ازالهی بکارت، ۳۸، ۶۰، ۱۳۷
۸۴، ۱۳۸	ازناورزادگان گرجی، ۴۱
احداث اربعه، ۳۱، ۳۸، ۶۰، ۹۰	استاد مکتب‌خانه، ۷۳
احکام، ۱۴، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۵۴، ۵۷، ۷۳	استحقاق، ۱۰۶
۷۸، ۱۰۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱	استنطاق، ۴۷، ۸۹
احکام احضار، ۲۰	استهزا، ۸۷
احکام بیاضی، ۳۲	استیناف، ۲۲، ۳۲، ۴۰، ۵۸، ۵۹، ۱۰۴
احکام ثبتی، ۳۲	اسقف اعظم، ۱۰۱
احکام قرآنی، ۱۰۲	اسقف‌ها، ۱۰۵
احکام قصاص، ۵۷	اسناد موقوفات، ۱۲۹
احکام قضایی، ۱۰۲	اشجع نقبای، ۸۰
احکام مذهبی، ۹۵	اشخاص حقوقی، ۱۲۹
احوال شخصیه، ۴۹	اشیای مسروقه، ۵۱، ۵۲، ۵۳
اختلاس، ۱۷	اصحاب فتوا، ۹۵

اصناف، ۷۶، ۸۱، ۸۷، ۸۸	اموال مکشوفه، ۵۲
اصناف محترفه، ۲۷	اموال وقف، ۹۶
اعاظم سادات، ۱۳۶	امور حقوقی، ۱۲۳
اعاظم علما، ۱۳۶	امور روحانی، ۱۲۱
اعتراف، ۴۶، ۶۵	امور شرعی، ۱۰۳، ۱۲۳
اعتقادات ناب شیعی، ۱۱۴	امور شرعیه، ۱۱۰
اعتمادالدوله، ۲۳	امور قانونی، ۲۰
اعتماد الدوله، ۲۸	امور قضایی، ۱۴، ۱۵، ۴۲، ۴۳، ۶۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۲۱، ۱۰۶
اعدام، ۳۷، ۳۹، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۹	امور قضایی ارنش، ۱۳۶
۷۳	امور مالی، ۱۱۲
اعیان (اشراف)، ۸۹	امور مدنی، ۱۲۳
افسر، ۵۸	امور مذهبی، ۱۵، ۱۰۵
افسران دربار، ۵۸	امور نظامی، ۹۶، ۱۳۷
اقتدار قضایی مالکان، ۹۰	امیر، ۶۷، ۱۱۶
اقدامات ظالمانه، ۳۹	امیرالامرا، ۱۱۵
اقرار، ۴۷، ۴۸	امیران، ۲۸، ۹۷
اقرбай محکوم، ۶۴	امیرداد، ۳۱
التزام، ۲۸، ۴۵	امیر دیوان، ۳۱، ۳۲
ألکا، ۷۸، ۷۹	امیر دیوان بیگی، ۱۵، ۳۰
امارت، ۹۷	امیر-صدر، ۹۶
امثله‌ی شرعیه، ۱۰۰	امیری، ۹۶
امرا، ۹، ۸۲، ۸۹، ۱۰۱، ۱۳۷	امیر یاغی، ۶۴
امرای دربار، ۵۶	امیری دیوان، ۳۱
امرای عظام، ۳۱، ۳۲	امین، ۷۶
امرای عظام، ۳۳	انجمن حقوق دانان، ۱۳۰
املاک خاصه‌ی سلطنتی، ۲۴، ۱۰۸	اوباش، ۸۴، ۱۳۸
املاک قدیمی وقف، ۱۰۹	اوستاد، ۱۴۰
املاک وقفی، ۱۰۸، ۱۱۱	اوقاف، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۲
امنیت، ۵۱، ۵۲	اوقاف غازانی، ۱۲۶
امنیت عمومی، ۳۹	اولیای دم، ۵۷
اموال قاتل، ۵۸، ۶۰	اهل امامت، ۹۵
اموال مسروقه، ۵۲، ۸۳	

اهل معارک، ۸۱	بست نشینی، ۷۲
ایالتی، ۷، ۱۰۴	بلوک، ۷۸
ایشیک آقاسی باشی، ۲۳، ۴۲	بلوکات، ۷۷
بار عام، ۲۷، ۴۳، ۴۶، ۵۳	بنیچه، ۷۵، ۷۶، ۸۱
باروت، ۶۳	به گلو کشیدن، ۶۲
بازار، ۶۲، ۸۳، ۸۷	بیت المال چی، ۱۳۳
بازاریان کرمان، ۸۴	بیگلریگی، ۳۸، ۵۵، ۱۲۴
بازرسی، ۳۹، ۱۰۷	بیگی، ۷
بازجویی، ۱۴، ۱۵، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۱۰۷	بی نظمی و ناامنی، ۵
بازجویی قضایی، ۹۰	بیوت علما، ۷۲
بازجویی مقدماتی، ۳۹	پاپ مذهبی، ۱۲۰
بازداشت، ۴۶	پادشاه شب، ۸۲
بازرس اوزان و قیمت ها، ۷۳	پادگان، ۷۵
بازرس ستار اوزان و مقیاس ها، ۸۴	پادگان عثمانی، ۵۸
بازرس مردگان، ۱۱۴	پاسدارخانه، ۲۶، ۴۲
بازرسی، ۳۹، ۵۹	پایورانی، ۱۳۰
بازرسی بازار، ۸۵	پرداخت غرامت، ۵۲
بازرگان، ۷۵	پرسش، ۴۲
بازرگانان، ۲۷، ۵۲، ۶۶، ۷۳، ۸۱، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۸	پروانچی، ۲۰، ۴۴
بازرگانان روسی، ۵۱	پروانچی عجزه و مساکین، ۲۰
بازرگان انگلیسی، ۲۵	پروانه، ۴۲، ۴۴
بدکار، ۱۹	پژوهشگران، ۹
بدکردار، ۱۹	پلیس، ۴۶، ۵۵، ۷۳، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۷
بدهکاران، ۷۱	پلیس شهر، ۸۲، ۱۳۸
برات، ۱۱۲، ۱۱۳	پلیس قضایی، ۸۹
بریدن بینی، ۶۴	پول، ۵۰، ۵۱، ۸۱، ۸۹، ۱۲۳
بریدن پی مچ پا، ۶۵	پول خون، ۴۸
بریدن رگ های کوچک، ۶۵	پیش داوری، ۱۳۱
بزهکاری، ۳۸	پیشکش، ۲۶
بست، ۴۱، ۷۱، ۷۲	پیش نماز، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۸
بستگان مقتول، ۵۸، ۶۱	پیش نماز معسکر همایون، ۱۳۸
	تاوان، ۸۹

تبرئه، ۱۸	۱۳۶، ۱۲۶
تبهکاران، ۱۳۷	تیول، ۳۲، ۹۰
تبهکاری، ۵۱	تیولدار، ۹۰
تجار، ۵۱	تیول‌داران، ۲۴
تجاوز به عنف، ۳۹، ۶۰	جارچی، ۲۴، ۷۴، ۸۷
تجسس، ۴۴	جارچیان، ۸۷
تخت داروغه، ۸۳	جارچیان عمومی، ۷۳
تخته کلاه، ۶۵، ۸۶، ۸۸، ۱۰۸	جارچی باشی، ۷۴، ۸۷
تخلّفات، ۳۹	جارزن، ۴۸
تخلیه‌ی اطلاعات، ۶۵	جرای احکام قضایی، ۵۹
ترازو، ۸۷	جرایم، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۵۱، ۵۳، ۶۰، ۸۵
ترخان، ۹۰	۱۰۷
تسعیر اجناس، ۸۶	جرایم اداری، ۱۷
تسنن، ۱۲۲	جرایم سنگین، ۳۱
تشکیلات اجرای احکام، ۴۴	جرایم سیاسی، ۱۷
تشکیلات سیاسی، ۹۵	جرایم عمده، ۶۰
تشکیلات قضایی، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۷۳، ۹۰	جرایم قضایی، ۱۳۵
تشکیلات قضایی شرعی، ۱۰۳	جرایم کیفری، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۳۷، ۱۲۸
تشکیلات مذهبی، ۱۲۰، ۱۲۱	جرایم مالی، ۱۷
تشکیلات نظامی، ۹۶	جرایم مأموران عالی رتبه‌ی حکومتی، ۳۰
تصدی شرعیه‌ی، ۱۲۵	جرایم مدنی، ۱۵، ۱۷
تصدی شریعت، ۱۲۵	جرم، ۳۸، ۳۹، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۶۴
تعدی، ۱۷	۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۳
تعزیه خوانان، ۸۱	جریمه، ۴۷، ۵۶، ۸۴، ۸۹، ۱۳۸
تعلیقه، ۲۶، ۴۶، ۷۶	جزیه، ۱۰۷
تعلیقه‌ی بیاضی، ۳۹	جشن‌های عمومی، ۱۰۱
تنبيه، ۳۰، ۴۱، ۴۷، ۶۱، ۷۰، ۸۳	جلاد، ۵۹
تنخواه، ۵۹، ۸۳	جلاد باشی، ۵۹
تویچی باشی، ۳۷	جلب، ۴۶
توجه، ۷۷	جنایت، ۳۸، ۷۲
توشیح، ۲۴	جیب‌بران، ۶۴
تومان، ۲۹، ۳۹، ۵۰، ۵۹، ۸۱، ۹۸، ۱۱۰، ۱۲۳،	چار میخ کشیدن، ۶۵

چاووشان، ۸۱	حرم سرا، ۲۸
چاووشی باشی، ۱۳۹	حساب رس، ۸۱
چرخ و فلک، ۶۱	حق التولیه، ۱۰۹
چنگال، ۶۶	حق کشف، ۸۳
چوب و چماق، ۷۲	حق کشفی، ۵۲
چوب و فلک، ۴۸، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۷۲	حق مالک، ۹۰
چوبه‌ی دار، ۶۲، ۷۴	حق و حساب، ۳۱
چهار دیرک، ۶۵	حقوق، ۱۰
چهارسوغ، ۸۳	حقوق اجتماعی افراد، ۱۳۰
حاجی باسی، ۸۴	حقوق اسلامی، ۱۷، ۱۰۲
حاجی باشی، ۸۴	حقوق خانوادگی، ۱۲۹
حاکم، ۲۷، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۶۴	حقوق خصوصی، ۱۵
۷۴، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳	حقوق دان، ۱۷
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹	حقوق سلطنتی، ۱۵
حاکم استرآباد، ۶۳	حقوق شخصی، ۱۰۳
حاکمان، ۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۱۰۳	حقوق شرعی، ۱۵، ۳۸
حاکمان ایالتی، ۴۲، ۵۰	حقوق عرفی، ۱۵
حاکمان خودسر، ۱۸	حقوق عمومی، ۱۴، ۱۵
حاکمان لار، ۳۲	حقوق قانونی وارث، ۱۰۶
حاکمان محکمه‌ی عرف، ۴۹	حقوق کیفری، ۱۵
حاکمان محلی، ۱۶، ۳۸، ۵۲، ۷۲	حقوق مالکیت، ۱۴۰
حاکمان محلی سیستان و بلوچستان، ۷۸	حقوق مالکیت زمین، ۱۲۶
حاکم بغداد، ۴۳	حقوق مدنی، ۱۷
حاکم چهرم، ۵۲	حکام، ۱۹، ۱۰۷، ۱۳۴
حاکم خان، ۵۵	حکام شرع، ۱۰۹
حاکم شهر، ۵۸، ۱۲۸	حکام شرعی، ۱۴
حاکم قزوین، ۷۱	حکام ولایات، ۱۰۵
حاکم قندهار، ۴۳، ۶۸	حکم، ۲۶، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۵۱، ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۸۹
حاکم لار، ۳۱	۱۰۲، ۱۰۵، ۱۳۳
حاکم محلی، ۶۴، ۷۸	حکم اعدام، ۵۶، ۵۹
حبس، ۸۳	حکمای شرعی، ۱۰۰
حد، ۱۹، ۳۸، ۵۵، ۸۵	حکم پادشاهی، ۵۹

خزانه‌ی پادشاه، ۲۸	حُکمِ حاکم، ۵۹
خزانه‌ی عامره، ۱۱۰	حکم سلطنتی، ۱۲۲، ۱۳۳
خطابت، ۸۵	حکم شرعی، ۳۸، ۴۰
خطبا، ۹۵	حکم غیابی، ۴۸
خلفا، ۱۲۸	حکم محکومیت، ۴۸
خلیفه‌ی ارمنی، ۶۶	حکمی شرعی، ۳۸
خلیفه‌ی ارمنی جلفا، ۱۷	حکومتِ مرکزی، ۱۵، ۷۳، ۷۴، ۹۵
خلیفه‌ی الخلفا، ۱۱۹، ۱۲۰	حکومت‌های ظلمه، ۵۰
خمس، ۹۷، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۲۵	حکومت‌های مستقل، ۱۰
خواجگان شاه، ۲۳	حکومت‌های نیمه مستقل، ۱۰
خوانین، ۲۶، ۲۸، ۴۰، ۴۱، ۵۸	حلق آویز کردن، ۶۴
خوانین شورشی، ۶۷	حواله‌ی پرداخت، ۷۷
خون‌بها، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰	حوزه‌های اداری، ۷۳
خیانت، ۱۷، ۳۰، ۴۱، ۶۲	حوزه‌ی اجرایی، ۷۸، ۹۹
خیانت به شاه، ۴۰	حوزه‌ی اداری، ۷۸
دادبیگ، ۳۱	حوزه‌ی اقتدار، ۸۹، ۱۰۳، ۱۳۷
دادخواست‌ها، ۱۳۲	حوزه‌ی صلاحیت، ۷۴، ۸۵، ۱۰۵
دادخواستی، ۱۲۳	حوزه‌ی قضایی، ۷۴، ۷۵، ۱۳۵، ۱۳۶
دادخواهان، ۱۸، ۲۵، ۲۸	حوزه‌ی مذهبی، ۹۹
دادخواهی، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۴۹، ۱۰۸	خادم‌باشی، ۱۱۲
دادرسان، ۱۸، ۸۷	خادم باشی، ۱۲۶
دادرسی، ۹، ۱۰، ۲۹، ۴۲، ۴۴، ۷۲	خاصه، ۷۳، ۸۹
دادستان، ۱۲۸	خاصه (دیوان)، ۱۴۰
دادگاه، ۴۴، ۴۷	خاقان جنت مکان، ۱۰۰
دارالارشاد، ۱۱۲	خان، ۴۰، ۵۰، ۵۲، ۷۶
دارایی‌های وقف، ۱۱۰	خانواده‌ی سلطنتی، ۷۳
داروغه، ۱۶، ۱۹، ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۴۶، ۵۵، ۵۸	خان‌ها، ۲۸، ۵۵، ۱۰۷
۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۹، ۹۰	خدام، ۱۱۳
۱۳۸	خدمتکاران آستانه، ۱۱۳
داروغه بازار، ۸۳	خدم و حشم، ۱۶
داروغه‌ها، ۷۸، ۸۹	خراج‌گزار، ۳۲
داروغه‌ی بازار، ۸۳	خزانه، ۱۲۶، ۱۳۱

داروغه‌ی دفترخانه، ۳۵	دو شاخه، ۶۶
داروغه‌ی قزوین، ۴۱	دو شاخه، ۶۶
دانشمند مذهبی، ۱۳۴	دوک، ۵۴
داور، ۱۹	دوکات، ۱۳۱
داوران، ۱۸	دولت، ۱۷، ۲۹، ۳۸، ۵۰، ۵۹، ۶۹، ۷۵، ۸۱، ۹۶، ۱۱۴
داوری، ۳۸، ۸۰، ۱۲۱، ۱۲۳	دولت‌خانه، ۴۱
دبیران، ۱۰۵، ۱۱۳	دولت صفوی، ۹۴، ۹۶، ۱۲۰
درآمدهای مالیاتی، ۱۵	دولت‌مردان، ۹۶
دراویش، ۸۱	دولتی، ۷، ۹۵
دربار، ۱۰۱	دینار، ۸۵
دروب سلطان، ۲۷	دیناری، ۸۵
درهم، ۸۵	دین مبین اسلام، ۱۰۷
دزد، ۱۹، ۲۹، ۴۹	دیوان، ۱۹، ۵۱، ۷۶، ۸۹، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳۹
دزدان، ۲۱، ۵۶، ۶۴، ۸۴	دیوان اعلی، ۳۱، ۳۹، ۴۰، ۱۳۸
دزد زر، ۱۹	دیوان الصداره، ۱۰۸، ۱۲۴
دزدی، ۱۹، ۲۱، ۳۷، ۵۲، ۵۶، ۶۴، ۸۹	دیوان بیگ، ۳۱
دژبان کل، ۶۸	دیوان بیگی، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۹، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۲۱
دستگیر، ۵۲	دیوان بیگیان، ۳۳
دستگیری، ۴۶	دیوان بیگی باشی، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴
دستورها، ۲۶	دیوان بیگی باشی استاجلو، ۳۳
دست‌ها، ۳۸	دیوان‌خانه، ۱۷، ۲۸، ۴۱
دعاخوان، ۲۶	دیوان‌خانه‌ی مرکزی، ۴۲
دعاوی، ۴۰، ۴۲، ۴۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۲	دیوان‌سالاری، ۱۰، ۲۸، ۵۱، ۵۹، ۸۸، ۱۱۴
دعاوی حقوقی، ۱۲۸	دیوان‌سالاری صفوی، ۳۷
دعاوی شخصی، ۳۹	دیوان عالی، ۱۷، ۴۰
دعاوی شرعی، ۱۰۳	دیوان عدالت، ۲۶، ۳۰، ۴۲، ۴۴، ۵۱
دعاوی کوچک جنایی، ۴۴	
دعواهای عرفی، ۴۲	
دعوی، ۴۵، ۴۸، ۱۳۲	
دفاتر مالی، ۱۱۲	
دفتر اخراجات، ۷۸	
دفتر موقوفات، ۱۱۱، ۱۱۲	

روحانی عالی مقام، ۹۹، ۱۰۰	دیوان عدالت بنیان، ۲۰
روحانیون، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۴	دیوان محاکمات، ۸۰
روحانیون اسلام، ۱۰۱	دیوان محاکماتی، ۱۳۰
روحانیون مذهبی، ۸۹، ۹۰	راتبه‌خواران، ۱۱۳
روستاییان، ۲۳	راهزن، ۱۹
روشن نگین، ۱۹	راه‌زنان، ۵۲
روضة خوانان، ۸۱	راه‌زنی، ۵۱، ۵۲
رویه‌ی قضایی، ۱۶	رای، ۲۶، ۳۱، ۳۸، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۵۸، ۱۰۲
رهبران محلی، ۹۰	۱۱۰، ۱۰۵، ۱۰۴
رهبران مذهبی، ۱۳۶	رای حقوقی، ۳۸
رهبر معنوی، ۱۱۹	رای دادگاه، ۴۴
ریاست محکمه، ۴۰	ریا، ۱۹
ریش سفید، ۱۶، ۴۰، ۷۳، ۷۸	ریاخواری، ۶۰، ۶۵
ریش سفیدان، ۸۱	رجال، ۲۸
ریش سفیدان اصناف، ۷۵	رژیم صفوی، ۹۷
ریش سفیدی، ۴۰	رسم الصداره، ۱۱۱
رییس، ۹۰	رسم دادخواهی، ۲۴
رییس اصناف، ۸۱	رسوم، ۸۹
رییس پلیس، ۸۳، ۸۴	رشوتی، ۴۹
رییس تشکیلات اوقاف، ۹۳	رشوه، ۱۷، ۱۹، ۲۵، ۲۸، ۵۰، ۵۷، ۸۸، ۱۱۱
رییس تشکیلات قضایی، ۹۳	۱۲۳، ۱۳۱
رییس تشکیلات مذهبی، ۹۳	رشوه‌خواری، ۱۳۱
رییس سادات، ۸۰	رشوه‌گیران، ۵۰
رییس صنف، ۷۶	رشوه‌گیری، ۵۰، ۱۳۱
رییس کلیسا، ۱۰۵	رضانامچه‌ای، ۷۵
رییس محکمه‌ی عرف، ۳۹	رعایا، ۱۸، ۲۱، ۲۶، ۴۶، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸
رییس محلات شهر، ۷۳، ۷۵	۱۱۳، ۱۳۲
رییس نهاد مذهبی، ۱۷، ۲۷، ۵۱	رعیت، ۱۰۸
رؤسای صنف، ۷۶	رعیت‌نوازی، ۹
رؤسای کلیساها، ۱۰۵	رقم، ۸۲
رؤسای محاکم بخش، ۱۲۹	روحانی، ۱۰۷، ۱۲۱
زارعین، ۱۱۳	روحانیت، ۱۰۰

- زکات، ۹۷، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۲۵
 زمین‌های خاصه، ۹۸
 زمین‌های ممالک، ۹۹
 زنای به عنف، ۳۹
 زنای محصنه، ۶۰، ۶۱
 زندان، ۲۶، ۴۴، ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۸۳، ۸۶
 زندانبانان، ۶۹
 زندانبان باشی، ۷۰
 زندان سلطنتی، ۷۰
 زندان عمومی، ۶۹، ۷۰
 زندان‌های حکومتی، ۷۰
 زندانی، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۸۳
 زندانیان، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۸۳
 زن مطلقه، ۱۰۳
 ساختار دولت صفوی، ۸
 ساختار دیوانی دینی، ۱۱۴
 ساختار سیاسی، ۹۶
 ساختار عرفی دولت، ۹۱
 ساختارهای مذهبی، ۸
 ساختمان دادگستری، ۴۱
 ساختمان‌های وقفی، ۹۵
 ساخلو، ۷۵
 سادات، ۸۰، ۸۱، ۹۵، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵
 سارق، ۶۴
 سارقان، ۵۲
 ساعت ساز، ۶۰
 سالن‌های تئاتر، ۴۳
 سپاه، ۴۶
 سپاه دادور، ۱۳۵
 سپاه فاتح عرب، ۱۳۵
 سپه‌سالار، ۴۶
 سپه‌سالاران، ۹۷
 سجاده‌دارباشی، ۱۳۸
 سجل، ۱۲۸
 سخن‌گوی مردم، ۲۰
 سراسقف، ۱۰۱
 سرباز، ۱۷، ۷۵
 سربازان، ۴۳
 سرداران، ۱۰۱
 سر دفتر اسناد رسمی، ۱۲۵، ۱۳۹
 سرغو، ۹۰
 سرقت، ۱۷، ۵۱، ۵۲، ۶۴، ۸۹
 سرکار، ۴۰
 سرکار آستانه‌ی مقدسه، ۱۱۳
 سرکار جدید، ۱۰۹
 سرکار خاصه‌ی شریفه، ۸۳
 سرکار فیض آثار، ۱۰۸، ۱۱۲
 سرکار قدیم، ۱۰۹
 سرکار محبت آثار، ۱۰۸، ۱۱۱
 سرکار موهبت آثار، ۱۱۳
 سرکشیک، ۱۲۶
 سفارت، ۷۲
 سفرا، ۱۰۱
 سفرای شاه‌زاده‌ها، ۱۶
 سفرکشیک، ۴۴
 سفیر، ۱۸، ۱۱۴، ۱۱۸
 سفیر لهستان، ۱۷
 سکه‌ی نیم شلینگ، ۶۴
 سلاطین، ۹، ۲۶، ۵۵
 سلاطین صفوی، ۳۱
 سلطان، ۵۵
 سلّول انفرادی، ۶۹، ۷۱
 سینت، ۶۹

سنگسار، ۵۶	شکستن دندان، ۳۸، ۳۹، ۶۰، ۸۹
سودخور، ۶۵	شکستن سر، ۸۹
سورسات، ۱۲۶	شکنجه، ۴۷، ۴۸، ۶۵، ۶۶، ۶۸
سیادت پناه، ۹۹	شکنجه‌ی زنان، ۴۸
سیاست ملی، ۱۳۷	شکنجه‌ی عادی، ۴۸
سیاه‌چال، ۷۱	شکنجه‌ی غیر عادی، ۴۸
سید، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۹۵، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۱	شکنجه‌ی فوق العاده، ۴۸
سید المحققین، ۱۴۰	شورای سلطنتی، ۴۰، ۱۰۱
سیدی، ۱۱۶	شورشیان، ۶۸
سیورغال، ۹۰، ۹۶، ۹۸، ۱۰۶	شهادت نامه، ۱۰۷
سیورغال دار، ۹۰	شهردار، ۷۳، ۷۵، ۷۷
سیوری، ۹۶	شهریار، ۷۶
شاردن، ۷۳	شهود، ۸۹
شاکی، ۲۶، ۲۸، ۴۳، ۴۵	شیپورزن‌ها، ۸۷
شاکیان، ۲۰، ۲۲، ۲۳	شیخ الاسلام، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۸۲
شاهدان، ۴۷	۸۵، ۸۶، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۱
شاه‌زادگان، ۱۱۴	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
شاه‌زاده، ۴۹، ۱۳۲	۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰
شحنه، ۱۹، ۸۲، ۸۳، ۸۴	شیخ الاسلام ایروان، ۳۸
شخصیت‌های مذهبی، ۱۰۷	شیخ الاسلام‌ها، ۱۴۰
شخصیه، ۷	شیخ الاسلامی، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶
شریعت اسلام، ۱۰۷	شیطان، ۴۹
شریعت مقدسه‌ی نبوی، ۱۰۹	شیوخ، ۹۵، ۱۲۴
شریک، ۹۸	صاحب منصب، ۸۹
شکارچیان سلطنتی، ۸۷	صاحب منصبان، ۸، ۱۶، ۲۹، ۹۸، ۱۳۱، ۱۳۶
شکایا، ۲۳	۱۴۰
شکایات، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۴۰، ۴۲	صاحب منصبان دولتی، ۱۰۳
۵۲، ۷۱، ۱۰۲	صاحب منصبان عالی قضایی، ۱۲۲
شکایت، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸	صاحب منصبان قضایی، ۱۵، ۶۹، ۷۳، ۷۴
۵۰، ۵۲، ۱۳۰، ۱۳۲	صاحب منصبی، ۲۷
شکایت چیان، ۲۸	صاحب نسق، ۳۷، ۸۸
شکایت نامه‌ی، ۲۸	صدارت، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰

۱۳۶، ۱۳۵	۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۱
صلحا، ۱۱۰	صدارت پناه، ۹۶، ۹۹
صنعتگران، ۲۳، ۱۳۸	صدارت نصف ممالک، ۹۹
صنف، ۱۵، ۱۶، ۷۵، ۸۱	صدر، ۸، ۱۵، ۱۷، ۲۵، ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۶
صورت حساب، ۱۱۲	۴۹، ۵۴، ۷۲، ۷۳، ۸۵، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶
صورت نویسی، ۷۳	۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
صوفیان، ۷۲	۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱
صوفیان لاهیجان، ۳۲	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
ضابطه قضایی دولت، ۸۴	۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹
ضابطه، ۴۴	۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰
ضابطه نویسی، ۴۵	صدراعظم، ۱۵
ضبط کردن، ۱۲۹، ۱۳۹	صدر اعظم، ۹۴، ۱۳۸
ضراب خانه، ۸۷، ۱۲۴	صدراالممالک، ۹۹
ضرب و شتم، ۵۳، ۶۱، ۶۵	صدر الممالک، ۱۰۴، ۱۰۶
طالع بین، ۲۸	صدر خاصه، ۳۸، ۷۳، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
طرف دعوی، ۴۸، ۵۸	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱
طرفین دعوی، ۴۰، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۱۳۲	۱۱۲، ۱۱۵
طریقت صفوی، ۱۲۰	صدر دیوان، ۹۹
طلاب، ۹۵، ۱۴۰	صدر عام، ۱۱۸
طلاب علوم دینی، ۱۴۰	صدر عامه، ۹۹
طوق، ۶۶	صدر گیلان، ۹۸
عالمان مذهبی، ۸۰	صدر مرکزی، ۹۸
عالم شیعی، ۱۱۴	صدر ممالک، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
عرایض، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸	۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۵
عرف، ۷، ۹۱، ۱۲۸	صدر موقوفات، ۱۰۸
عرفی، ۸، ۱۳۱، ۱۳۲	صدری، ۱۰۱
عریضه، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۴۳	صدور، ۲۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۹۷
عریضه دهندگان، ۲۸	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵
عریضه نویسان، ۲۷	صدور ایالتی، ۹۵
عساکر منصوره، ۴۰	صدور حکم، ۵۳
عسس، ۱۹، ۴۴، ۴۶، ۸۲، ۸۳، ۸۴	صدور خاصه، ۱۰۱
عسس اصفهان، ۸۴	صلاحیت قضایی، ۳۸، ۴۹، ۵۰، ۸۹، ۱۰۳

عسس‌باشی، ۸۲	فراشی، ۲۸
عسس‌خانه، ۸۲	فرقانونی، ۹
عسس‌شب، ۸۲	فرد خاخی، ۵۹، ۶۶
عسس‌شحنه، ۸۲	فرد مجرم، ۶۲
عسس‌شهر، ۸۲	فرماندهان ارشد نظامی، ۱۰۷
عسس‌هرات، ۸۴	فرماندهان گروه‌های نظامی، ۴۰
عسس‌یزد، ۸۴	فرمانده کل قشون، ۳۲
عقود، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴	فرمان‌روای کل قلمرو پادشاهی، ۱۲۸
علما، ۸۶، ۹۵، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۳۹	فقه، ۱۰۴، ۱۰۶
علمای اعظم، ۱۳۹	فقه‌ها، ۹۵، ۱۳۹، ۴۹
علمای سنت‌گرا، ۱۲۰	فقیه، ۱۰۲، ۱۳۸، ۱۳۹
علمای مذهبی، ۹۱، ۱۳۴	فلک، ۸۴، ۸۶
علمای مذهبی شیعی، ۱۱۴، ۱۲۰	فوت، ۶۶
علمای مشهور، ۱۲۲	قائم مقامان حکام، ۵۵
علوم اسلامی، ۱۰۴	قاتل، ۴۸، ۵۱، ۵۸، ۵۹، ۶۱
علوم دینی، ۱۰۵	قاتلان، ۷۱
عمدة المجتهدین، ۱۴۰	قاریان قرآن، ۱۱۳
عملیات قضایی، ۴۷	قاصد، ۴۴
عوارض، ۹۰	قاضی، ۱۷، ۱۹، ۳۸، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۸
عهود، ۱۲۱	۶۰، ۶۴، ۷۳، ۸۰، ۸۵، ۸۸، ۹۱، ۹۷، ۱۰۲
غرامت، ۲۹، ۵۳، ۸۳، ۸۵	۱۰۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷
غسال، ۴۶	۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
غسال‌باشی، ۴۶، ۱۱۴	۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰
غلام، ۴۱، ۴۴	قاضی احداث، ۱۳۸
غلامان، ۲۵، ۳۰، ۴۰، ۴۴	قاضی ارتش، ۷۳، ۱۳۵
غلام خاصه شریفه، ۴۶	قاضی اصفهان، ۱۰۸
غلام شاه، ۴۶	قاضی اعظم، ۱۲۶
غل و زنجیر، ۷۱	قاضی البلاد، ۱۳۵
فارس، ۱۳۶	قاضی الجماعة، ۱۳۵
فالگیر، ۲۹	قاضی العسکر، ۱۳۶
فتوی، ۱۰۵	قاضی القضاة، ۲۱، ۳۱، ۷۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
فرّاش، ۵۳	۱۳۶

- قاضی ایرانی، ۵۰
 قاضی پلیس، ۸۸، ۸۹، ۱۳۸
 قاضی جزء، ۱۰۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹
 قاضی زادگان، ۱۳۴
 قاضی عرف، ۱۷
 قاضی عسکر، ۴۰، ۹۸، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷
 ۱۳۸
 قاضی کارکنان ارتش، ۱۳۵
 قاضی کل، ۵۰، ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۲۹
 قاضی لشکر، ۷۳، ۱۳۵، ۱۳۷
 قاضی لشکر و حشم، ۱۳۵
 قاضی محلی، ۱۰۶
 قاضی معسکر، ۱۰۰، ۱۳۶
 قانون، ۷، ۴۶، ۵۰، ۵۴، ۵۷، ۶۹، ۷۰، ۸۴، ۹۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۳
 قانون حکومت نظامی، ۶۴
 قانون قدیمی، ۵۳
 قانون گریزی، ۹
 قانون مدون، ۵۴
 قانونی، ۳۸، ۷۴، ۱۲۵، ۱۳۳
 قبایلات، ۱۰۲، ۱۲۱
 قباله، ۱۰۶
 قباله ها، ۱۰۵، ۱۰۶
 قتال باشی، ۶۰
 قتل، ۱۷، ۳۱، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۴، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۰، ۷۴، ۸۴، ۸۹، ۱۱۵
 ۱۲۶، ۱۳۸
 قتل غیر عمدی، ۳۷، ۵۶
 قتل والدین، ۶۰
 قتل و غارت، ۴۰
 قدرت، ۱۰
 قدرت دیوان بیگی، ۹۰
 قراردادها، ۱۰۵
 قصاب، ۵۵، ۶۲
 قصاص، ۴۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸
 قصر سلطنتی، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۴۲
 قضا، ۵۰، ۱۲۹
 قضات، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۵۰، ۷۳، ۹۱، ۹۵
 ۹۷، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
 ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۰
 قضات حکومت مرکزی، ۴۷
 قضات عالی، ۷۳
 قضات عرف، ۱۷، ۳۸
 قضات محاکم، ۶۰
 قضات محاکم بخش، ۶۰
 قضات محاکم مدنی، ۴۹
 قضات مذهبی، ۱۰۰، ۱۳۰
 قضاتی، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۵
 قضاوت، ۹، ۲۱، ۲۴، ۳۷، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۶۴، ۹۰
 ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۰
 قضایی، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۸۹
 قضایی شرعی، ۱۰۰
 قضیه ی خون، ۸۹، ۹۰
 قطاع الطريق، ۱۹
 قطع عضو، ۶۴
 قفس آهنین، ۶۷
 قلندر باشی، ۱۳۸
 قماربازی، ۸۵
 قوانین، ۵۳، ۵۴، ۶۴، ۷۳، ۷۶
 قوانین اسلام، ۱۰۷
 قوانین شرعی، ۱۰۵، ۱۳۲
 قوانین مذهبی، ۱۰۳، ۱۲۴
 قورچی، ۴۵
 قورچیان، ۱۸، ۴۰، ۵۹

کاروان باشی، ۵۲	قورچیان اجرلو، ۳۹، ۴۴
کافر، ۸۸	قورچی باشی، ۳۰، ۳۲، ۶۹، ۱۱۲
کانون وکلا، ۱۳۰	قورچی باشیان، ۲۷
کانون وکلای دادگستری، ۱۳۰	قوریساوول، ۴۶
کدخدا، ۱۶، ۵۸، ۷۳، ۷۴، ۹۰	قور یساوولان، ۴۶
کدخداباشی، ۷۴	قول بیگی، ۵۵
کدخدایان، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۸۹	قوللر آغاسی باشی، ۲۹
کدخدای محلی، ۱۲۹	قوه‌ی قضایی شرعی، ۹۱
کرسه‌ی قضاوت، ۹۱	قوه‌ی قهریه، ۱۶، ۱۷
کسبه‌ی متقلل، ۸۶	قهوه‌خانه‌ها، ۱۳۰
کشیشان کاتولیک، ۱۷	قین، ۳۸
کشیکبانان، ۱۲۶	کاتب، ۷۳، ۸۴، ۱۱۳، ۱۳۰
کشیک‌خانه، ۲۶، ۴۰، ۴۲، ۱۰۲	کاتبان، ۴۳
کشیک‌خانه‌ی ملآباشی، ۱۲۱	کارکنان، ۱۱۲، ۱۱۳
کلانتر، ۱۴، ۱۶، ۴۳، ۵۱، ۵۸، ۶۸، ۷۳، ۷۵، ۷۶	کارکنان اداری، ۴۴
۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۹۰، ۱۳۱، ۱۳۴	کارکنان اداری موقوفات، ۱۱۱
کلانتر اصفهان، ۷۹	کارکنان ارتش، ۱۳۵
کلانتران، ۷۸	کارکنان ایالتی، ۱۱۲
کلانتران اصفهان، ۷۹	کارکنان حرم، ۱۱۳
کلانتران ایالتی، ۷۷، ۷۸	کارکنان دربار، ۲۶
کلانتر رشت، ۷۷	کارکنان دیوان، ۴۴
کلانتری، ۱۲۶	کارکنان زیردست، ۴۰
کلاه شرعی، ۱۲۹	کارکنان محکمه، ۴۴، ۴۷
کلیددار، ۱۱۲، ۱۲۶	کارکنان موقوفات، ۱۱۲
کُنده، ۶۶	کارکنان موقوفه، ۱۱۳
کورکردن چشم، ۳۸، ۳۹، ۶۰، ۶۵	کارگزاران، ۲۳، ۲۴
گاز انبر، ۶۵	کارگزاران حکومتی، ۲۶
گاوسر، ۶۶	کارمند، ۱۰۹، ۱۳۰
گران فروشی، ۵۵	کارمندان، ۶۹، ۱۲۱
گرز، ۶۵، ۶۶	کارمند دفتری، ۱۰۵
گُرمه، ۴۶، ۸۲	کارمند دولت، ۳۹
گماشته‌ی عمومی، ۲۰	کارمند دولتی، ۳۷

مباشران، ۱۰۹، ۱۱۲	گنجهکاران، ۷۲
مباشران موقوفات، ۹۵، ۱۰۹، ۱۲۵	گورکن، ۴۶
مباشران موقوفه، ۱۰۹	گیروان دو شاخه، ۶۶
مباشر موقوفات، ۱۲۲	گیره، ۶۶
متخلفین، ۸۴، ۸۷	لعل بدخشانی، ۱۹
متصدیان، ۹۷	لیره، ۵۰
متصدیان امور اوقاف، ۹۵	لیور، ۱۲۳
متصدیان اوقاف، ۱۰۰	مال حلال سرکار خاصه، ۱۲۵
متصدی زکات، ۱۲۵	مال دزدی، ۱۹
متصدی موقوفات، ۱۱۱	مالکان، ۷۸
متظلمین، ۱۳۰	مالکیت، ۴۹، ۱۰۴، ۱۰۵
متقلبان، ۶۴	مالکیت دولت، ۳۹
متقلبین، ۸۷	مالی، ۸
متولی، ۳۲، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۱	مالیات‌های اسلامی، ۱۱۱
متولیان، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳	مأمور اجرا، ۴۴
۱۲۵، ۱۴۰	مأمور اجرای اعدام، ۵۹
متولیان خاص، ۹۵	مأموران، ۳۷، ۴۱، ۴۴، ۶۰، ۱۲۳
متولیان سرکار فیض آثار، ۱۱۲	مأموران اجرای احکام، ۴۷، ۴۸
متولیان عام، ۹۵	مأموران اجرای اعدام، ۶۰
متولیان مزارهای مقدس، ۱۰۸	مأموران اجرای دادگاه بخش، ۱۳۰
متولی جدید، ۱۰۹	مأموران امنیتی، ۵۱
متولی قدیم، ۱۰۹	مأموران حکومت، ۵۸
متولی موقوفات، ۱۰۸	مأموران حکومتی، ۲۱، ۲۴
متولی موقوفات غازانی، ۱۳۷	مأموران دولتی، ۲۸
متون حقوقی شیعه، ۵۷	مأموران دیوان بیگی، ۷۲
متون دیوان سالاری، ۱۱	مأموران قضایی، ۴۷
متهم، ۲۷، ۳۰، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۶۸، ۷۱	مأموران مالیاتی، ۲۴، ۷۸
متهم، ۴۴، ۱۳۰	مأموران محکمه، ۴۶، ۵۹
متهمان، ۴۷	مأمور مقتدر، ۳۰
متهمین، ۲۵	مأمورین اجرای احکام، ۳۲
مجادلات مدنی، ۱۲۱	مأمورین عالی مملکتی، ۲۷
مجازات، ۳۰، ۳۸، ۴۱، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴	مباشر، ۱۰۹

۱۳۸، ۱۲۴، ۸۸، ۸۷، ۸۶	۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴
محتسب الممالک، ۸۶، ۸۸	۵۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۸۷
محتسبان، ۹۵، ۹۷، ۱۰۳	مجازات اعدام، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰
محتسب‌ها، ۸۵	مجازات بریدن یا شکستن عضوی از بدن، ۵۴
محضان، ۷۶	مجازات شکنجه و استهزاء، ۵۴
محصل، ۷۶، ۸۱	مجازات قتل، ۶۴
محضر رسمی، ۱۲۶	مجازات مرگ، ۶۲
محضر قاضی، ۱۳۹	مجازات‌های عمده، ۳۸
محققان، ۹، ۱۰، ۱۲۰	مجتهد، ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۳۹
محققان داخلی و خارجی، ۱۰	مجرم، ۴۱، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۷۲
محققان عرب، ۱۰	مجرمان، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۲، ۸۴
محکمه، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۵، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۶۹، ۷۳، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴	مجرمین، ۶۵، ۶۹، ۸۳
۱۳۸، ۱۳۰، ۱۲۶، ۱۰۷	مجریان قانون، ۱۰۷
محکمه جنایی، ۵۸	محاکم، ۷، ۱۸، ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۹، ۷۳
محکمه‌ی استیناف، ۵۸	۱۰۲، ۱۲۳، ۱۳۱
محکمه‌ی ایالتی، ۱۰۴	محاکم اصفهان، ۳۱
محکمه‌ی حقوق عرفی، ۹۱	محاکم ایالتی، ۳۹
محکمه‌ی حقوق عمومی، ۱۷	محاکم ایرانی، ۴۷
محکمه‌ی دیوان بیگی، ۳۸	محاکم حقوقی، ۵۹
محکمه‌ی سلطنتی، ۱۷، ۲۴، ۲۶، ۴۲، ۴۵	محاکم سلطنتی، ۱۶
محکمه‌ی سلطنتی حقوق عمومی، ۳۰	محاکم شرع، ۱۳۳
محکمه‌ی شرع، ۱۳۳	محاکم شرعی، ۳۸، ۴۹، ۱۰۲، ۱۱۴
محکمه‌ی شرعی، ۱۷، ۴۹، ۱۳۰، ۱۳۲	محاکم عالی کشور، ۳۱
محکمه‌ی صدر، ۱۰۶، ۱۰۷	محاکم عرف، ۵۰، ۵۶، ۱۳۳
محکمه‌ی صدر خاصه، ۷۳	محاکم کیفری، ۱۰۲
محکمه‌ی عرف، ۱۷، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۹	محاکم مدنی، ۱۳۴
۱۳۳، ۱۳۲، ۷۳	محاکم مذهبی، ۵۶، ۹۵، ۱۰۲
محکمه‌ی عرفی، ۱۰۷	محاکمه، ۴۱، ۴۸، ۵۰، ۱۰۷
محکمه‌ی قاضی، ۱۳۱	محبت، ۱۰۸
محکمه‌ی قضایی، ۱۲۸، ۳۹	محترفه، ۸۱
	محتسب، ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۴۹، ۷۳، ۸۱، ۸۴، ۸۵

- محکمه‌ی مالی، ۱۳۳
 محکمه‌ی مدنی، ۴۹
 محکمه‌ی مذهبی، ۱۷، ۴۹
 محکمه‌ی نهایی فرجام‌خواهی، ۵۸
 محکمه‌ی یارغو، ۸۸
 محکوم، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵
 ۸۶، ۶۷
 محکومان کیفری، ۵۷
 محله، ۱۶
 مدارس قرآنی، ۱۰۶
 مدارس مذهبی، ۱۴۰
 مدد معاش، ۱۱۱
 مدرس، ۷۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۴۰
 مدرّسان، ۹۵
 مدرسان علوم دینی، ۱۱۳
 مدرسه‌ی عالی حقوق، ۱۲۳
 مدرسه‌ی مذهبی، ۱۰۴
 مدرسی، ۱۰۵
 مدّعی، ۴۴، ۱۱۳
 مدعی‌العموم، ۱۲۸
 مدّعی خصوصی، ۴۸، ۵۸، ۶۰
 مدّعی علیه، ۳۹، ۴۶، ۶۹
 مدّعی علیه، ۴۶
 مدیر، ۱۲۵
 مدیران دولتی، ۱۴۰
 مدیران مدارس، ۱۰۵
 مدیر کمپانی هند شرقی هلند، ۲۳
 مدیر مالی، ۱۱۰، ۱۲۵
 مدیریت صحیح، ۱۱۰
 مذهبی، ۸، ۳۸، ۹۴
 مراجع ذی صلاح مذهبی، ۵۴
 مراجع عرفی، ۳۸، ۹۱
 مراجع قدرت مدنی، ۱۳۳
 مراسم اعدام، ۵۶، ۶۲
 مرافعات، ۱۳۰
 مرافعات شرعی، ۴۰
 مرافعات مالی، ۳۹
 مرافعات مدنی، ۱۷
 مرافعات مذهبی، ۱۷
 مرافعه، ۲۴، ۱۲۹
 مرتد، ۱۰۷
 مرتدّین، ۶۷
 مرجع عمده‌ی قضایی، ۱۴۰
 مرد گوشت‌خوار، ۵۶
 مرده شوی، ۴۶
 مرشد، ۸۱
 مرشد کامل، ۷۲، ۱۲۰
 مرگ آنی، ۵۹
 مرگ مشکوک، ۴۶
 مرگ موقت، ۵۹
 مسائل حقوقی، ۱۲۱
 مسائل شرعی، ۱۲۲، ۱۲۴
 مسائل عرفی، ۱۶
 مسائل فقهی، ۱۴۰
 مسائل قانونی، ۸۵
 مسائل مالی، ۱۵
 مسائل مذهبی، ۱۰۶، ۱۲۱
 مساجد، ۷۲، ۸۶
 مست، ۸۵
 مستأجران، ۱۱۳
 مستمری‌بگیران، ۱۱۳
 مستوفی، ۷۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۷
 مستوفی‌المالک، ۴۱، ۷۹
 مستوفیان، ۱۱۱، ۱۱۲
 مستوفی خاصه، ۳۰
 مستوفی موقوفات، ۱۱۳

مستوفی موقوفات ممالک، ۱۰۸

مستی، ۸۵

مسجد، ۷۲، ۸۵، ۸۶

مسنددار باشی، ۱۳۸

مسند قضاوت، ۱۷

مشاوران سلطنتی، ۲۵

مشاوران شاه، ۵۳

مشاهیر، ۱۱۰

مشعل‌دار باشی، ۸۲

مشکلات مالی، ۳۹

مصادره، ۳۰، ۵۸

مصادره اموال، ۴۶

مُطاع المؤمنین، ۱۴۰

مُظهر، ۱۳۰

معادن فیروزه، ۱۱۰

معارف شرعیه، ۱۰۸

معتمد درباری، ۴۴، ۴۵

معرکه گیران خیابانی، ۸۲

معلم شاه، ۱۲۰

مفتی، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۹

مفتی اعظم عثمانی، ۱۰۰

مفتی الممالک، ۱۴۰

مفسران، ۱۳۹

مقام، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۷۴، ۸۱، ۸۲، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۲۲

مقامات ارشد، ۴۰

مقامات دولتی، ۱۶، ۱۱۳

مقامات ذی صلاح، ۶۹

مقامات ذی صلاح قضایی، ۵۸

مقامات سلطنتی، ۵۲

مقامات شرعی، ۹۱، ۱۰۳

مقامات عالی، ۴۱

مقامات عالی حکومتی، ۴۰

مقامات عالی‌رتبه، ۳۰

مقامات عالیّه، ۱۷

مقامات عرفی، ۱۳۲، ۱۳۹

مقامات قضایی، ۵۳، ۷۳، ۹۵

مقامات قضایی عرفی، ۹۱

مقامات محکمه، ۴۴

مقامات مذهبی، ۴۰، ۹۵، ۱۰۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۲۸

مقامات مهم دولتی، ۱۳۶

مقام رسمی مذهبی، ۹۵

مقام عالی قضایی، ۱۵

مقام عالی محکمه، ۴۲

مقام عالی نظام قضایی، ۳۰

مقام قضایی، ۳۱، ۸۹

مقام مذهبی، ۱۰۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۰

مقامی، ۷۳، ۱۰۴، ۱۳۳

مقتول، ۶۹

مقرب الخاقان، ۳۱

مقر حکومتی، ۴۱، ۴۴

مقصران، ۷۲

مقطوع الیدین، ۳۸

مکتب، ۱۰۶

مکتب‌خانه، ۶۱

مکفوف العین، ۳۸

ملأ، ۱۰۵، ۱۳۰

ملآباشی، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۸

ملآباشی، ۱۲۰، ۱۳۸

ملازم، ۲۳

ملازمان، ۵۲

ملآها، ۲۳، ۷۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۴۰

ملای محکمه، ۱۳۰

ملک التجار، ۷۳، ۷۵

ملک سیستان، ۳۱

ملک نیمروز، ۸۰	موقوفات مذهبی سلطنتی، ۱۰۸
ملوک، ۲۶	موقوفات ممالک، ۱۱۱
ممالک، ۹۰، ۱۰۸	موقوفه، ۱۰۹
ممالک (عامه)، ۱۴۰	مولانا، ۴۹
ممالک محروسه، ۲۶، ۳۱، ۵۱	مهردار سلطنتی، ۲۸
منادی، ۲۴	مهر دیوان اعلیٰ، ۳۹
منادیان، ۷۴	مُهر شاه، ۲۸
منازعات عرفی، ۱۲۸	مُهر مهرآثار، ۲۰
مناصب اداری، ۱۳۴	مُهر مهرآثار، ۳۹
مناصب درباری، ۱۳۸	میدان، ۵۳
مناصب شرعی، ۹۵	میرآب، ۳۵
مناصب مذهبی، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۰	میراث، ۱۲۹
منتصبان امور شرعی، ۹۵	میر درگاه، ۳۱
منشی دیوان، ۴۵	میر دیوان، ۳۳
منشی قضایی، ۴۴	میردیوان، ۳۴
منصب روحانی، ۱۰۷، ۱۱۴	میر شب، ۸۲، ۸۳
منصب صدارت، ۱۱۸	میرشب، ۸۳
منصب صدر، ۱۱۸	میر شکار باشی، ۸۷
منصب قاضی، ۴۰	میر غضب، ۵۹
منصب قضایی، ۱۳۷	مؤدیان مالیاتی، ۷۵
منصب مذهبی، ۹۴، ۱۱۴	مؤدّنان، ۱۲۸
منهیات، ۸۶	مؤدّن باشی، ۱۳۸
مواجب، ۱۱۳، ۱۲۶	ناظر، ۲۹، ۸۱، ۸۴
موبد موبدان، ۱۲۷	ناظر اجرای احکام، ۴۱
موضوعات کیفری، ۱۵	ناظر امور قضایی، ۴۹
موقوفات، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲	ناظر بیوتات، ۱۷، ۲۹، ۳۰، ۸۸
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۰	ناظر صدر، ۱۱۴
موقوفات جدید، ۱۱۲	ناظر قصر سلطنتی، ۱۷، ۳۰، ۸۸
موقوفات سرکار فیض آثار، ۱۱۱	ناظر قضایی شرعی، ۱۰۶
موقوفات سلطنتی، ۹۹	ناظر موقوفات مذهبی، ۱۰۸
موقوفات شخصی، ۹۹	نانوا، ۵۵
موقوفات قدیم، ۱۱۲	نانواها، ۶۲
موقوفات مذهبی، ۹۵	نایب، ۸۲، ۱۱۶

- نایب السلطنه، ۵۲
 نایب السلطنه‌ها، ۱۱۰
 نایب السلطنة شاه، ۳۲
 نایب الصداره، ۵۱
 نایبان، ۱۸، ۱۲۹
 نایبان قاضی، ۱۲۹
 نایب شیخ الاسلام، ۱۲۶
 نایب صدر، ۷۳، ۱۰۳، ۱۰۴
 نایب صدر ممالک، ۱۰۱
 نایبی، ۳۱
 نبش قبر، ۶۹
 نجیب‌زاده، ۶۷
 نخبگان مذهبی و سیاسی، ۱۱۰
 نخست وزیر، ۹۴، ۱۰۱
 نسق، ۶۸
 نسقچی باشی، ۶۰
 نظام، ۸
 نظام دیوان سالاری، ۱۲۲
 نظام قضایی، ۲۸، ۲۹، ۵۲، ۹۰، ۱۳۵
 نظام قضایی رسمی، ۱۵
 نظام قضایی عرفی دوره‌ی صفوی، ۱۴
 نظام قضایی عرفی عصر صفوی، ۱۳
 نظام قضایی عصر صفوی، ۸
 نظام قضایی مرکزی، ۱۴
 نظام محکمه، ۱۴، ۱۷
 نظام مدون حقوقی، ۴۸
 نظام‌های حقوقی، ۱۲
 نظامیان، ۲۶، ۴۰، ۱۰۷
 نقابت، ۸۰، ۸۱
 نقبا، ۸۰، ۸۱، ۹۵
 نقبای جزء، ۸۱
 نقبای کهتر، ۸۱
 نقیب، ۱۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۱۲۷
 نقیب الاشراف، ۸۰
 نقیب الاشراف کل ممالک، ۸۰
 نقیب الملک، ۷۶، ۸۰
 نقیب الممالک، ۸۰
 نقیب النقباء، ۸۰، ۸۱، ۱۱۶
 نقیبان، ۸۰، ۸۱
 نقیبی، ۸۰
 نگهبانان حرم، ۱۲۶
 نگهبانان سلطنتی، ۲۸
 نمایندگان شاه، ۱۴
 نماینده‌ی ایالتی، ۱۰۴
 نماینده‌ی تام‌الاختیار شاه، ۱۴، ۱۵
 نماینده‌ی شاه، ۱۰۸
 نواب، ۹۸، ۱۰۱
 نویسنده عس، ۸۴
 نهاد مذهبی، ۹۳، ۹۵، ۱۴۰
 نهاد مذهبی صفویان، ۹۶
 نهادها و سازمان‌های دادرسی، ۱۲
 نهادهای مذهبی، ۹۱
 نیروهای احتیاط، ۴۴
 نیروهای مسلح، ۱۳۵
 نیم صدر، ۹۸
 نیم‌صدرها، ۹۸
 واجب القتل، ۳۸
 وارث، ۱۰۶
 واعظ، ۱۳۹
 واقعه‌نویس، ۷۳
 واقف، ۱۰۹، ۱۱۱
 واقف اوقات، ۱۰۹
 والی، ۳۱، ۳۸، ۴۳، ۸۵
 والیان، ۳۱
 والی گرجستان، ۳۱
 والی لار، ۳۲

- وجوهات وقفی، ۱۱۰
وجه التزام، ۲۸، ۴۴
وجه الضمانه، ۳۹
وجه الضمانه، ۴۵
وجه الضمانه، ۴۵
ورثه‌ی مقتول، ۵۱
ورشکستگی، ۵۲
وزارت، ۱۱۶
وزارت دیوان صدارت، ۱۱۲
وزیر، ۲۶، ۲۹، ۳۳، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۳
وزیر اصفهان، ۱۶، ۷۶
وزیر اعظم، ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۷۲، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۲
وزیر اعظم، ۲۸
وزیر اعظمی، ۱۱۹
- وزیر ایالتی، ۱۲۶
وزیر بیوتات، ۷۷
وزیر حلال، ۱۲۵
وزیر دیوان، ۴۴
وزیر شهر، ۸۲
وزیر کرمان، ۵۱
وزیر موقوفات، ۱۱۲
وزیری، ۱۱۱
وظایف قضایی، ۱۰۲
وقایع نویس، ۷۳، ۷۴
وقف، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳
وقف تفویضی، ۱۰۸
وقف شرعی، ۱۰۹
وقف قدیم، ۱۰۹
وقف نامه، ۱۰۹
وقف‌های تفویضی، ۱۰۸
- وقف‌های سلطنتی، ۱۰۸
وکالت حلالیات، ۱۲۳
وکلا، ۴۸، ۹۸
وکیل، ۳۲، ۳۳
وکیل الرعایا، ۲۰، ۷۶
وکیل السلطنة، ۳۲
وکیل اموال حلال شاه، ۱۲۵
وکیلان، ۱۲۸
وکیل حلالیات، ۱۳۵
وکیل حلالیات خاصه، ۱۲۵
وکیل مالیات دیوانی، ۱۲۵
وکیل مدافع، ۲۰
وکیل مدافعی، ۱۳۰
وکیل‌ها، ۱۱۰
همیان تلبیس، ۱۹
همیشه کشیک، ۴۴
هنرمندان، ۱۳۸
هنرمندان خیابانی، ۸۱
هیئت ریسه، ۱۰۸
هیأت بازرسی، ۴۱
هیأت‌های مذهبی خارجی، ۱۰۱
یارغو، ۱۴، ۱۸، ۸۸، ۸۹، ۹۰
یارغوچی، ۸۹
یارغوچی الکای گرجستان، ۸۹
یاسا، ۴۶
یاغیان گیلان، ۵۲
یرغو، ۸۸
یرغوی دیوان، ۸۸
یساول، ۴۶
یساولان، ۴۴
یساولان صحبت، ۴۶
یساولان مجلس، ۴۶
یوزباشیان اجرلو، ۵۹

نمایه‌ی نام قبایل، طوایف، ملل و نحل

ایل شهرک، ۸۰	آق قویونلو، ۲۰، ۹۰
بازرگان لندن، ۲۵	آق قویونلوها، ۳۱، ۹۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۵
یاگراتی، ۴۳	اجرلو، ۳۹، ۴۴، ۵۹
بغداد، ۴۹	ارمنی، ۱۷، ۶۶، ۷۷
بلوچی، ۴۳	ارمنیان، ۱۰۷، ۱۳۲
بلوچی‌ها، ۴۳	اروپایی، ۱۰، ۱۱
پرتغالی، ۱۶	اروپاییان، ۱۰، ۲۳، ۱۳۳
پرتغالیان، ۱۷	ازبکان، ۶۳
پرتغالی‌ها، ۲۷	استاجلو، ۳۳، ۳۴، ۷۱
پیروان محمد، ۷۴	اسلام، ۱۳۵، ۱۳۶
تاتارها، ۴۳	اصفهان، ۴۹
ترکان، ۱۲۸	افشار، ۳۴
ترکان عثمانی، ۵۷، ۱۰۳	افشاریه، ۱۳۷
ترکمانان، ۹۴	امپراطوران مغول، ۱۸
ترکمانان بایندری، ۶۷	امپراطوری اسلام، ۱۰
ترکمنان، ۱۳۴	اموی، ۱۰
ترکی، ۸۸	انگلیسی، ۲۵، ۱۳۲
تسنن، ۱۲۲	اوزبکان، ۹۶
تشیع، ۹۷، ۱۲۲	ایران، ۴۹
تشیع اثنی عشری، ۱۱۴	ایرانی، ۱۶، ۲۶، ۵۰، ۹۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۳۳
تکلو، ۳۳	ایرانیان، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۱۰۲
تیموری، ۱۲۲	۱۰۷، ۱۲۰
تیموریان، ۳۱، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۲۲، ۱۲۸	ایلخانان، ۹۴

- جهان گرد ایتالیایی، ۱۶
- سنی، ۹۷
- خارجیانی، ۱۶
- سوئسی، ۶۰
- خاندان ترکه، ۱۳۴
- سیاح، ۴۹
- خاندان صفویه، ۷۱
- سیاحان، ۱۱
- خلفا، ۱۰
- سیاحان اروپایی، ۷۴، ۴۲
- خلفای عباسی، ۱۰
- سیاحان ایتالیایی، ۱۲۸
- خوجی لو، ۳۶
- سیاحان خارجی، ۱۱
- داغستان، ۲۷
- سیاه پوش، ۲۴
- دولت عثمانی، ۱۳۶
- شاملو، ۳۵
- دولت های مسلمان، ۱۰۲
- شاهدان اروپایی، ۳۱
- دین اسلام، ۱۰۶
- شورشیان افغان، ۶۴
- دین مسیح، ۱۰۶
- شیعی، ۱۱۴
- ذوالقدر، ۶۴، ۷۱
- شیعیان، ۶۳
- راشدین، ۱۰
- شیعی گری، ۹۶
- راهبان کارملیت، ۱۰۶
- صفوی، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۷، ۷۴، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰
- رعایا، ۱۵
- روحانیون مسیحی، ۱۰۶
- روسی، ۵۱
- زابلیان، ۸۰
- زندیه، ۱۳۷
- صفویان، ۱۵، ۳۱، ۴۰، ۴۵، ۷۰، ۸۳، ۸۸، ۹۶، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
- ساسانی، ۱۲۷
- ساسانیان، ۱۳۵
- سفرنامه نویسان اروپایی، ۵۰
- صفویه، ۴۰، ۱۱۱
- سفیران خارجی، ۱۱
- صوفیان، ۷۱
- سلاطین سوری افغان، ۱۸
- طریقت ذهبیه، ۹۷
- سلجوقیان، ۳۱، ۱۳۵
- طریقت نعمت اللهی، ۹۷
- سلسله ی صفویان، ۱۲

مسلمان، ۱۶، ۵۶، ۱۰۷، ۱۳۲

مسلمانان، ۵۶، ۱۳۲

مسلمان خارجی، ۵۶

مسیحی، ۱۶، ۱۰۶

مسیحیان، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۳۶

مسیحیان نومسلمان، ۱۰۷

مسیحیان نو مسلمان، ۱۰۷

مسیحیت، ۱۰۷

مغول، ۸۸

مغولان، ۸۸، ۹۴

مغولی، ۴۶، ۸۸

میهمانان خارجی، ۴۱

نقطویان، ۵۹

هلندی، ۲۶، ۸۱

هلندیان، ۸۴، ۱۲۰

هندی‌ها، ۵۲

یهودیان، ۱۰۳

عثمانی، ۵۸، ۱۱۸، ۱۳۵

عرب، ۱۱۴، ۱۳۵

عیسوی، ۱۶

غلات اهل سنت، ۶۳

غلجایی، ۴۳

غلزایی، ۱۲۰

غیر اروپایی، ۱۰۶

غیر مسلمان، ۵۶

غیر مسلمانان، ۴۹، ۵۶، ۱۰۶، ۱۳۲

فارسی، ۱۱، ۳۸، ۴۹، ۸۴

فرانسوی، ۲۲، ۴۹

فرانسه، ۴۹

فرقه‌ی کاپوسن، ۱۳۳

قاجار، ۶۰، ۹۴

قاجاریه، ۱۳۷

قراقویونلوها، ۹۴

قرامانلو، ۳۲، ۳۳

قرلباش، ۴۵

کاتولیک، ۱۷

کارملیت‌ها، ۱۰۶

کاشی، ۸۶

کافر، ۷۴

کشیشان مسیحی، ۸۹

کشیش پروتستان، ۲۵

گرگی، ۴۱

گریان، ۴۳

مسافران خارجی، ۵۱

نمایه‌ی کتاب‌ها

- بر افتادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ۱۰
تاریخ عالم آرای عباسی، ۱۱
تذکره، ۵۱
تذکره الملوک، ۱۱، ۳۸، ۴۰، ۴۶، ۸۰، ۸۶، ۱۰۴،
۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۸
تقویم تطبیقی ۱۵۰۰ ساله‌ی هجری قمری و
میلادی، ۱۲
دستور الملوک، ۱۱، ۲۰، ۴۶، ۸۰، ۱۰۹، ۱۱۱،
۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۸
دفاتر ثبت تظلمات، ۱۹
دفاتر شرح وظایف دولت صفوی، ۲۶
سلوک الملوک، ۱۳۶
صدر، ۹۴
متون ایرانی، ۷۴
متون حقوقی، ۴۹
مجله، ۵۱
منابع اروپایی، ۷۴
منابع ایرانی، ۲۶
منابع فارسی عصر صفوی، ۱۰
مهمان نامه بخارا، ۹۶

The Judicial System of Safavid Era

by:

Dr. Willem floor

Translated and Commented

Dr. Hasan Zandieh

تبرستان
www.baitan.info

در عصر صفوی، تا نیمه سدهٔ هفدهم میلادی، شاه نقش مهمی در امور قضایی داشت. از آن پس، «دیوان بیگی» نماینده تامّ الاختیار شاه در حقوق عمومی و نمایندگان وی در رده‌های پایین‌تر، بیشتر کارهای قضایی را بر عهده داشتند. جایگاه دیوان بیگی در مقایسه با حکام شرع، چندان برجسته و استحکام یافته بود که کسی نمی‌توانست با او به چالش برآید. «صدر» نیز که ریاست تشکیلات مذهبی، قضایی و اوقاف آن دوره را به عهده داشت، مهم‌ترین منصب مذهبی در عصر صفوی بود. نقش دیوان بیگی در امور قضایی، شناسایی بیشتر متصدیان این مقام، کارکرد نظام محکمه، بازجویی، کیفیت تشکیلات قضایی و ماهیت احکام و اجرای آن‌ها، همچنین نقش صدر، کارکرد او، تقسیم‌بندی این منصب به صدر خاصه و عامه، وظایف قضایی صدر و دیگر اعضای نهاد مذهبی‌ای که او را در انجام وظیفه‌اش یاری می‌کردند، صدور عصر صفوی و سال‌های صدارت آن‌ها، تشکیل دهنده بخش‌های این کتاب است. نظام قضایی مرکزی، تشکیلات قضایی ایالات که مقامات رده‌های پایین‌تر نظیر کلاتر، نقیب، احداث، محتسب و یارغو آن‌ها را اداره می‌کردند و در مجموع، «کارکرد نظام قضایی عصر صفوی» موضوعی است که این کتاب به کاوش آن پرداخته است.

ISBN 964778805-3



9647788053

قیمت: ۲۰۰۰ تومان